

دلایل صدق و زدودن غبار شک

توضیح بعضی از دلایل دعوت مبارک یمانی و نمایان ساختن آنها با زدودن غبار بعضی از
شبهات مطرح شده

نویسنده: دکتر توفیق مغربی

چاپ اول

۱۴۳۵ هـ.ق - ۲۰۱۴ م

بهمن ماه ۱۳۹۲ هجری شمسی

جهت اطلاعات بیشتر در مورد دعوت مبارک سید احمد الحسن عليه السلام

لطفاً از وبسایت ما بازدید فرمایید:

<http://almahdyoon.co>

<http://almahdyoon.co/ir>

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و
سلم تسليماً

تقديم به:

به توای فرزند پاکان، سلام و درود خداوند بر تو و بر همه آنان ...
به توای که مبتلا گشته ای، به شرترین طاغوتیانی که تاریخ بشریت آنان را
شناخته، ...

بزرگترین ظالمان و حيله گرترين دروغ گویان و متکبرترین
گردن کشان ...

بسم الله الرحمن الرحيم
و الحمد لله رب العالمين
و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً.

مقدمه:

راست گفتمی، جانم به فدایت و تو صادق و فرزند صادقان (علیه السلام) می باشی، آن هنگام که فرمودی: (همانا امیر المؤمنین علی (علیه السلام) به معاویه بن هند (لعنه الله) گرفتار شد و به سوی او قومی روی آورد که شتر نر را از ماده تشخیص نمی داد، و من امروز گرفتار شده ام همان گونه که پدرم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) مبتلا شد، اما با هفتاد معاویه (لعن) و قومی آنان را تبعیت می کنند که فرق بین شتر نر و ماده را نمی دانند و از خداوند یاری می طلبم بر آنچه توصیف می کنند).

همانا معاویه با جدت علی بن ابی طالب (علیه السلام) با سلاح کذب و افترا و بهتان مبارزه کرد تا حدی که اهل شام باور کردند که علی نماز نمی خواند (و بلا نسبت ایشان درود خداوند بر او باد). و امروز آنان هفتاد معاویه هستند که بر تو افترا می بندند و هزاران نفر از آنان پیروی کرده و با تو با سلاح کذب و افترا و بهتان مبارزه می کنند زمانی که چیزی نیافتند که با آن، دلایل نورانی آشکاری که تقدیم شان کردی، را رد کنند.

انا لله و انا اليه راجعون و تنها خدا ما را کفایت کند و او نیکو و کیل و کارساز است. این مجموعه ای از سؤالات و شبهاتی است که فردی فارسی زبان به نام شروین از ایران مطرح کرده است و یکی از انصار (خدا حفظش کند) آن را به زبان عربی ترجمه کرده است، علی رغم این که اغلب سؤالات، سست و ضعیف بوده و سید احمد الحسن (علیه السلام) از پیش به آنها پاسخ داده اند و برادران انصار در آنچه نوشته و منتشر کردند، به تفصیل به آنها پرداخته اند؛ پس خداوند خواست تا این جواب را_ به دور از اِطْنا ب و درازه گویی و اختصار مُخِل _ بنویسم و در آنچه که خداوند بر این بنده ی جاهل و قلیل العلم و عمل، لطف نمود تا از آنچه که از کلام سید احمد الحسن (علیه السلام) و انصار عالم و با فضیلت و پیشی گرفته ایشان، دریافت کردم را، گرد آورم و از خداوند متعال مسئلت می دارم که به وسیله آن به پرسش گر و هر کس که جواب به او می رسد، سود برساند؛ و از خداوند به خاطر قصور و تقصیر، طلب مغفرت و آمرزش می کنم و از خلیفه خدا به سبب کثرت پوزش طلبی، عذر می خواهم، اما این حال من است و تو از آن آگاهی و من به قصور و کوتاهی خود اقرار دارم.

گناهکار مقصر: توفیق مغربی

بسم الله الرحمن الرحيم، و الحمد لله رب العالمين.

ملاحظه: اصل این مشارکت توسط کاربر سایت به نام شروین از ایران در تالار رسمی گفتگوی فارسی انصار امام مهدی (علیه السلام) پیروان یمانی آل محمد (علیهم السلام)، سید احمد الحسن (علیه السلام) ارسال شده است:

نام (مستعار): شروین.

مکان جغرافیائی: ایران.

آقای احمد اسماعیل: بنده مدت نسبتاً طولانی است که در مورد شما مطالعه کرده‌ام... اوایل امر به شما تمایل داشتم اما هر قدر بیشتر مطالعه کردم بیشتر متقاعد شدم که در دعوت شما نکات مبهم و بلکه نپذیرفتنی بسیاری وجود دارد... من جمله این که با روش خودتان استخراج کرده‌ام و بارها در تکذیب شما آمده و یا این که چندین بار خواب دیده‌ام در این که شما صادق نیستید. مدت زیادی انصار شما را مد نظر داشته‌ام و از بسیاری از آنان جز کذب و دروغ پراکنی و بی‌تقوایی ندیده‌ام. با این حال از آنجائی که رفتار پیروان یک فرد را دلیل خوبی برای ارزیابی خود آن فرد نمی‌دانم چند سؤال از خود شما دارم تا پرونده این تحقیق را ببندم و امیدوارم پاسخ آن‌ها را به بنده ارائه کنید.

۱- شما در معرفی خودتان به چند حدیث اشاره کرده‌اید و نتیجه گرفته‌اید که لفظ قائم اشاره به دو نفر دارد. بسیار خوب، فرض کنیم تا این جا را پذیرفته‌ایم. پیروان شما، شما را قائم آل محمد به معنی خاص می‌دانند یعنی همان کسی که شرق و غرب عالم را از عدل و داد پر می‌کند و اساساً کم کم فقط شما را قائم آل محمد معرفی می‌کنند. آیا خود شما هم بر همین عقیده‌اید یا از رفتار برخی از انصار خود بیزار می‌جوئید؟

۲- با توجه به این که بنده به اکثر فقهاء اعتقادی ندارم و اصولاً اهل تقلید نبوده‌ام اما یک نکته در رفتار شما هست که بسیار توجه بنده را جلب می‌کند و آن این که چرا پیکان تیز اسلحه شما بیشتر و یا اغلب متوجه فقهاء و بالأخص فقهای شیعه است در حالی که علمای اهل سنت بدتر نباشند بهتر نیز نیستند، و سؤال اساسی تر این که چرا رفتار شما نسبت به آل صهیون خیلی

متعادل تر و دوستانه تر است؟ به نظرتان با توجه به این که این دسته یعنی آل صهیون در ظلم و ستم از فقهاء جلوتر نباشند عقب تر نیستند این برخورد شما عجیب نیست؟

۳- علت این که پیروان شما سعی در پُر رنگ تر نشان دادن شما از حضرت حجت دارند چیست؟ و این دعوت چگونه دعوتی ست که قرار است برای بیعت گرفتن برای حضرت حجت باشد اما آن قدر شما را پُر رنگ نشان می دهند که عملاً جایی برای حضرت حجت باقی نگذاشته و حتی اکثر القاب حضرت حجت را هم بر شما تطبیق می دهند. آیا شما از این موضوع باخبرید و یا این که از رفتار برخی از انصار در این مورد اعلام براءت می کنید؟

۴- پیروان شما، شما را دابة الأرض معرفی می کنند آیا خود شما هم بر همین باورید؟

۵- شما معتقدید از قرآن کم شده است... ممکن است یکی از سوره هایی را که معتقدید در قرآن بوده و حذف شده لطفاً ارائه دهید؟

۶- برخی از پیروان شما می گویند ندای آسمانی به نام شما سر داده می شود آیا شما بر این عقیده اید یا نظرتان با آنها متفاوت است؟

۷- با توجه به این که شما می فرمایید با حضرت در ارتباطید ممکن است نام سفیانی را معرفی کنید تا وقتی خروج کرد سندی بر حقانیت شما باشد؟

۸- آیا برای شما امکان دارد حل یکی از مسائل حل نشده در علوم را از شما پرسم چون جانشین امام باید آن قدر علم داشته باشد که علوم مادی بشر در برابر علم او هیچ نیست حتی شخصی مثل آقای رجب علی خیاط که یکی از عرفای اخیر بود و سواد چندانی نداشت هم قادر به حل سؤالات سخت الکترومغناطیس بود، با توجه به این که شما خود را جانشین امام و اولین مهدیین و مفریین می دانید پس این که از شما توقع داشته باشم بتوانید سؤالات مشکل علوم را پاسخ دهید توقع بی جایی نیست. سؤال این است آیا قادرید حلی برای فرض زتای ریمان ارائه دهید؟

بنده سؤال بیشتری ندارم.

**خواهشمندم هیچ کدام از انصار به این سؤالات مطلقاً جواب ندهند و فقط خود آقای احمد

اسماعیل جواب دهند**

و السلام علی من اتبع الهدی

پاسخ:

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليماً
كثيراً.

ان شاء الله ابتدا به آنچه که در مقدمه مشارکت آمده، اعم از شبهات و افتراء، پاسخ
خواهم داد، سپس به سؤالات یکی پس از دیگری خواهم پرداخت.

۱- پاسخ به مقدمه مشارکت:

۱.۱. پاسخ به متهم نمودن انصار:

گفته شما: (مدت زیادی انصار شما را مد نظر داشته‌ام و از بسیاری از آنان جز کذب و
دروغ پراکنی و بی‌تقوایی ندیده‌ام. با این حال از آنجایی که رفتار پیروان یک فرد را دلیل
خوبی برای ارزیابی خود آن فرد نمی‌دانم چند سؤال از خود شما دارم تا پرونده این تحقیق را
ببندم و امیدوارم پاسخ آن‌ها را به بنده ارائه کنید).

اگر مقصودت از انصار، انصار امام مهدی (علیه السلام) هستند، ما هیچ چیزی جز خیر و برکت از
آنان ندیدیم و بسیاری از آنان صاحب اخلاق عالی، و عبادت کننده، اهل نُسک بوده و شب
را به عبادت و روزها را با روزه‌داری سپری می‌کنند، و خدا را عصیان نمی‌کنند و مرتکب
فحشاء نمی‌شوند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند، و به خداوند و همه انبیاء و رسولانش
و تمام کتب آسمانی که انبیاء با خود آورده‌اند (قرآن و تورات و انجیل) و ملائکه و عالم غیب و
دو قیامت صغری و کبری ایمان و یقین دارند. مردم را برای ایمان به خداوند و حاکمیت او بر

زمین و به وصیت رسول الله ﷺ دعوت می‌کنند، و به قرآن و کلام اهل بیت (علیهم السلام) پایبند هستند، پس اگر این (کارها) نزد شما به معنای عدم التزام به تقوا و انحراف تلقی می‌شود، پس هدایت و راه راست چگونه خواهد بود؟! و اگر این امور نزد شما به معنای کذب و تدلیس و کتمان عیب است پس صدق و حقانیت چگونه خواهد بود؟!

بیشتر این انصار، پیروان علماء از جمله علمای معروف بودند و بعد از این که حق برایشان آشکار شد از آن تبعیت کردند، پس آیا آنان فقط به خاطر این که به حق ایمان آوردند و با دلیلی که خداوند به آن راضی است، شایسته این هستند که این گونه مورد اتهام و افترا و تکذیب و زور قرار گیرند؟!

سپس اگر رفتار و کردار پیروان را دلیلی بر صدق یا کذب کسی که از او تبعیت می‌کنند، نمی‌بینی، با وجود این به افترا و کذب و بهتان بر انصار پرداختی، پس این امر بر سفاخت دلالت می‌کند!

۱.۲. استخاره و رؤیا و سلاح تکذیب کننده با آن دو:

۱.۲.۲. استخاره در دین الهی:

گفته شما: (من جمله این که با روش خودتان استخاره کرده‌ام و بارها در تکذیب شما آمده). فرض بر این است که اگر شما به استخاره ایمان داشته باشید و به این که هنگامی که استخاره می‌گیری، از خداوند طلب می‌کنی، استخاره را تکرار نمی‌کردی و این به عنوان آگاهی است برای بیان حال شما. همچنین اگر به رؤیا ایمان داشتی، و از آن جا که استخاره را تکرار کردی - همان گونه که خود گفتی - و بر حسب گمان خودت رؤیاهای متعددی دیدی، و اگر واقعاً از او سؤال کردی پس چرا به آنچه که خدا شما را اجابت کرده و پاسخت داد، عمل نکردی؟

بلکه، به خدا که آن کذبی رسوا شده است، همان گونه که آن را بیان خواهیم کرد، و آن سلاح انکار کنندگان غیب است. پس همراهی کن؛ و من در ادامه‌ی این سطرها و با دلیل بیان خواهم کرد که چگونه قطعاً و یقیناً افترا بسته‌ای.

استخاره یعنی، سؤال کردن از خداوند متعال و در نتیجه ناگزیر باید شروطی باشد و از این

شرطها حد اقل:

[اول]: در نفس خود هیچ امری را ترجیح ندهی بلکه در نفس خود، دو امر را مساوی قرار دهی.

دوم: آماده پذیرش پاسخ خداوند به طور کامل باشی و در نفس خود نباید هیچ گونه رد و عدم قبول و مناقشه‌ای برای پاسخی که به تو داده می‌شود، جای گرفته باشد.

سوم: این که پاسخ پذیری و آن را نعمت بزرگ خداوند بدانی که با تو سخن گفت و به تو پاسخ داد.

این سه مورد به عنوان حد اقل، از ضروریات استخاره می‌باشند تا [گفته شود] واقعاً خدا را استخاره کرده‌ای. اما این که شخصی بیاید و نسبت به پذیرش جواب خدا در تردید باشد، سپس استخاره بگیرد و آنچه را که خودش انجام داده، به منزله استخاره بداند. پس حق است که چنین شخصی شاید خداوند کریم به او نعمت داده و پاسخش را بدهد، اما عجب رسوایی است برای این شخص و امثالش، و این شخص خود راضی نیست که کسی با وی مشورت کند سپس خلاف مشورت وی عمل کند و گویا با وی مشورت کرده تا خلاف گفتارش را انجام دهد، پس چگونه به انجام این فعل با خدای سبحان راضی می‌شود؟ به خدا قسم که این امر عظیم و جسارت بزرگ بر خداوند سبحان است و با وجود این همه خباثت سر زده از مردم، خداوند همواره با رحمت و رأفت با آنان رفتار می‌کند.^(۱)

۱.۲.۲. استخاره در دین الهی به عنوان راهی است برای تشخیص و شناخت حجت خدا

بر خلق:

اهل بیت (علیهم السلام) نسبت به امر استخاره اهتمام شدیدی ورزیدند و در روایات بسیاری شیعیان خود را به سمت آن سوق دادند، و در باب تشویق به آن روایات بی‌شماری وارد شده است، و این مثالی است از این روایات مقدس:

از ابی عبد الله (امام صادق) (علیه السلام):

(صل رکعتین واستخر الله فوالله ما استخار الله تعالى مسلم الا خار الله له البتة).

(دو رکعت نماز بخوان و خدا را استخاره کن، به خدا سوگند هیچ مسلمانی خدا را استخاره نکرد، مگر این که قطعاً خداوند برای وی اختیار کرد).^(۲)

از ابی عبد الله (علیه السلام)، فرمود: (کنا نتعلم الإستخاره كما نتعلم السورة من القرآن. ثم قال: ما ابالي اذا استخرت علی ای جنبي وقعت).^(۳)

(استخاره را همان گونه که سوره‌ای از قرآن را یاد می‌گرفتیم، فرا می‌گرفتیم. سپس فرمود: و برای من فرقی نمی‌کند که اگر استخاره گرفتیم بر چه وجهی بیاید).

و هرگز از ایشان (علیهم السلام) در مورد نمی‌از استخاره درباره معرفت حجت خدا (علیه السلام) روایت نشده است. پس معاندین و مخالفان با کدامین دلیل این شیوه و روشی که اهل بیت (علیهم السلام)، شیعیان خود را به سوی آن سوق داده‌اند، منکر می‌شوند؟!

آیا عاقلانه است که خداوند کسی را که از او طلب نصیحت کرده است، فریب دهد؟! و یا او به کسی که از وی طلب نصیحت کرده، را در سفرش و روزی‌اش و... و... و... پاسخ دهد، سپس او را در شناخت مصداق حجت خویش (حجت خداوند) پاسخ ندهد؟!

و آیا جایز است، خداوند سبحان بندگان خود را با باطل فریب دهد، این گونه که آنها را به زبان حجت‌های خویش (علیهم السلام) به استخاره سوق دهد ولی آنها را در (استفاده از) استخاره برای شناخت خلیفه الله نمی‌نکند؟! حاشا! و پاک و منزّه و رفیع و بلند مرتبه است از این عمل.

بلکه روایت شده که صفوان جمال یکی از بزرگان شیعه از طریق استخاره، به امامت امام رضا (علیه السلام) یقین پیدا کرده است:

عن علي بن معاذ انه قال: (قلت لصفوان بن يحيى: بأي شيء قطعت علی علی (ای علی رضا (علیه السلام))؟ قال: صليت ودعوت الله واستخرت (عليه) وقطعت عليه).^(۴)

۲- شیخ کلینی- کافی (عربی) ج ۳ ص ۴۷۰ باب نماز استخاره.

۳- وسائل الشیعة (عربی)- شیخ حر عاملی ج ۸ ص ۶۶-۶۷.

۴- غیبت شیخ طوسی (عربی) ص ۶۱.

علی بن معاذ می گوید: به صفوان بن یحیی گفتم: (با چه چیزی در مورد امامت علی (یعنی علی بن موسی الرضا (علیه السلام) یقین حاصل کردی؟ گفت: نماز خواندم و دعاء کردم و استخاره گرفتم و به یقین رسیدم).

کما این که تشویق به استخاره در خصوص امر امام مهدی (علیه السلام) از ائمه (علیهم السلام) روایت شده است؛ در روایتی که شیخ نعمانی نقل کرده است، آمده:

عن سلیمان بن بلال، قال: (حدثنا جعفر بن محمد (علیه السلام)، عن ابيه، عن جده الحسين بن علي (علیه السلام)، قال: جاء رجل الى امير المؤمنين (علیه السلام)، فقال له: يا امير المؤمنين، نبئنا بمهديكم هذا؟ إلى أن قال: ثم رجع إلى صفة المهدي (علیه السلام)، فقال: أوسعكم كهفاً، وأكثركم علماً، وأوصلكم رحماً، اللهم فاجعل بعثه خروجاً من الغمة واجمع به شمل الأمة. فإن خار الله لك فاعزم ولا تنش عنه إن وقت له، ولا تجوزن عنه إن هدیت اليه، هاهـ وأوماً بيده إلى صدرهـ شوقاً إلى رؤيته).^(۵)

سلیمان بن بلال می گوید: (جعفر بن محمد (علیه السلام) از پدرش از جدش از حسین بن علی (علیه السلام) نقل می کند که فرمودند: مردی به سوی امیر المؤمنین (علیه السلام) آمد و به او گفت: ای امیر المؤمنین ما را از این مهدیتان با خبر کنید؟ (تا آن جا که می فرماید): آستانه او در پناهدهی به بی پناهان از همه آستانه ها وسیع تر، و علم و دانش آن حضرت از همه زیادتر است و از همه مردم بیشتر به صله ارحام و پیوند با خویشاوندان توجه می نماید. پروردگارا بعثت او را پایان بخش همه اندوه ها قرار بده و تفرق و پراکندگی امت را به وسیله او به یگانگی مبدل فرما. پس اگر از خداوند استخاره کردی، بر آن عزیمت کن و اگر در آن موفق شوی نسبت به آن سستی مکن و از او پیشی مگیر اگر به وی هدایت یافتی، _ و با دست خویش به سینه خود اشاره کرد _ به نشانه اشتیاق برای دیدارش).

۱.۳ "رؤیا" در قرآن و روایات، دلیلی بر تشخیص حجت خدا است:

گفته شما: (بارها در تکذیب شما آمده و یا این که چندین بار خواب دیده ام در این که شما

صادق نیستید).

بدان که رؤیا به عنوان دلیلی بر تشخیص مصداق عقیده خلافت خدا بر زمین، امری است که خداوند در قرآن آن را بیان کرده است، و این یعقوب (علیه السلام) پیامبر معصوم، رؤیا را طریقی برای معرفت و شناخت صاحب حق و خلیفه خدا و حجت او بعد از خود و وصی اش یوسف (علیه السلام) می‌داند و این عمل یعنی دانستن رؤیا به عنوان طریق معرفت و شناخت خلیفه خدا بر زمین توسط قرآن بدان اقرار شده است و بدان تشویق نموده و آن را بهترین حکایت‌ها و داستان‌ها نامیده است، خداوند می‌فرماید: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ * إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ * قَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ * وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾. (ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم و تو قطعاً پیش از آن از بی‌خبران بودی * [یاد کن] زمانی را که یوسف به پدرش گفت ای پدر من [در خواب] یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم [آنها] برای من سجده می‌کنند * [یعقوب] گفت ای پسرک من، خوابت را برای برادرانت حکایت مکن که برای تو نیرنگی می‌اندیشند زیرا شیطان برای آدمی دشمنی آشکار است * و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند همان گونه که قبلاً بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرد در حقیقت پروردگارت تو دانای حکیم است).^(۶)

پس اگر فرموده یعقوب (علیه السلام): ﴿وَكَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾. (و این چنین پروردگارت تو را برمی‌گزیند و از تعبیر خواب‌ها به تو می‌آموزد و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام می‌کند همان گونه که قبلاً بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرد در حقیقت پروردگارت تو دانای حکیم است). باطل بود، قطعاً خداوند آن را

انكار مي كرد و بطلانش را آشكار مي ساخت، بلكه خداوند سبحان نيز بدان اقرار کرده و آن را (احسن القصص، نيكوترين سرگذشت) ناميد.

همچنين اين امر با امام موسى بن جعفر (عليه السلام) كه رؤيا ديد و گواه بر امامت امام رضا (عليه السلام) بعد از ايشان بود، تکرار شد:

عن الحسن بن موسى الخشاب، عن علي بن اسباط، عن الحسين مولى ابي عبد الله، عن ابي الحكم، عن عبد الله بن ابراهيم الجعفري، عن يزيد بن سليط الزيدي، قال: (لقينا ابا عبد الله (عليه السلام) في مكة ونحن جماعة، فقلت له: بأبي انت وامي انتم الأئمة المطهرون والموت لا يعرى احد منه فأحدث إلي شيئاً ألقيه الى من يخلفني، فقال لي: نعم، هؤلاء ولدي وهذا سيدهم-وأشار إلى ابنه موسى (عليه السلام)- وفيه العلم والحكم والفهم والسخاء والمعرفة بما يحتاج الناس إليه فيما اختلفوا فيه من أمر دينهم... وقال يزيد: ثم لقيت ابا الحسن يعني موسى بن جعفر (عليه السلام) بعد فقلت له: بأبي انت وامي إني أريد أن تخبرني بمثل ما أخبرني به أبوك، قال: فقال: كان أبي (عليه السلام) في زمن ليس مثله. قال يزيد: فقلت: من يرضى منك بهذا فعليه لعنة الله، قال: فضحك، ثم قال: أخبرك يا ابا عمارة ابي خرجت من منزلي فأوصيت في الظاهر الى بني فاشركتهم مع ابني علي وافردته بوصيتي بالباطن ولقد رأيت رسول الله (صلى الله عليه وآله) في المنام وامير المؤمنين (عليه السلام) معه ومع خاتم سيف وعصاء وكتاب وعمامة، فقلت له: ما هذا، فقال: اما العمامة فسلطان الله تعالى (عز وجل)، واما السيف فعزة الله (عز وجل)، واما الكتاب فنور الله (عز وجل)، واما الخاتم فجامع هذه الأمور، ثم قال رسول الله (صلى الله عليه وآله): والأمر يخرج الى علي ابنك. قال، ثم قال: يا يزيد، انما وديعة عندك فلا تخبر بها الا عاقلاً او عبداً امتحن الله قلبه للايمان أو صادقاً، ولا تكفر نعم الله تعالى وان سئلت عن الشهادة فأدها، فان الله تعالى يقول: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾، وقال الله (عز وجل): ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَتَمَ شَهَادَةً عِنْدَهُ مِنَ اللَّهِ﴾، فقلت: والله ما كنت لأفعل هذا أبداً.

قال: ثم قال أبو الحسن (عليه السلام): ثم وصفه لي رسول الله (صلى الله عليه وآله)، فقال: علي ابنك الذي ينظر بنور الله ويسمع بتفهيمه وينطق بحكمته يصيب ولا يخطئ ويعلم ولا يجهل وقد ملئ حكماً وعلماً وما أقل مقامك معه، إنما هو شيء كان لم يكن فإذا رجعت من سفرك فأصلح أمرك وأفرغ مما أردت فإنك منتقل عنه ومجاور غيره، فاجمع ولدك وأشهد الله عليهم جميعاً وكفى بالله شهيداً. ثم قال: يا

یزید، إني أؤخذ في هذه السنة وعلي ابني سمي علي بن أبي طالب (عليه السلام) وسمي علي بن الحسين (عليه السلام)، أعطني فهم الأول وعلمه ونصره وردائه، وليس له أن يتكلم إلا بعد هارون بأربع سنين، فإذا مضت أربع سنين فاسأله عما شئت يجيبك إن شاء الله تعالى).^(۷)

حسن بن موسی خشاب از علی بن اسباط از حسین مولی ابی عبد الله از ابی حکم از عبد الله بن ابراهیم جعفری از یزید بن سلیط زیدی نقل می کنند که یزید بن سلیط زیدی گفت: در راه مکه با گروهی خدمت حضرت صادق (عليه السلام) رسیدیم، عرض کردم پدر و مادرم فدایت، شما پیشوایان پاک نهاد هستید هیچ کس را از مرگ گریزی نیست مرا مفتخر به شناختن امام بعد از خود بنما تا به بازماندگان خود سفارش کنم. فرمود: (بسیار خوب اینها فرزندان من اند این اشاره به موسی بن جعفر نمود) سرور آنها است... او گنجینه علم و درک و معرفت است در مورد آنچه مردم نیاز داشته باشند و در اختلافات دینی او دارای امتیاز حسن خلق و خوش معاشرتی است و یکی از درهای بین مردم و خداست، در او یک امتیاز دیگری است که از همه اینها بهتر است.

پدرم گفت: آقا بفرمائید آن امتیاز چیست؟ فرمود از او به وجود می آید فریادرس و پناه این امت و گنجینه علم و نور و درک و حکمت، بهترین فرزندی است که سبب جلوگیری از خونریزی می شود و اختلاف به وسیله او رفع می گردد باعث اتحاد و اجتماع می شود. خدا به وسیله او برهنگان را می پوشاند و گرسنگان را سیر می کند و وحشت زده ها ایمن می شوند سبب نزول باران می گردد بهترین موجودی است که خداوند فامیل او را قبل از بالغ شدن او بشارت می دهد. رهنمای مردم است سخنش حکمت و خاموشی او علم است، جواب گوی تمام مسائل اختلافی مردم است، پدرم گفت: آقا مگر بعد از خود فرزندی خواهد داشت؟ فرمود: بلی دیگر دنباله سخن خود را قطع نمود. یزید گفت بعدها خدمت موسی بن جعفر (عليه السلام) رسیده گفتم: پدر و مادرم فدایت مایلم همان طور که پدرت از جانشین خود مرا مطلع نمود شما نیز مرا مفتخر به شناسائی جانشین بگردانی. فرمود: زمان پدرم مثل حالا نبود. گفتم: لعنت خدا بر کسی باد که به همین مقدار از فرمایش شما قانع شود. امام خندید سپس فرمود: ابو عماره وقتی از منزل خود خارج شدم در ظاهر وصیت به تمام فرزندانم نمودم و آنها را با فرزندم علی

شریک کردم ولی وصیت امامت را پنهانی با او کردم. پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و امیر المؤمنین (علیه السلام) را در خواب دیدم که در دست خود انگشتری با شمشیر و عصا و کتاب و عمامه‌ای داشتند، عرض کردم اینها چیست؟ فرمود: عمامه سلطنت خداست و شمشیر عزت او، اما کتاب نور خدای بزرگ است، عصا نیروی خداست، انگشتر مجموع این امور است...

سپس پیامبر اکرم فرمود: امامت متعلق به فرزندان علی است. بعد به من فرمود یزید این جریان را به عنوان امانت در اختیار تو می‌گذارم مبادا به هر کس که رسیدی بگوئی مگر کسی که آراسته به زیور عقل یا مؤمنی آزموده یا شخصی پاک‌نهاد باشد، کفران نعمت خدا را نکنی اگر تو را به عنوان گواه بر این مطلب خواستند گواهی بده خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: (خداوند شما را دستور می‌دهد که امانات را به صاحبانشان باز گردانید). باز می‌فرماید: (چه کسی، از آن کسی که شهادتی از جانب خداوند نزد خود دارد و آن را کتمان کند، ستم‌کارتر است؟).

عرض کردم به خدا هرگز چنین کاری نمی‌کنم. فرمود: پیغمبر اکرم شروع کرد به تعریف کردن از فرزندم و فرمود: فرزندان علی به نور خدا می‌بینند و به راهنمایی او درک می‌کند و به علم خدا سخن می‌گوید اشتباهی از او سر نمی‌زند؛ عالم است از نادانی فاصله دارد گنجینه‌ای از دانش و داوری است تو به زودی از او جدا خواهی شد چاره‌ای نیست، وقتی از این سفر برگشتی خود را آماده کن و هر چه مایلی انجام ده که از دنیا خواهی رفت و به سرای دیگر می‌روی، فرزندان را جمع کن و خدا را گواه بر آنها بگیر خدا کافی است.

فرمود: یزید مرا امسال می‌گیرند پسر علی که هم نام با علی بن ابی طالب و علی بن الحسین است دارای درک و دانش علی و نصرت و ردای او است و نباید تا چهار سال پس از هارون الرشید سخن بگوید بعد از چهار سال هر چه می‌خواهی از او بپرس جوابت را ان شاء الله خواهد داد).

۱.۴. یک شبهه و جواب آن: آیا قرآن به کار یعقوب اقرار می‌کند؛ زیرا رؤیا از جانب شخص

معصوم (یوسف) بود؟

کسی که بگوید رؤیای یوسف نبی (علیه السلام) یا رؤیای امام موسی (علیه السلام) حق است؛ زیرا آنان معصوم هستند، پس چگونه این مطلب (راه شناخت بودن رؤیا برای مصداق خلیفه الهی) را به رؤیای غیر معصوم تعمیم دادید؟

پس می‌گوییم: ما به فعل معصوم (یعقوب) احتجاج کردیم و در حالی که او پیامبر است، یعنی ما به دانستن رؤیا توسط ایشان (علیه السلام) به عنوان راهی برای تشخیص خلیفه خدا احتجاج کردیم و نه به خود رؤیا! و معصوم مردم را از حق خارج نمی‌سازد و وارد باطل نمی‌کند. و همچنین به اقرار قرآن به این عمل، احتجاج کردیم، به دلیل این که فعل یعقوب (علیه السلام) و دانستن رؤیا به عنوان دلیل توسط وی را حکایت کرده و این داستان را در آغاز سوره مورد مدح و ستایش قرار داد، خداوند می‌فرماید: ﴿نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ﴾، (ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم بر تو حکایت می‌کنیم). پس اگر باطل می‌بود، مدح این فعل یا حد اقل اهمال آن، فریب دادن به باطل می‌بود و منزّه است خداوند سبحان که بندگان خود را فریب دهد و یا گول زند، پس آشکار شد که فعل یعقوب (علیه السلام) حق و یقین بوده و این امر در قرآن کریم از محکّمات است و هیچ قیمت و اعتباری برای هر گونه رأیی که مخالف نص محکم و آشکار قرآن باشد، نیست.

۱.۵. اقرار رسول الله (صلی الله علیه و آله) به این که رؤیا وسیله ایمان و راه تشخیص حجت خدا می‌باشد:

رسول الله (صلی الله علیه و آله) اقرار کرده‌اند که رؤیا راهی برای هدایت و ایمان می‌باشد؛ زیرا ایمان خالد بن سعید بن عاص اموی (که معصوم نیست) پذیرفته و به آن اقرار کردند و آن به خاطر رؤیایی بود که ولید ایشان (پیامبر) را در آن دیده بود، و آن داستان مشهوری نزد اهل سنت و شیعه می‌باشد. (۸)

و این قصه را سید بحر العلوم به صورت خلاصه در کتاب خود فوائد رجالیه نقل می‌کند:

۸- برای مثال مراجعه شود به کتاب طبقات بن سعد ج ۴ ص ۹۴، و فوائد الرجالیه سید بحر العلوم ج ۲ ص ۳۲۵.

(خالد بن سعید بن عاص: ابو سعید از نجبای بنی امیه، از نخستین پیش گامان و متمسکین به ولایت امیر المؤمنین (علیه السلام) بود و علت اسلام آوردنش این بود که او در عالم رؤیا دید که آتشی برافروخته شده، و پدرش می خواست او را در آن بیندازد، اما ناگهان رسول الله (صلی الله علیه و آله) می آید و او را به سمت خود کشیده و از آن آتش رها می کند. هنگامی که از خواب بیدار شده و صدق خوابش را شناخت، با شتاب به سوی رسول الله (صلی الله علیه و آله) رفت تا اسلام خویش را بر رسول الله (صلی الله علیه و آله) عرضه بدارد، در میان راه ابو بکر را می بیند و رؤیای خود را برای او تعریف می کند و ابو بکر نیز به همراه او خدمت رسول الله (صلی الله علیه و آله) آمده و اسلام آوردند...)^(۹).

همچنین این داستان ایمان مردی است یهودی که موسی بن عمران (علیه السلام) را در عالم رؤیا می بیند که خلیفه خدا و حجتش در آن زمان، محمد رسول الله (صلی الله علیه و آله)، را بدو معرفی می کند. سید بروجردی و شیخ علی یزدی حائری در کتاب خود، الزام الناصب و غیره نقل می کند: جابر بن عبد الله انصاری می گوید: جندل بن جناده بن جبیر یهودی بر رسول الله (صلی الله علیه و آله) وارد شده، گفت: (... من دیشب موسی بن عمران (علیه السلام) را در خواب دیدم که به من فرمود: **ای جندل به دست محمد خاتم انبیاء اسلام آور و به اوصیای بعد از او متمسک شو.** گفتم: اسلام آوردم! پس حمد و سپاس از آن خداوند است که اسلام آوردم و مرا به تو هدایت کرد...)^(۱۰).

پس رسول الله (صلی الله علیه و آله) ایمان خالد بن سعید بن عاص (در حالی که معصوم نیست) را می پذیرد و به رؤیای شخص یهودی (که او نیز معصوم نیست) اقرار می کند و منکر آن نمی شود و با این اقرار آشکار می کند که رؤیا حقی از جانب خداوند است و راه هدایت و ایمان در دین الهی است که برای همه خلق گشوده است، زیرا اگر سکوت در برابر چنین امری، در صورت باطل بودن آن، به معنای فریب دادن به باطل می باشد و حاشا! درود خداوند بر او و خاندانش، از این که مردم را در باطل وارد کند یا از حق خارج سازد.

ثابت شد که رؤیا به عنوان راه شناخت خلیفه حقی است که هیچ شکلی در آن نیست.

۹. الفوائد الرجالية (عربی) سید بحر العلوم ج ۲ ص ۳۲۵.

۱۰. بحار الأنوار مجلسی ج ۳۶ ص ۳۰۵-۳۰۴، جامع احادیث الشيعة السيد البروجردی ج ۱۴ ص ۵۶۵، الزام الناصب الشيخ اليزدي الحائری ص ۱۷۵، و همچنین صاحب مکيال المکارم و دیگر منابع این داستان را نقل کرده اند.

۱.۶ سلاح تکذیب کنندگان رؤیا: استهزاء و تمسخر یا ادعای دیدن رؤیای مخالف از روی

کذب و به زور.

رؤیا از جانب خداوند است و خصوصاً آن رؤیایی که یکی از معصومین یا قرآن در آن متجلی شوند، و رسول الله ﷺ اقرار کرده‌اند که رؤیا، حقی است از جانب خداوند و کلامی است که خداوند به واسطه آن با بنده‌اش سخن می‌گوید، همان‌گونه که از امیر المؤمنین (علیه السلام) روایت شده که فرمودند: (خواب دیدن مؤمن، همچون کلامی است که خداوند در نزد او سخن گفته است).^(۱۱)

کسانی که به رؤیا و راه‌های غیب ایمان ندارند عموماً به رفتاری چون استهزاء و سبک‌شماری یا ادعای مشاهده رؤیای مخالف متمسک می‌شوند!

۱.۶.۱ یک شبهه و پاسخ به آن: (تناقض رؤیا) اگر روایت دو شخص از رؤیایی که ادعای

دیدن آن را دارند تناقض پیدا کرد؟!

اگر روایت دو شخص از دو رؤیا که ادعای دیدن آن‌ها دارند تناقض پیدا کرد، یا یکی از رؤیایا یا هر دو کذب هستند، یا این که یکی از اشخاص یا هر دوی آنان دروغ‌گو هستند! از آنجا که انصاری که رؤیاهایی که به حقانیت دعوت مبارک یمانی شهادت می‌دهند، تعدادشان از صدها و تعداد رؤیاهایشان از هزاران عدد می‌گذرد، و اجتماعشان بر چیز دروغ و کذب امری غیر عاقلانه است؛ زیرا آنان از سرزمین‌های مختلف و عقائد مختلف می‌باشند، پس دیگر حرفی باقی نمی‌ماند جز این که کسی که گفته من رؤیایی ضد دعوت دیده‌ام، کذاب باشد؛ زیرا گفته او با حقیقتی یقینی، تناقض دارد و آن رؤیاهای متواتری است که هم دست شدن راویان آن‌ها بر کذب امکان ناپذیر است.

۱.۶.۲ دلیل قطعی دیگر: (موافقت رؤیا با دلیل نص یقینی):

علاوه بر آن، رؤیاهای انصار دلیل است؛ زیرا با دلیل یقینی و غیر قابل نقض، موافق هستند و آن نص تشخیصی بازدارنده از هر گونه ضلالت برای شخص متمسک به آن است. اما روایت شما از رؤیاهایی که ادعاء می‌کنی دیده‌ای، علاوه بر این که فاقد شروط حجیت است؛ زیرا همان‌گونه که ذکر کردیم روایت یک شخص در مقابل متواتر یقینی است، اگر آن را بر دلیل یقینی عرضه کنیم نیز تناقض دارد و در نهایت قطعاً جنبه کذب پیدا می‌کند. پس چیزی که حجیت ندارد با چیزی که حجت است، تعارض ندارد و آنچه که با صدق و حق و یقین، تکاذب داشته باشد (در تکذیب باشد)، قطعاً کذب است. و خالی از لطف نیست، و لو به شکل اجمالی به دلیل یقینی که سید احمد الحسن (علیه السلام) تقدیم کردند، پردازیم و قانونی که با آن حجت خدا شناخته می‌شود، را عرضه کنیم.

۱.۶.۳ قانون معرفت و شناخت حجت الهی:

با دلیل قطعی از قرآن ثابت شده است که قانون معرفت حجت‌های الهی (علیهم السلام)، نص (وصیت) علم و دعوت به حاکمیت الله، می‌باشد. و تعیین خلیفه الهی و نص بر او در فرموده خداوند عز و جل است: ﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾^(۱۲) (و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت [فرشتگان] گفتند آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد و حال آن‌که ما با ستایش تو [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیست می‌پردازیم. فرمود من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید).

سپس نص الهی بر آدم (علیه السلام) به وصیت تبدیل شد آن هم به دلیل وجود خلیفه سابق، که به امر خداوند به خلیفه بعد از خود وصیت کند.

و علم و این که خلیفه الهی، داناترین می‌باشد، در این فرموده خداوند است: ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ

الْأَسْمَاءُ كُلُّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۳﴾ (و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت، سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود اگر راست می‌گویید از اسامی اینها به من خبر دهید).

و بالا بردن پرچم البيعة لله (بيعت با خدا) یا حاکمیت الله، که آن را در امر از سوی خداوند به اطاعت از این خلیفه، در این فرموده خدای متعال می‌یابی: ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ (۱۴) (پس وقتی آن را خلق کردم و از روح خود در آن دمیدم پیش او به سجده در افتید). یعنی حاکمیت خدا و ملک الهی بر زمین از خلال اطاعت و پیروی از خلیفه الهی در زمین، تحقق می‌یابد، پس هر خلیفه‌ای این پرچم (بیعت برای خدا یا حاکمیت خدا یا مُلک برای خدا) را در مقابل حاکمیت مردم و انتخاب مردم و دموکراسی، بر می‌افزارد.

و توضیح و تفصیل بیشتری درباره این قانون که سید احمد الحسن (علیه السلام) آن را با دلیل در کتب انتشار یافته خویش در سایت خواهی یافت، از جمله کتاب روشنگری‌هایی از دعوت‌های فرستادگان، لذا به آنها مراجعه کنید.

۴. ۱۰۶. ۱. تطبیق قانون بر سید احمد الحسن (علیه السلام):

سید احمد الحسن (علیه السلام) با قانون معرفت و شناخت حجت‌های الهی، احتجاج کردند، پس با نص تشخیص و آن وصیت رسول الله محمد ﷺ که آن را بازدارنده و نگه‌دارنده متمسکین به آن، از هرگونه ضلالت، تا روز قیامت توصیف کردند.

و کسانی که وصیت رسول الله ﷺ را نقل کردند، آل محمد (علیهم السلام) می‌باشند: عن جماعة عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن سفيان البرزقري عن علي بن سنان الموصلي العدل عن علي بن الحسين عن أحمد بن محمد بن الخليل عن جعفر بن أحمد المصري عن عمه الحسن بن علي عن أبيه عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عن أبيه الباقر عن أبيه ذي الثفّنات سيّد العابدین عن أبيه الحسين الزّكيّ الشّهيد عن أبيه أمير المؤمنين (علیه السلام) قال: (قال رسول الله ﷺ في الليلة التي

۱۳. البقرة: ۳۱.

۱۴. الحجر: ۲۹.

كانت فيها وفاته لعلِّي (عليه السلام): يا أبا الحسن أحضر صحيفة ودواة فأملئ رسول الله ﷺ وصيته حتى انتهى إلى هذا الموضع فقال: يا عليّ إنّه سيكون بعدي إثنا عشر إماماً، ومن بعدهم إثنا عشر مهدياً وأنت يا عليّ أوّل الإثني عشر إمام؛ سمّك في سمائه علياً المرتضى وأمير المؤمنين والصّدّيق الأكبر والفاروق الأعظم والمأمون و المهديّ، فلا تصلح هذه الأسماء لأحد غيرك، يا عليّ أنت وصيّ عليّ أهل بيتي حيّهم وميتهم وعلى نسائي؛ فمن تبتّها لقيتني غداً، ومن طلقّتها فأنا منها بريء لم ترني ولم أرها في عرصة يوم القيامة، وأنت خليفتي على أمّتي من بعدي، فإذا حضرتك الوفاة فسلّمها إلى ابني الحسن البرّ الوصول، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابني الحسين الزّكيّ الشّهيد المقتول، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه سيّد العابدين ذي الثّنات عليّ، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه محمّد باقر العلم، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه جعفر الصّادق، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه موسى بن جعفر الكاظم؛ فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه عليّ الرضا، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه محمّد التّقيّ، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه عليّ النّاصح، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه الحسن الفاضل، فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه محمّد المستحفظ من آل محمّد (عليه السلام) فذلك إثنا عشر إماماً، ثمّ يكون من بعده إثنا عشر مهدياً؛ فإذا حضرته الوفاة فليسلّمها إلى ابنه أوّل المقرّبين (و في مصادر: اول المهديين) له ثلاثة أسامي اسم كاسمي واسم أبي، وهو عبد الله وأحمد والإسم الثالث المهديّ وهو أوّل المؤمنين). (۱۵)

از جماعتی از ابی عبد الله الحسين بن علی بن سفیان بزوفری از علی بن سنان موصلی عدل از علی بن الحسين از احمد بن محمد بن خليل از جعفر بن احمد مصری از عمویش حسن بن علی از پدرش از ابی عبد الله جعفر بن محمد از پدرش زین العابدين از پدرش سید الشهداء از پدرش امیر مؤمنان (عليه السلام) از رسول خدا ﷺ روایت کرده که آن حضرت در همان شبی که رحلتش واقع شد به علی (عليه السلام) فرمود: ای ابا الحسن کاغذ و دواتی بیاور و حضرت رسول اکرم ﷺ وصیت خود را املاء فرمود و علی می نوشت تا بدین جا رسید که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام می باشند و بعد از آنها دوازده مهدی. پس تو یا علی اولین دوازده امام می باشی. خدای تعالی تو را در آسمان علی مرتضی، و امیر مؤمنان، صدیق اکبر، و فاروق اعظم، و مأمون و مهدی نامیده و این نامها برای غیر تو شایسته نیست، ای علی تو وصی من بر خاندانم زنده و

مرده‌شان هستی، و نیز وصی بر زانم هستی، هر یک را که تو به همسری من باقی گذاری فردای قیامت مرا دیدار کند و هر یک را تو طلاق دادی من از وی بیزارم و مرا نخواهد دید و من نیز او را در صحرای محشر نخواهم دید، و تو پس از من خلیفه و جانشین من بر امتم هستی، هر گاه مرگت رسید (خلافت) را به فرزندم حسن واگذار کن، که او برّ وصول است (برّ به معنی نیکوکار، و وصول، به معنی بسیار پیوند کننده بین خویشان) چون او وفاتش رسید آن (خلافت) را به فرزندم حسین زکّی شهید مقتول بسپارد، چون هنگام مرگ حسین رسید آن (خلافت) را به فرزندش سید العابدین ذی الثّغفات علیّ (ثغنه به معنای پینه‌ای است که سر زانو می‌بندد و آن حضرت را به واسطه پینه زیادی که از کثرت سجده در اعضای سجده‌اش می‌بست ذی الثّغفات می‌گفتند) بسپارد، چون هنگام وفات او رسد آن (خلافت) را به فرزندش محمد باقر العلم بسپارد، و چون مرگ او رسد آن (خلافت) را به فرزندش جعفر صادق واگذار کند، و چون مرگ او فرا رسد آن (خلافت) را به فرزندش موسی بن جعفر کاظم بسپارد، و چون وفات او فرا رسد آن (خلافت) را به فرزندش علی بسپارد؛ و چون مرگ او فرا رسد آن (خلافت) را به فرزندش محمد تقی واگذارد، و چون هنگام وفات او رسد آن (خلافت) را به فرزندش علی ناصح بسپارد؛ و چون مرگ او رسد آن (خلافت) را به فرزندش حسن فاضل واگذارد، و چون وفات او برسد آن (خلافت) را به فرزندش محمد که مستحفظ شریعت و از جمله آل محمد صلی الله علیه و آله است، تسلیم می‌کند، و ایشان دوازده امامند. بعد از آن دوازده مهدی می‌باشند. پس وقتی که قائم علیه السلام را اجل دریافت، آن‌گاه امر (خلافت) را به فرزندش که اوّلین مهدیین است می‌سپارد، و برای او سه نام است. یک نامش مانند نام من، و نام دیگرش نام پدر من است و آن‌ها عبد الله و احمداند، و نام سوّمین مهدی است و او اوّلین مؤمنان است).

و صحت صدور وصیت با تواتر و قرائن موجود، به اثبات رسیده است.

۵. ۶. ۱. تواتر معنوی وصیت:

اما در مورد تواتر، روایات بسیاری موجود است که بر وجود مهدیین دوازده‌گانه علیهم السلام بعد از قائم دلالت می‌کنند، از جمله:

عن الإمام الصادق علیه السلام قال: (إنّ منّا بعد القائم علیه السلام اثني عشر مهدياً من ولد الحسين

(۱۶) (علیه السلام).

امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (از ما بعد از قائم (علیه السلام) دوازده مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) خواهند بود).

عن أبي عبد الله (علیه السلام)، قال: (سألته عن الأئمة بعد النبي ﷺ فقال: نعم، كان أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (علیه السلام) الإمام بعد النبي ﷺ وأهل بيته، ثم كان علي بن الحسين، ثم كان محمد بن علي، ثم إمامكم اليوم، من أنكر ذلك كان كمن أنكر معرفة الله ورسوله،..... فقال لي: إنما ذكرت هذا لتكون من شهداء الله في الأرض، إنَّ منا بعد الرسول ﷺ سبعة أوصياء أئمة مفترضة طاعتهم سابعهم القائم إن شاء له [إن شاء الله له] إنَّ الله عزيز حكيم، يقدم ما يشاء ويؤخر ما يشاء وهو العزيز الحكيم، ثم بعد القائم أحد عشر مهدياً من ولد الحسين...).

(۱۷)

ابی عبد الله (علیه السلام) می فرماید: (درباره ائمه بعد از پیامبر از او پرسیدم، فرمود: آری امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) امام بعد از پیامبر ﷺ بود سپس علی بن الحسین سپس محمد بن علی، سپس امام امروز شما. هر کس منکر این امر شود مانند کسی است که معرفت خدا و رسولش را انکار کرده ... پس به من فرمود: این را ذکر کردم تا تو از گواهان و شاهدان خدا بر زمین باشی، که همانا از ما بعد از رسول الله ﷺ هفت وصی مفترض الطاعة هستند که هفتمین آنان قائم است ان شاء له (ان شاء الله له) همانا خداوند عزیزی حکیم است آن چه را که می خواهد مقدم و آن چه را که می خواهد به تأخیر می اندازد و اوست عزیز حکیم سپس بعد از قائم یازده مهدی از فرزند حسین (علیه السلام) می باشند...).

عَنْ أَبِي حَمَزَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) أَنَّهُ قَالَ: (يَا أَبَا حَمَزَةَ إِنَّ مِنَّا بَعْدَ الْقَائِمِ أَحَدَ عَشَرَ مَهْدِيًّا مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ (علیه السلام)).

(۱۸)

ابو حمزه ثمالی روایت میکند که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: (ای ابو حمزه ما را

۱۶. مختصر بصائر الدرجات للحسن بن سليمان الحلبي ص ۴۸، منتخب الأنوار المضيئة ص ۳۵۴-۳۵۳، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۱۴۸.

۱۷. الأصول الستة عشر، أصل محمد بن المثني الحضرمي ص ۹۰-۹۱.

۱۸. غيبة الطوسي ص ۴۷۸.

بعد از قائم یازده مهدی خواهد بود که همه از اولاد حسین (علیه السلام) می باشند).

عن ابی بصیر، قال: (قلت للصادق جعفر بن محمد (علیه السلام): یا ابن رسول الله، إني سمعت من أبيك (علیه السلام) أنه قال: يكون بعد القائم اثنا عشر اماماً، فقال: إنما قال: اثنا عشر مهدياً، ولم يقل: اثنا عشر إماماً، ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس إلى مولاتنا ومعرفة حقنا).^(۱۹)

ابی بصیر گوید: به امام صادق جعفر بن محمد (علیه السلام) عرض کردم: (ای پسر رسول خدا از پدرتان امام باقر (علیه السلام) شنیدم که فرمود: پس از قائم دوازده مهدی می باشند، امام صادق (علیه السلام) فرمود: بلکه ایشان فرمود دوازده مهدی و نگفت دوازده امام، اما ایشان از شیعیان ما می باشند که مردم را به ولایت ما و شناساندن حق ما دعوت می کنند).

و این دوازده مهدی، حجت‌ها و اوصیائی واجب‌الاطاعت هستند، اگر چه همانند ائمه از آل محمد (علیهم السلام) نباشند ولی آنان ائمه‌ای هدایت‌گر و مهدی هستند.

عن حبة العرنی، قال (خرج أمير المؤمنين (علیه السلام) الى الحيرة فقال: (لیتصلن هذه بذه - وأوماً بیده إلى الكوفة والحيرة - حتى یباع الذراع فیما بینهما بدنانیر ولینین بالحيرة مسجداً له خمسمائة باب یصلی فیہ خلیفة القائم (علیه السلام) لأن مسجد الكوفة لیضیق علیهم، ویصلین فیہ اثنا عشر إماماً عدلاً).^(۲۰)

حبه عرنی می گوید: امیر المؤمنین (علیه السلام) به سوی حیره خارج شدند پس فرمودند: (روزی برسد که کوفه به حیره وصل شود و چنان مرغوبیت پیدا می کند که یک ذرع زمین آن به چند اشرفی فروخته می شود، و مسجدی در حیره بنا شود که دارای پانصد درب باشد! و خلیفه و جانشین قائم (علیه السلام) در آن نماز خواهد خواند. زیرا مسجد کوفه برای آنان کوچک و تنگ شود و در آن دوازده امام عدل نماز خواهند خواند).

وفي الدعاء المروى عن الرضا (علیه السلام) لصاحب الأمر: (... اللهم أعطه في نفسه وأهله ووكدیه وذريته وأمته وجميع رعيته ما تقر به عينه وتسره به نفسه، وتجمع له ملك المملكات كلها قريبتها

۱۹. کمال الدین و تمام النعمة ص ۳۵۸.

۲۰. تمذیب الأحكام للشيخ الطوسي ج ۳ ص ۲۵۳.

وبعیدها وعزیزها وذلیلها..... اللهم صل علی ولایة عهده والأئمة من بعده... (۲۱)

در دعای روایت شده از امام رضا (علیه السلام) برای صاحب الامر (علیه السلام): (خداوند! به او در نفس و ذریه‌ی او و شیعیان و رعیت‌اش عطائی مرحمت فرما که چشمش روشن و دلش شاد شود و ملک و فرمانروایی تمام سرزمین‌ها، نزدیک‌شان و دورشان و مستکبرشان و خوار و ذلیلشان را برای وی جمع گردانی... و درود بفرست بر والیان عهد او و امامان از پسرانش...).

و در صلوات روایت شده از امام مهدی (علیه السلام): (... وصل علی ولیک وولایة عهدک والأئمة من ولده ومد فی أعمارهم وزد فی اجالهم وبلغهم أقصى آمالهم دینا ودنیا وآخرة). (۲۲)

(... خدایا درود فرست بر پیمان‌داران و پیشوایان پس از او و آنان را به آرزوهایشان برسان و عمرشان را طولانی گردان و به اجلشان بیفزای، و آن‌ها به نهایت آرزوهایشان چه در دین و چه در دنیا و آخرت برسان).

روایات در این باب بسیارند که در صدد بیانشان نیستم و بعضی را برای حجت بیان کردم و شیخ ناظم عقیلی (حفظه الله) ده‌ها روایت را در کتاب (چهل حدیث در مورد مهدیین) گردآوری کرده است و آن در سایت انصار امام مهدی (علیه السلام) موجود است، و اگر نه طالب حق به کتب حدیث رجوع کند و خود از تواتر روایاتی که بر حجت‌های الهی بعد از ائمه دوازده گانه از آل محمد (علیهم السلام) دلالت می‌کند، مطمئن شود.

۱.۶.۶. محفوف بودن وصیت به قرائن:

محفوف بودن وصیت به قرائن متعدد نیز ثابت شده است که از همگی آن قرائن، قطعیت صدور و صحت معنای وصیت مستفاد می‌شود، و کتابی به تألیف شیخ ناظم عقیلی (کتاب دفاع از وصیت، نوشته شیخ ناظم عقیلی، از انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام)) در دست است که در آن تعدادی از قرائن را به طور مفصل ثابت کرده است، پس هر کس خواهان مطالعه

۲۱. مصباح المجتهد ص ۴۰۹، جمال الاسبوع ص ۳۰۷.

۲۲. کتاب الغیبة الطوسی ص ۲۸۱ ح ۲۳۸.

است به آن رجوع کند. اما در این جا، خلاصه‌وار به ذکر یک قرینه که برای آگاهی از صدور وصیت و کوتاه کردن دست معاندان متکبر از تمسک به بهانه‌ها و عذرهای کافی است:

اول: وصیت نوشته‌ای است که رسول الله ﷺ در هنگام احتضار و وفات بر امام علی (علیه السلام) املاء کردند، و شیخ طوسی رحمته الله تنها روایت از این کتابت را نقل کرده است و هرگز کسی غیر او، وصیت رسول الله ﷺ در هنگام وفاتش را نقل نکرده است.

و در نزد هیچ مسلمان شیعه و سنی وصیت رسول الله ﷺ در هنگام وفاتش که خداوند به آن این گونه در قرآن دستور داده یافت نمی‌شود: ﴿كُتِبَ عَلَيْكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ إِنْ تَرَكَ خَيْرًا الْوَصِيَّةَ لِلْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ﴾ (۲۳) **(بر شما مقرر شده است که چون یکی از شما را مرگ فرا رسد اگر خیری بر جای گذارد برای پدر و مادر و خویشاوندان [خود] به طور پسندیده وصیت کند [این کار] حقی است بر پرهیزگاران).**

پس هر کس آن را رد کند، چه شیعه و چه سنی، رسول الله ﷺ را به مخالفت با قرآن متهم کرده است و او منزّه است از این که با گفتار خداوند مخالفت کند.

و این وصیت از جانب رسول الله ﷺ خلاصه رسالت ایشان و حافظ دین بعد از حضرتش است، و بر تمام وصیت‌های حضرتش چیره و سیطره دارد؛ زیرا در لحظات آخر حیات ایشان نگاشته شد.

دوم: رسول الله ﷺ این وصیت را به عنوان نوشته بازداره از گمراهی امت تا روز قیامت وصف کردند، پس هر کس این وصیت را قبول نکند، رسول الله ﷺ را به کوتاهی و قصور در نوشتن این وصیت مهم که امت را از هرگونه ضلالت محفوظ می‌دارد، متهم کرده است، آن هم بعد از این که رسول الله ﷺ چند روزی قبل از وفات خویش، فرصت نگاشتن آن را داشتند؛ زیرا روایتی غیر از روایت شیخ طوسی در خصوص نوشته شدن وصیت در هنگام وفات، یافت نمی‌شود و رسول الله ﷺ از کوتاهی مبرا است.

پس اگر این امر ثابت شد و دانستیم که رسول الله ﷺ یقیناً این وصیت را نوشتند و ترک آن جایز نیست، راهی باقی نمی‌ماند جز پذیرش و قبول این یگانه وصیت یتیم، و کسی که با وجود اقرارش به نوشته شدن این کتاب بازدارنده از گمراهی امت، آن را قبول نکند، او

خداوند تعالی را به عدم حفظ این کتاب متهم می‌کند، و این تضييع رخ نمی‌دهد مگر به سبب عجز یا به دلیل اهمال و سهل‌انگاری یا از روی بیهودگی! و الا فایده و سود نوشتن این کتاب و وصف آن به کتاب بازدارنده از گمراهی برای کسی که به آن تمسک کند، در چه بود، و تأکید می‌کنم (کتابی برای امت) یعنی آن وصیت خصوصی نیست که نقل نشود و مردم به آن اطلاع پیدا نکنند، یا این که نقل شد و لکن گم شده و به آن‌ها نرسید؟!!

آیا جایز است مؤمنی صفات عجز و ناتوانی و اهمال و سستی یا بیهودگی را به خدای متعال نسبت دهد؟! خدا از وصف ظالمان والا و منزه است.

این برخی روایات از کتب اهل سنت و شیعه است، که رسول الله ﷺ در آن، وصیت را کتاب بازدارنده از گمراهی توصیف می‌کنند:

در کتب اهل سنت:

عن ابن عباس، أنه قال: (يوم الخميس وما يوم الخميس، ثم بكي حتى خضب دمه الحصباء، فقال: اشد برسول الله وجعه يوم الخميس، فقال: إئتوني بكتاب أكتب لكم كتابا لن تضلوا بعده أبدا، فتنازعوا، ولا ينبغي عند نبي نزاع، فقالوا: ما شأنه؟ أهدر، استفهموه، فذهبوا يردون عليه فقال: دعوني فالذي أنا فيه خير مما تدعوني إليه. وأوصاهم بثلاث قال: أخرجوا المشركين من جزيرة العرب، وأجيزوا الوفد بنحو ما كنت أجيزهم، وسكت عن الثالثة أو قال: فنسيتها).^(۲۴)

در روایتی از ابن عباس، گفت: (روز پنجشنبه آیا می‌دانید در آن روز چه گذشت، هنگامی که بیماری رسول شدت گرفت فرمود ﷺ: **به من کاغذ و دواتی بدهید تا کتابی برای شما بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نخواهید شد و اختلاف بین حضار در گرفت در حالی که نزد نبی هیچ نزاعی جایز نیست و مردم گفتند کلام رسول هذیان است که می‌گوید، پس پیامبر فرمود: مرا رها کنید، زیرا آنچه من در آن هستم، از آن چه که مرا بدان می‌خوانید، بهتر است.** و هنگام وفات به سه چیز وصیت کرد: مشرکین را از جزیره عرب خارج سازید، به پیک‌ها و قاصدان، جایزه دهید، همان‌گونه که من جایزه می‌دادم، و بر سومی سکوت کرد، یا فرمود: پس فراموشش کردم).

عن ابن عباس، قال: يوم الخميس وما يوم الخميس، ثم جعل تسيل دموعه حتى رؤيت على خديه كأنها نظام اللؤلؤ، قال: قال رسول الله ﷺ: إئتوني بالكشف والدواة، أو اللوح والدواة، أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده أبداً، فقالوا: إن رسول الله يهجر).^(۲۵)

از ابن عباس: (روز پنجشنبه و چه روزی بود روز پنجشنبه، سپس اشک‌هایش جاری شد و بر گونه‌هایش هم چون مروارید می‌ریخت. گفت: پیامبر ﷺ فرمود: به من کاغذ و داوتی بدهید یا لوح و قلمی بدهید تا نوشته‌ای برای شما بنویسم که هرگز بعد از آن گمراه نخواهید شد ولی گفتند که پیامبر خدا ﷺ هذیان می‌گوید).

در کتب شیعه:

عن سليم بن قيس الهلالي، قال: (سمعت سلمان يقول: سمعت علياً عليه السلام بعد ما قال ذلك الرجل (عمر) ما قال وغضب رسول الله ﷺ و دفع الكتف: ألا نسأل رسول الله ﷺ عن الذي أراد أن يكتبه في الكتف مما لو كتبه لم يضل أحد ولم يختلف اثنان...).^(۲۶)

سليم بن قيس هلالی می‌گوید: از سلمان شنیدم که می‌گوید: از علی علیه السلام شنیدم که: بعد از آن که آن مرد سخنانش را گفت و رسول الله ﷺ غضبناک شد و کتف را دفع کرد، فرمود: آیا از پیامبر ﷺ نپرسیم چه مطلبی می‌خواست در کتف بنویسد که اگر آن را می‌نوشت احدی گمراه نمی‌شد و دو نفر هم اختلاف نمی‌کردند...).

عن سليم بن قيس الهلالي: قال (الإمام علي عليه السلام) لطلحة: أأست قد شهدت رسول الله ﷺ حين دعا بالكشف ليكتب فيها ما لاتضل الأمة ولا تختلف، فقال صاحبك ما قال: "إن النبي الله يهجر" فغضب رسول الله ﷺ (...).^(۲۷)

سليم بن قيس هلالی می‌گوید: (امام علی علیه السلام به طلحه فرمودند: ای طلحه، مگر تو یادت نیست که آن حضرت در زمان بیماری تقاضای دوات و کاغذ نمود تا مبدا بعد از او امت به

۲۵. صحیح مسلم، کتاب الوصیة.

۲۶. کتاب سلیم بن قیس ص ۳۹۸.

۲۷. کتاب سلیم بن قیس ص ۲۱۱.

گمراهی افتند، و رفیقت (عمر) وقیحانه گفت: رسول خدا هذیان می گوید! و با این کلام پیامبر به خشم آمد...).

عن سلیم بن قیس: (إنَّ علیاً (علیه السلام) قال لطلحة فی حدیث طویل عند ذکر تفاخر المهاجرین و الأنصار بمناقبهم و فضائلهم: یا طلحة، أ لیس قد شهدت رسول الله (صلی الله علیه و آله) حین دعانا بالکتف لیکتب فیها ما لا تضل الأمة و لا تختلف، فقال صاحبک ما قال إن رسول الله یهجر فغضب رسول الله (صلی الله علیه و آله) و ترکها؟ قال: بلی قد شهدت). (۲۸)

مسلم بن قیس روایت کرده که علی (علیه السلام) به طلحه در مذاکره ای طولانی به موقع تفاخر کردن مهاجرین و انصار به فضایل و مناقبی که داشتند فرمود: (ای طلحه آیا رسول خدا را ندیدی که کاغذ را می خواست تا در آن چیزی بنویسد که امت بعد از او گمراه نشوند و اختلاف ننمایند و صاحب تو گفت آن چه را گفت که رسول الله (صلی الله علیه و آله) هذیان می گوید، حضرت رسول به خشم آمد و آن را ترك کرد؟ گفت: بلی دیدم...).

۱۰۶۰۷ دروغ سند:

و با این وجود و بعد از عجز و ناتوانی فقهاء در رد دلیل قطعی و یقینی مبنی بر صحیح بودن صدور وصیت، این مدعیان علم به تلاش برای فریب مردم پرداختند و به آنان گفتند که سند وصیت ضعیف است، علی رغم این که روایت وصیت متواتر و مؤید به قرائن متعدد می باشد، که از آنها بر قطع در صدور وصیت مستفاد می شود و اصلاً وارد تقسیمات چهارگانه نمی شوند.

و جهت سودمندی قسمت هایی را نقل می کنم که در آن به بیان صحت سند وصیت می پردازیم و آن برگرفته از پاسخ سید احمد الحسن (علیه السلام) به سؤال یک شخص طالب حقیقت در فیسبوک است که اکنون ایمان آورده است و الحمد لله:

[... از دیگر دروغ‌های آنها [یعنی فقهاء] این است که به مردم می‌گویند که راویان وصیت مجهولند و به این دلیل، سند وصیت ضعیف می‌باشد. و این در حالی است که ما صحت صدور وصیت را با تواتر و قرینه‌ها برای آنان ثابت کردیم، و انصار، آن را به تفصیل برای آنان بیان کردند. و تبیین کردند که وصیت اصلاً جزو تقسیمات چهارگانه حدیث نیست تا به ضعف توصیف گردد، و با وجود این که علم رجالی که به آن دل خوش کرده‌اند، دروغی بزرگ است که با آن مردم را می‌فریبند، آنان اصلاً هیچ دلیل و ماده رجالی (از علم رجال) کافی و معتبری در اختیار ندارند، ولی از باب کوتاه آمدن برای آنان و برای این که دروغ آنان باور مردم مظلوم فریب خورده، نشود؛ برای آنان تبیین می‌کنیم که وصیت، سندش صحیح است و برای این موضوع، شهادت خود شیخ طوسی رحمته الله، کافی است آن گاه که ایشان، راویان این وصیت را از افراد خاصه یعنی شیعه‌ی امامیه برشمرد و شما در سند رجال بر سخن شیخ طوسی اعتماد می‌کنید.

پس صرف نظر از آنچه حقیقت است و آشکار شده، چرا سخن شیخ طوسی در علم رجال در این جا در نزد شما بی‌ارزش است؟ یا این که هوی و هوس شما را بر زمین زده است و حقیقت در نزد شما دیگر اهمیتی ندارد؟
و به هر حال این سؤالی است که قبلاً بر من عرضه شده است که آن را جواب داده‌ام و برای تو سؤال و جواب را نقل می‌کنم.

سؤال: برادر جعفر الشیبی از معنی سخن امام (علیه السلام) در این مورد که روایت وصیت با سند صحیح (به ما) رسیده است، می‌پرسد.

ابو زینب.

جواب:

بسم الله الرحمن الرحيم

و الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آل محمد الأئمة و المهديين و سلم تسليمًا كثيرًا

قبل از جواب، لازم است آگاه باشیم که حجت، نیازی ندارد تا از روش‌های قراردادی منحرف از حق، حق را اثبات نماید بلکه به عنوان رحمت بر مردم، بر بعضی از منحرفین به روش خود آن‌ها استدلال می‌کند و آن را به مناقشه کشانده و سستی آن را روشن کرده و سخن درست از نادرست آشکار می‌کند و آنان را ملزم می‌کند تا شاید به سوی حق بازگردند.

در نزد آن‌ها اگر راویان سند روایت، شیعه با عدل یا راست‌گو باشند، روایت صحیح‌السند می‌باشد. بنا بر این برای صحت سند کافی است اثبات کنیم که:

۱- راویان شیعه باشند.

۲- راست‌گو باشند.

و برای اثبات آن که راویان حدیث وصیت، شیعه هستند، همین کافی است که شیخ طوسی روایت وصیت را در ضمن روایات خاصه آورده است، یعنی شیخ طوسی راویان آن را از خاصه (شیعه) می‌داند و در کتاب الغیبة گفته است: (و اما آن چه از راویان خاصه وارد شده است بیشتر از آن است که شمارش شود و ما تعدادی از آن‌ها را ذکر می‌کنیم...)^(۲۹).

سپس بعد از نقل روایات خاصه که از جمله آن‌ها وصیت است، توضیح‌وار می‌گوید: (و اما آن چه دلالت بر صحت این احادیث می‌کند، آن است که شیعه آن‌ها را به حد تواتر از گذشتگان به آیندگان نقل کرده است و راه درست دانستن آن در کتب امامیه در نصوص امیر المؤمنین علی (علیه السلام) موجود است، و روش یکی است.)^(۳۰)

و مراجعه به کتاب «درباره وصیت» نوشته‌ی شیخ ناظم حفظه الله، در اثبات این قضیه که همه راویان وصیت شیعه هستند، امکان‌پذیر است.

اما برای حکم به صداقت تک تک راویان، -و صداقت برای ما کافی است- پس نیازی نداریم جز به این که به دلیل شرعی ثابت نشده است، که به احدی از راویان طعن و قدحی وارد شده است، و مؤمن در آن چه می‌گوید صادق است، تا زمانی که با دلیل شرعی کذب وی ثابت شود.

۲۹. الغیبة الشیخ الطوسی: ص ۱۳۷.

۳۰. غیبة الطوسی: ص ۱۵۶.

و آنان نمی گویند که مؤمن، دروغ گو است، تا آن که با دلیل شرعی، صداقتش اثبات گردد و هر که چنین بگوید یعنی این که پیروانش را فاسق می شمرد و دروغ گو حساب می کند، تا آن که هر کدام از آنان با دلیل صدق خود را اثبات کند؟!

اما هر کس از آنها بگوید مؤمن، در ظاهر مجهول الحال است تا آن که صداقتش ثابت گردد و می خواهند بیان کنند که حال ظاهری او که راست گو است یا دروغ گو، مشخص نیست مگر آن که با دلیل شرعی مشخص گردد، پس سخن اینان مخالف قرآن و منش رسول در شنیدن سخن مؤمنین و تأیید آن بدون این که درباره ایمان آنان تفحص بیشتری انجام دهد و آیه قرآنی که منش رسول ﷺ را در این باره بیان می کند، بسیار واضح و آشکار است. خدای متعال فرمود:

﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ قُلُّ أَدْنَىٰ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾. (۳۱)

(و از آنان کسانی هستند که نبی را می آزارند و می گویند او گوش (یعنی مانند گوش حرف همه را گوش می دهد) است. بگو گوشی که به خدا و مؤمنین، ایمان دارد، برای شما بهتر است و او رحمتی برای مؤمنان شماست و آنان که رسول الله را می آزارند، عذابی دردناک خواهند داشت).

یعنی معترضان بر کردار رسول الله محمد ﷺ، سخنشان مانند سخن اینان است که می گویند مؤمن، مجهول الحال است و نمی توان بر سخنش اعتماد کرد، تا زمانی که صداقتش با دلیل اثبات گردد، پس آنان در حقیقت، از روش رسول، محمد ﷺ در شنیدن سخن هر مؤمنی و تصدیق آن انتقاد می کنند:

﴿وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنَىٰ قُلُّ أَدْنَىٰ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾، (و می گویند او گوش (یعنی مانند گوش همه حرفها را گوش می دهد) است. بگو گوشی که به خدا و مؤمنین، ایمان دارد، برای شما بهتر است).

و این آیه یعنی این که محمد صلی الله علیه و آله سخن هر مؤمنی را می شنید و سخن آن را تصدیق می کرد و نمی فرمود مؤمن، مجهول الحال یا دروغ گو است تا زمانی که عدم صدقش ثابت شود، بلکه نزد رسول، همان گونه که در آیه مشخص است، سخن هر مؤمنی راست است تا آن که خلافش ثابت گردد:

﴿قُلْ أَدْنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾، (بگو گویی که به خدا و مؤمنین، ایمان دارد، برای شما بهتر است).

و يُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ (و به مؤمنین، ایمان دارد) یعنی مؤمنین را راست گو می پندارد و این حکم قرآنی به راست گو بودن مؤمن در ظاهر است و نه مجهول الحال بودن او، آن گونه که آنها ادعاء می کنند.

پس کافی است برای ما زمانی که راویان وصیت شیعه مؤمن هستند، و مؤمن در ظاهر صادق است همان گونه که در قرآن است، و به این دلیل، راویان وصیت شیعه در ظاهر صادق هستند، و این (مطلب)، صحت سند وصیت را برای کسانی که پایبند به درستی سند و تصحیح آن هستند و بر آن اعتماد می کند، اثبات می نماید، اما مسأله باطن مؤمن، که راست گو است یا دروغ گو، مسأله ای است که خدا مردم را به آن مکلف نکرده است و جز رب الأرباب، دانای به باطنها و آن کس که او بخوهد، احدی از آن خبر ندارد.

معتقدم آن چه بیان شد، کافی باشد، ولی برای توضیح بیشتر اضافه می کنم، سخن آنها مبنی بر آن که مؤمن، دروغ گو یا مجهول الحال است تا زمانی که با دلیل صداقتش روشن گردد، مخالف روش جوانمردی و سماحت شریعت اسلام است و با استناد به آن، باید همه محاکم شرعی و قضائی و قراردادهای یک طرفه و دو طرفه را در بیشتر حالات تعطیل کرد؛ زیرا جز با سختی بسیار نمی توان به شهادی بر ازدواج و طلاق و درگیریها رسید، و این در حالی است که، در شروط اثبات عدالت و صدق نزد آنان، تسامحی ایجاد شود و اگر جز این باشد، صداقت و عدالت احدی مگر به وسیله بررسی دقیق ثابت نمی شود و خود این بررسی کننده و مدقق نیز بر اساس نظر اینان، عدالت و صداقتش جز با تحقیق و جستجو اثبات نمی گردد.

پس جستجوگر و محقق، خود نیز برای آن که عدالت و صداقتش اثبات گردد، نیازمند شهادت دیگری است تا به این وسیله شهادتش در نزد دیگری پذیرفته شود و این امر به این ترتیب به صورت سلسه‌وار در می‌آید و باطل می‌شود.

پس به این ترتیب، عدالت احدی اثبات نمی‌شود، یا برای خود محقق، عدالت او اثبات نمی‌شود، مگر آن که حجتی از حجت‌های خدا که حجیتش با دلیل اثبات شده است، برای او شهادت دهد، و ممکن نیست که قاضی شرع، عدالت هر انسانی را شخصاً تحقیق کند، بنا بر این شهادت دادن نزد قضات، کلاً در اسلام باطل می‌شود.

بنا بر این سخن آن‌ها مبنی بر مجهول الحال بودن مؤمن، محصل شدن گواهی و شهادت در محاکم و موارد مشابه، در برخوردها و قراردادهای، را بسیار سخت می‌کند. پس، سخن آن‌ها باطل و مخالف سنت رسول، محمد ﷺ و ائمه علیهم السلام و مخالف اسلام و جوان‌مردی آن و مخالف قرآن و آسانی احکامش است.

و اضافه می‌کنم که سخن آن‌ها مبنی بر مجهول الحال بودن مؤمن، موجب عدم اعتماد بر بازار مؤمنین سوای بازار مسلمین می‌شود و این در حالی است که روایات بیان می‌کند که جایز است بر بازار مسلمین اعتماد کرد و فقهای آن‌ها (نیز) به این مورد فتوی می‌دهند، یعنی روایات وارده از ائمه علیهم السلام، حکم بر راست‌گویی مسلمان در قول خود درباره حلال بودن ماهی و ذبح شرعی و موارد مشابه آن می‌کنند، چه برسد به مؤمن؟! بنا بر این درست آن است که به صداقت مؤمن حکم کنیم تا زمانی که دلیلی قطعی بر دروغ او پیدا شود.

اما آنان که پس از این بیان، باز اصرار بر مجهول الحال بودن مؤمن یا فسق او می‌کنند، مگر آن که با دلیل، عدالت و صداقتش اثبات گردد، این شأن خود آن‌ها است و عناد و اصرار بدون دلیل است، بلکه دلیل قائم است که مؤمن، راست‌گو است مگر آن که خلافش ثابت شود و در قولش تصدیق می‌شود، پیروان آن‌ها قول آن‌ها بشنوند و بدانند که آن‌ها نزد فقهای گمراهی فاسق و ناشناس مجهول الحال و غیر صادق هستند، حتی اگر ثابت کنند که مؤمن هستند؛ زیرا فقهای گمراهی آن‌ها را ملزم می‌کنند که هر فرد از آن‌ها عدالت خود را اثبات کند، که طبق روش آن‌ها این کار با دلیلی منطقی و صحیح امکان‌ناپذیر است؛ زیرا اگر

بگویند عدالت شخص با شهادت دو یا چند نفر با عدل اثبات می‌شود، پس این اشخاص عادل نیز نیاز به گواه دارند، و این گونه موضوع به تسلسل کشیده شده و باطل می‌شود. و بالاتر آنچه ذکر شد، این‌هایی که به علم رجال دل خوش کرده‌اند، نزدشان اصلاً ماده و قانون رجالی درباره "جرح و تعدیل"، وجود ندارد که تعداد قابل توجهی از صحابه محمد و آل محمد (علیهم السلام) را شامل شود، تا بر اساس آن اجازه این را داشته باشند، که درباره "جرح و تعدیل" سخن به میان آورند.

و آنان اصلاً فاقد اصل و ماده‌ای معتمد در "جرح و تعدیل" هستند، زیرا رسول الله (صلی الله علیه و آله) و ائمه (علیهم السلام)، صدها هزار صحابه داشته‌اند، و آنان در نزد خود در کتب رجال متقدمین به جز ذکر و اشاره به تعداد خیلی اندک از این صحابه، چیز بیشتری در دست ندارند، آن‌گاه که این چنین است، می‌توانند هر روایتی را که به مزاج آنان خوش نیاید و با هوای نفس آنان در تعارض باشد، به سادگی آن را رد کنند، با این بهانه که این راوی مجهول الحال است یا آن که در کتاب‌های رجال متقدمین (گذشتگان) موجود نیست، در حالی که بیشتر راویان حدیث، اصلاً نامشان ذکر نشده است، و در حالی که حقیقتی که عامه مردم از آن بی‌خبرند، این است که اینان اصلاً قانون و ماده‌ای موثق و از لحاظ منطقی معتمد، در دست ندارند تا (در صورت اختلاف) به عنوان حاکم به آن رجوع کنند.

و هر که توضیح بیشتری بخواهد می‌تواند به آنچه شیخ ناظم حفظه الله در این باره به تفصیل بیان کرده است رجوع کند.

و الحمد لله رب العالمین).

بنا بر این (خدا به تو توفیق دهد) ما دلیلمان را با حجت شرعی و عقلی اثبات کردیم و آن در کتاب‌های گوناگون منتشر شده است، و آخرین آن کتاب «وصیت مقدس» است و آنان رد و جوابی بر این کتاب‌ها جز دروغ و طعن در سند وصیت متواتر و مقرون [با قرائن] که کار انسان عاجز است، ندارند و بالاتر از آن، این است که درستی سند وصیت را شیخ طوسی با این بیان که رجال آن خاصه هستند، تأیید کرده است و آنان و همه علمای متأخرین بر سخنان شیخ طوسی در رجال اعتماد می‌کنند و بر اساس سخن متأخرین، آنان یارای رد قول

شیخ طوسی در رجال را ندارند، و الا حتی آن خرده ریزه‌ای که اسمش را علم رجال می‌گذارند، بر باد خواهد رفت، و حقیقت سخن متأخرین در رجال و عدم و نیستی یکی است؛ زیرا آن تنها یک سخن است و از هر گونه دلیل شرعی عاری است.

آنان از آوردن دلیل شرعی و عقلی بر عقیده تقلید که بر اساس آن دین مرجعی خود را بنا می‌کنند، عاجزند و هیچ آیه قرآنی با دلالت محکم و روایت قطعی الصدور و قطعی الدلاله و دلیل عقلی تام و کامل در دست ندارند، پس قاعده واجب بودن رجوع به عالم که آنان پیش می‌کشند، بر آنان منطبق نمی‌شود؛ زیرا آنان در بهترین حالاتشان ظن و گمان ارائه می‌دهند، و آنان در ظن و گمان هستند، و حقیقت آن است که اینان در بعضی وقت‌ها، جز توهم ارائه نمی‌دهند، مانند احکام نماز در مناطق نزدیک به قطب، بلکه بعضی از این‌ها که خود را مرجع می‌دانند، آن‌چه را که به آنان گفته می‌شود نمی‌فهمند، پس زمانی که ما از آنان می‌خواهیم که دلیلی بر عقیده خود مبنی بر وجوب تقلید غیر معصوم بیاورند، می‌بینیم که آنان دلیل می‌آورند که این مطلب، رجوع به متخصص است و این سخن در بهترین حالاتش یعنی جواز این کار، نه وجوب آن است، و البته حتی جواز این کار هم جای بحث و مناقشه دارد، و معنی ارائه این سخن به عنوان دلیل عقلی، آن است که یا آن‌چه را ما به آن‌ها می‌گوییم نمی‌فهمند، و یا آن که اقرار به این دارند که عقیده آن‌ها بدعت است و باطل و بدون دلیل، و نیز یعنی بعد از این که ما باطل بودن عقیده وجوب تقلید را برایشان روشن ساختیم، از آن دست کشیده و به عقیده مجاز بودن یا مستحب بودن آن روی آورده‌اند، پس اگر چنین باشد، باید عقیده خود را در کوتاه آمدن از عقیده باطل خود و روی آوردن از وجوب تقلید به مجاز بودن آن، اعلان کنند تا با آنان در این مقام و با این عقیده جدیدشان مناقشه کنیم.

شما را به خدا قسم! چگونه عاقلی که از آخرت در هراس است، این حقیقتی را که احمد الحسن برایش عرضه می‌کند، رها کرده، و به اوهام و نادانی کسانی که خود را مرجع نامیده‌اند، چنگ می‌زند. به خدا سوگند! من دلم به حال این‌هایی می‌سوزد که خود را مرجع می‌خوانند، با این حال در مقام دفاع از عقیده‌شان که امروز به فضل خدا و توفیقش که شامل حال ما شده است، این عقیده منهدم گشته است، این چنین عاجز و ناتوانند، و آنان را دعوت می‌کنم تا به وجدان خویش مراجعه کنند، پس همه ما به سوی مرگ در حال حرکت هستیم و

از ما و آنان سؤال خواهد شد، و معتقد نیستم که زعامت و رهبری دینی، ارزش این همه رنج را داشته باشد و به خاطر آن، آخرت خود را بفروشند و راه گمراهی را بر علم برگزینند و مردم را گمراه کرده و به غضب خدا و عذاب او گرفتار شوند، پس باید در مورد انسان‌های بیچاره‌ای که گمراهشان می‌کنند و آنان را از حق دور می‌نمایند با دروغ‌ها و اوهامی که عاری از حقیقت‌اند و دلیلی بر آن‌ها نیست، از خدا بترسند، مانند دروغ عقیده آنان در وجوب تقلید غیر معصوم...].

و با علم احتجاج کرد و در برافراشتن پرچم "البيعة لله" یا دعوت به حاکمیت الهی منفرد و یگانه گشت، پس قانون معرفت حجت بر او منطبق شد، و در نهایت هر کس دعوت حق را رد کند، بر او است که دلیل را نقض کند و به خصوص وصیت را، و اما رؤیاهای انصار در مورد حقانیت دعوت همان‌گونه که ذکر شد متواتر است، بلکه از حد تواتر هم خیلی بیشتر است و با دلیل قطعی یقینی توافق و هم‌خوانی دارند.

و در نتیجه: کسی که می‌گوید رؤیایی مخالف دعوت دیده است، پس وی یقیناً و حتماً دروغ‌گو است که کذبش آشکار است.

پاسخ سؤال ۲ / موضع و جهت گیری نسبت به فقهاء و صهیونیست‌ها:

اما گفته شما: (۲- با توجه به این که بنده به اکثر فقهاء اعتقادی ندارم و اصولاً اهل تقلید نبوده‌ام اما یک نکته در رفتار شما هست که بسیار توجه بنده را جلب می‌کند و آن این که چرا پیکان تیز اسلحه شما بیشتر و یا اغلب متوجه فقهاء و بالأخص فقهای شیعه است در حالی که علمای اهل سنت بدتر نباشند بهتر نیز نیستند).

بدان که هرگز بین ما و هیچ کسی، عداوت و دشمنی شخصی وجود ندارد و همه برای ایمان به دعوت حق و جستجو و پژوهش در ادله سید احمد الحسن (علیه السلام) دعوت می‌شوند، و ایشان با حق و صداقت دست خویش را به سوی تمام انسان‌ها دراز می‌کنند...

و نیز بدان که تعدادی از طلبه‌ی حوزه که برخی از آنان مجتهد، یا شبیه به آن بودند، ایمان آورده و به کاروان مبارک پیوستند، اشخاصی هم‌چون سید پاک حسن حمامی، چند روز

پیش، مرجعی معروف نزد شیعه نامه‌ای به سید احمد الحسن علیه السلام فرستاد، که در آن خبر داده بود که وی به طور جدی در حال کندوکاو درباره دعوت است، از خداوند مسئلت داریم که وی را به شناخت حق و اعلان ایمان خود، توفیق دهد.

پس کلام سید احمد الحسن علیه السلام خطاب به علمای بی‌عمل یا کسانی که خود را مرجع می‌نامند، کلامی است که به طور خاص طرف مورد خطاب آن، علمایی هستند که با حق مبارزه می‌کنند و خطابی عام نیست. و اما فقهای شیعه از جمله خاصان هستند و بیشتر از همه مورد خطاب می‌باشند؛ زیرا نسبت به بقیه نزدیکترین اشخاص به حق هستند و به وصایای محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و آله آگاه‌ترند... و این بدان معنی نیست که علماء و فقهای دیگر ادیان که خود را ائمه و رهبر مردم معرفی می‌کنند و عوام از آنان تقلید می‌کنند وضع بهتری دارند یا بدی کمتری مرتکب می‌شوند!

اما دوست دارم که از شما و هر عاقل دیگری، سؤالی بپرسم، نوک تیز پیکان چه کسی در مقابل دیگری قرار گرفته است؟! آیا سید احمد الحسن علیه السلام که فقهاء را برای مناظره و گفتگوی علمی، دعوت می‌کند یا کسی که با کذب و افترا و تشویق حکومت به دستگیری انصار و بازداشت و شکنجه آنان و جرائم دیگر پاسخش را می‌دهد؟!!

و اما گفته شما: (سؤال اساسی‌تر این که چرا رفتار شما نسبت به آل صهیون خیلی متعادل‌تر و دوستانه‌تر است؟ به نظرتان با توجه به این که این دسته یعنی آل صهیون در ظلم و ستم از فقهاء جلوتر نباشند عقب‌تر نیستند این برخورد شما عجیب نیست؟).

چه کسی با آل صهیون رفتاری متعادل دارد؟! کسی که از دین خدای سبحان و وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله و آله و وصایای انبیاء و مرسلین علیهم السلام دفاع می‌کند و با آمریکای کافر اشغال‌گر جهاد می‌کند و جهاد و قتال با آنان را واجب می‌داند و به حاکمیت خدا و ملک الهی بر زمین اقرار می‌کند، و کسی جز قرآن و معصوم را نمی‌پذیرد، و کسی که قرآن و رسول صلی الله علیه و آله و آله و ائمه علیهم السلام را شعار و پوشش خود می‌داند و در گفتار و کردار از آنان پیشی نمی‌گیرد، و کسی که طلب یاری و بیعت برای امام مهدی علیه السلام را می‌کند و انصار را برای حضرتش مهیاء می‌سازد و به زهد و تقوا در این دنیای پست و به توجه و التفات به آخرت و به دست آوردن آن، دعوت می‌کند و... و... و؟! یا کسی که چاپلوسی آمریکای کافر را می‌کند و به دموکراسی

و انتخابات و حاکمیت مردم و قانون وضعی توسط مردم را، اقرار می کند و... و...؟!

سید احمد الحسن (علیه السلام) با تمام عقائد باطل مقابله می کند و چاپلوسی هیچ کس را نمی کند و به رد عقائد باطل مسیحیان و یهود و وهابیون، پرستش گران هُبل پرداختند و اکنون به پاسخگویی به ملحدان در کتاب خویش (توهم الحاد (بی خدایی)) که ان شاء الله به زودی منتشر خواهد شد، ووو... پرداختند. و به عقائد باطلی که فقهای شیعه وارد مذهب کرده اند، هم چون عقیده و جوب تقلید غیر معصوم و حاکمیت مردم ووو...، پاسخ گفتند.

ایشان (علیه السلام) فرمودند: [... من به وصیت رسول الله محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، احتجاج کردم؛ همان وصیتی که نبی (صلی الله علیه و آله و سلم)، آن را بازدارنده از گمراهی برشمردند و درستی صدورش و قطعیت انطباقش بر مدعیش را ثابت کردیم تا با این صحت انطباق، غرض از آن که نگهبانی از گمراهی باشد، تحقق یابد.

و در مقابل شما دو جواب است که با آن حجت را کامل بیان کردم و آنها را شیخ پاک، علاء السالم خدا حفظش کند، جمع آوری کرده و بر آن شرحی نگاشته و فرد مخالف ما علاوه بر این که دلیلی شرعی و عقلی بر ادعایش مبنی بر وجوب تقلید از غیر معصوم ندارد، نیز او از پاسخ به دلیل قطعی که آوردم، عاجز است.

پس هیچ حجتی برای آن کس که پیرو باطل آنان، همان باطلی که بدون هیچ دلیل شرعی و عقلی آن را، ارائه می کنند، می باشد و حق ما و دین حق و الهی ما، همان دین انبیاء و محمد و آل محمد (علیهم السلام)، که بر آن دلیل شرعی قطعی ارائه دادیم را ترک می کند، نزد خداوند وجود ندارد.

و آنان که خود را آیات و مراجع می نامند از مواجهه و مناظره رو در رو با من فرار کردند در حالی که من در منطقه النصر نجف بودم و درب خانه ام، شب و روز باز بود و از هر شخصی استقبال می کردم و از آنان برای مناظره رو در رو دعوت کرده بودم و آمادگی ام را برای مناظره در هر محلی که آنها انتخاب می کنند یا حتی دفاتر آنها، اعلام کرده بودم و سالها بدون نتیجه منتظر ماندم. سپس آن گاه که عجز خود را دریافتند، شروع به تحریک نیروهای تحت امر خود نمودند که مرا ترور کرده، یا اسیر نمایند.

و به دفتر دعوت، نزدیک حرم امام علی (علیه السلام) حمله کردند و جمعی از مؤمنین را بدون هیچ گناهی اسیر کردند، فقط به این دلیل که رسوایی جهالت و ناتوانی مراجع از رو در رویی با علمی که احمد الحسن مطرح نموده بود، آشکار گردید. پس همه این‌ها برای آن بود تا از مناظره علنی بگریزند؛ زیرا این مناظره، تهمی بودن اعتقاداتشان و دین مرجعی دروغین آن‌ها که بر پایه وجوب تقلید از غیر معصوم برپا شده بود، آشکار می‌ساخت.

و آن گاه که با زور و اسلحه، مرا ناچار کردند که در خانه‌ام در اطراف نجف منزوی شوم، باز هم باب مناظره را نبستم، بلکه درب جدیدی را گشودم که تا به امروز نیز برای آنان هم‌چنان باز است و آن، هنگامی بود که اقدام به انتشار عقیده حق در قالب کتاب‌هایی کردم و از آنان خواستم که پاسخی به آن‌ها بنویسند و مناظره‌ای کتبی انجام دهند، ولی آنان همان گونه که می‌بینی تا به امروز هم چنان از پاسخ دادن بازمانده‌اند.

و اخیراً نیز کتاب «وصیت مقدس» منتشر گردید که در آن دو جواب، شامل دلایل صدور وصیت و قطعیت دلالت آن بر مصداقش، آن هنگام که مصداقش مدعی آن شود را تبیین کردم.

پس، بیایند همه گذشته‌ها را فراموش کنیم و به این دو جواب پاسخ دهند و من از آنان دعوت می‌کنم که پاسخ علمی با ارزشی بدهند، و مراجع نجف بهتر است از مراجع قم کمک بگیرند و پاسخ دهند تا مناظره کتبی بین من و آنان آغاز شود و من پیشاپیش به شما می‌گویم که آنان هرگز پاسخی نخواهند داد؛ زیرا آنان نیروهای نظامی خود را فقط به این منظور که از مناظره بگریزند، به هجوم به دفتر و بستن آن و هجوم به منزل من در نجف تشویق کردند، پس امروز چگونه از آن‌ها انتظار داشته باشم که جوابی دهند؟ مگر این‌که شما آن‌ها را به این کار برانگیزید و ناچار سازید؛ و این تنها راه است که شاید نتیجه‌ای داشته باشد.

و اگر مشتاق به مناظره برای دو جواب قبلی و آن چه ما به آن معتقدیم، نیستند، پس مناظره‌ای کتبی بین من و آن‌ها در مورد عقیده آنان بر وجوب تقلید از غیر معصوم، شروع شود.

اما کوچکان آنان از خطیبان گرفته تا مدعیان اجتهاد و ما شابه، زبان و قلم شیوخ انصار امام مهدی (علیه السلام) از درخواست مناظره علنی از آنان در شبکه‌های ماهواره‌ای، جهت تبیین عقیده حق برای مردم خسته شده است، در حالی که آنان می‌گریزند و هر بار بهانه‌ای می‌آورند تا فرارشان را از مناظره با انصار امام مهدی (علیه السلام)، توجیه کنند، و ای کاش از مناظره فرار کرده و ساکت می‌ماندند، بلکه ساکت هم نماندند و با دروغ، به فریب مردم پرداختند.

مثلاً کورانی و مرکز تحت نظر و مدیریت سیستانی می‌گویند که اسم یکی از پدران من گاطع است و این اسم را بارها در شبکه‌های ماهواره‌ای تکرار می‌کند و می‌گوید (ابن گویطع) و این از نهایت پستی فرد نشأت می‌گیرد و الا، چگونه از مردی ملبس و پا به سن گذاشته چنین دروغی و با چنین روش مبتدلی صادر می‌شود با آن که اسم من در ثبت احوال رسمی عراق، احمد اسماعیل صالح سلمان است و اسم گاطع یا قاطع ندارد، پس کورانی از کجا اسم گاطع را آورده است؟

این دروغی از سلسله دروغ‌های مرکز سیستانی و کورانی است! و کوششی پست و بی‌ارزش از آن‌ها است، برای این که به مردم دروغ بگویند و آن‌ها را فریب دهند و با لقب‌هایی زشت دیگران را خطاب کنند، گویا قرآن نخواندند در حالی که قرآن مردم را از این اخلاق زشت باز می‌دارد، حتی اگر این لقب درست باشد، چه برسد به این که من در اسم پدرام، قاطع نمی‌باشد و هرگز لقب خود من هم نیست، معتقدم که سر زدن این دروغ‌ها و توصیفات حتی برای کودکی بی‌پروا و بازی‌گوش نیز مناسب نیست، در حالی که آن‌ها سالخورده هستند و از فرط پیری، ریششان سپید شده و عمامه بر سر می‌گذارند، پس نفرت‌انگیز است که در این درجه از سبک سری باشند و کذب و افتراء و نامیدن به القاب زشت، به این صورت نپیخته و خام از آنان سر بزنند.

خدای متعال فرمود: ﴿وَلَا تَنَابَرُوا بِاللِّقَابِ بِنَسِ الْإِسْمِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^(۳۲) (همدیگر را با القاب نخوانید. چه بد نسبتی است اگر کسی را بعد از ایمان متهم به فسق کنید و کسی که، توبه نکند، از ستمکاران است).

و در وسائل الشیعة ج ۲۱ ص ۴۰۰ باب کراهت ذکر لقب و کنیه‌ای که صاحب آن، آن را ناپسند می‌دارد، یا محتمل است که ناپسند بدارد آمده است:

از مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَى بْنِ أَبِي عَبَّادٍ، عَنْ عَمَّةٍ، عَنِ الرَّضَا (علیه السلام): (أَنَّهُ أُنشِدَ ثَلَاثَ آيَاتٍ مِنَ الشَّعْرِ وَذَكَرَهَا، قَالَ: وَقَلِيلًا مَا كَانَ يُنْشِدُ الشَّعْرَ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا قَالَ: لِعِرَاقِيٍّ لَكُمْ. قُلْتُ: أُنشِدْنِيهِ أَبُو الْعَتَاهِيَةِ لِنَفْسِهِ. فَقَالَ: هَاتِ اسْمَهُ وَدَعْ عَنكَ هَذَا، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: "وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ" وَلَعَلَّ الرَّجُلَ يَكْرَهُ هَذَا).

(امام رضا (علیه السلام) سه بیت سرودند و ایشان کم شعر می‌سرودند. پس گفتم: این شعر از کیست؟ فرمودند: از افراد عراقی و هم ولایتی شما. پس گفتم: آن را ابو العتاهیه برای خودش گفته. (ابوالعتاهیه لقب فرد دیوانه و مجنون است) پس ایشان فرمود: اسمش را بگو و آن لقب زشت را بکار نبر. همانا خدای عزیز و جلیل می‌گوید: "و یکدیگر را با لقب (زشت) نخوانید" و شاید آن مرد از این صفت خوشش نیاید...).

ولی آیا موضوع تا به این جا تمام شد؟

خیر، کورانی می‌گوید که احمد الحسن صهیونیست است، و دلیلش بر این اتهام آن است که احمد الحسن از ستاره شش گوش دفاع می‌کند و می‌گوید که آن از میراث انبیاء است.

و با آن که ستاره شش گوش در آثار سومریان پیدا گردید و سومریان قدیمی‌ترین تمدن کشف شده بر روی زمین هستند و قبل از تولد موسی ابن عمران (علیه السلام) و قبل از آن که چیزی به نام یهود پدید آید، ولی کورانی اصرار دارد که ستاره شش گوش از مختصات صهیونیست‌ها است و نه چیز دیگر، و هر آن کس که از آن دفاع کند و یا حقیقت آن را بنمایاند و بگوید که از میراث انبیاء است، صهیونیست است.

بنا بر این با این روش استدلال کورانی، حوزه نجف و حکومت حالی عراق و حکومت حالی ایالت کربلا و اداره موزه امام حسین (علیه السلام) در کربلا، همه و همه را کورانی به صهیونیست بودن، متهم می‌کند؛ زیرا صندوق فاطمه زهرا (علیها السلام) که مزین به ستاره شش گوش بزرگی است، و اصل این صندوق در موزه‌ای در ترکیه است، نسخه‌برداری شده و آن نسخه در موزه امام حسین (علیه السلام) در کربلای عراق، و با اطلاع حوزه نجف قرار داده شده است، بلکه کورانی با این قیاس خود، رسول خدا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)، و فاطمه زهرا (علیها السلام) را نیز متهم می‌سازد که

صهیونیست هستند؛ زیرا فاطمه علیها السلام این صندوق را که منسوب به او است و بر آن ستاره شش گوش نمایان است، در منزلش که دریش به مسجد رسول الله محمد صلی الله علیه و آله، در مدینه منوره، باز می شود، گذاشته بود، یعنی ستاره شش گوش در مسجد نبوی قرار داشت.

پس همان گونه که می بینی، خدا تو را به صلاح برساند، آنان با دروغ و افترا و تهمت، دعوت حق را پاسخ می دهند و هر عاقلی حکم می کند، آن کسی که برای پاسخ به دعوت مخالفش به ناچار به دروغ روی آورد، با این کارش اعتراف می کند که از دادن پاسخ علمی عاجز است و به همین دلیل دروغ را بر میگزیند...].

و همچنین، آنان که می گویی شمشیر به سمت آنان تیز است، بنگر چند روز پیش چه کردند و پاسخ آنان به سید احمد الحسن علیه السلام چگونه بود.

سید احمد علیه السلام فرمودند: [... مدتی پیش یکی از مراجع معروف نزد شیعیان عموماً و در حوزه های نجف و قم خصوصاً، نامه ای فرستاد و او خدا خیرش دهد، گفت در حال بررسی دعوت با دقت و تفصیل است و امید دارد به حق دست پیدا کند. از خداوند خواستارم او را توفیق دهد و خطایش را تسدید کند. و او گام هایی به طرف خدا برداشت و با منیت و دنیا و شیطان جنگید و خداوند مثل او را ترک نخواهد گفت ان شاء الله. از خداوند خواستارم که عمل او را ختم به خیر کند و بر او قدرت و ثبات را فیض بدارد تا اگر خدا برای ایمان آوردن توفیقش داد، ایمانش را اعلام بدارد، و از خداوند خواستارم تا او را مبارک گرداند و مورد رحمت قرار دهد، اوست مهربانترین مهربانان، و بی تردید او ولی من است و هم ولایت صالحان را بر عهده دارد.

این را بدین جهت می گویم تا همه بدانند که سخنان سابق و آینده ی من برای مانند این مرجع که خداوند توفیقش دهد یا کسانی که با دعوت حق دشمنی نمی کنند نیست، بلکه سخنان ما به مراجع و علمای بی عملی است که با حق دشمنی می کنند و بر باطلی که در آن هستند اصرار می ورزند، حتی بعد از این که باطل بودن آن را با نقض کامل تبیان کردیم و آن ها از رد آن عاجز ماندند.

چند روز پیش درخواست مناظره‌ای از مراجع تقدیم کردم و از آنها خواستم تا عقیده‌ی وجوب تقلید از غیر معصوم که به آن اعتقاد دارند و بعد از این که آن را به صورت کامل نقض کردم را اثبات کنند، و نیز از آنها خواستم به دلیل دعوت مهدویمان که در کتاب وصیت مقدس منتشر شد را پاسخ دهند.

سپس وسعت بیشتری دادم و بعضی از سؤالات علمی متعلق به اثبات وجود خدا را مطرح ساختم، و منتظر پاسخ آنها شدم تا مناظره‌ی علمی بین من و آنها آغاز گردد، تا ببینیم و مردم ببینند، که از پس چه چیزی بر می‌آیند.

و متأسفانه دیروز پاسخ مراجع به من رسید و آن دستگیری سید پاک‌دامن، سید حسن حمامی پسر مرجع راحل محمد علی حمامی رحمته‌الله و شیخ عالی‌قدر کاظم ناصری در نجف اشرف بود، و با این که پدر سید حسن حمامی از مشهورترین مراجع شیعه و جدش از فقهای مشهور شیعیان بود ولیکن با این حال این‌ها برای سید حسن حمامی نزد آنها شفاعت نکرد، و برای سید حسن حمامی که امام نماز جماعت در ضریح امام علی علیه‌السلام بود، شفاعت نکرد، و برای سید حسن حمامی این مورد شفاعت نکرد که ایشان از فقهای شیعه بود و برای ایشان "برانی" (مکانی برای استقبال از میهمانان) بود، که برای تدریس علوم حوزه و یاری‌رسانی به فقیران و طلبه‌های حوزه مقابل ضریح امام علی علیه‌السلام باز بود و پیری و بیماری برای ایشان نیز شفاعت نکرد.

این‌گونه این سید عالی‌قدر پاک‌دامن باری پس از دیگری دستگیر می‌شود، فقط به خاطر این که ایمان دارد احمد الحسن حق است، و الا گناه سید حسن حمامی چیست در حالی که به فقیران کمک می‌کند و به کسی تجاوز و ستمی روا ندارد. آیا او را به گناهی طلب دارید تا هر مدتی به زندان افکنده شود، به خدا سوگند، همین عملی که با سید پاک‌دامن، سید حسن حمامی انجام می‌دهید به زودی ننگ بزرگی بر سرتان خواهد بود.

ای مردم بنگرید، ای منصفان، من چه چیزی تقدیم می‌کنم و کسانی که خود را "مراجع" می‌نامند چگونه پاسخ می‌دهند، من علم و معرفتی که پدران صالحین من ائمه علیهم‌السلام تقدیم کردند، را تقدیم می‌کنم و کسانی که خود را "مراجع" می‌نامند، جهل و نادانی را تقدیم می‌کنند و به نادان ساختن مردم اقدام می‌کنند.

و پاسخ آن‌ها به من همانند پاسخ‌های طغیانگران به پیامبران و فرستادگان و پدرانم ائمه (علیهم السلام) است، زندان و قتل: ﴿وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْدَرُ مُوسَىٰ وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَدْرِكَ وَالْهَتَّكَ قَالَ سَنَقْتُلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ * قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾ (۳۳) (و سران قوم فرعون گفتند آیا موسی و قومش را رها می‌کنی تا در این سرزمین فساد کنند و [موسی] تو و خدایانت را رها کند. [فرعون] گفت به زودی پسرانشان را می‌کشیم و زنانشان را زنده نگاه می‌داریم و ما بر آنان مسلطیم * موسی به قوم خود گفت از خدا یاری جوید و پایداری ورزید که زمین از آن خداست آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد می‌دهد و فرجام [نیک] برای پرهیزگاران است).

پس موسی بن جعفر (علیه السلام) در زندان عمر خود را گذراند؛ زیرا که عمامه‌های بنی العباس در رد دلیل و علم ایشان (علیهم السلام) عاجز بودند، بنا بر این راه حلی جز زندانی کردن و قتل ایشان (علیهم السلام) پیدا نکردند تا از رسوایی و خواری که در آن غوطه‌ور شدند، خلاص شوند، آیا در شباهت امرم به پدرانم ائمه (علیهم السلام) برای کسی که حق طلب است چیز غیر واضحی مانده است؟

با کمال تأسف! جهل مردم، علی (علیه السلام) را بیست و پنج سال، خانه نشین کرد. و سهم ایشان، پنج سال تلخی بود که در آن تمامی شیاطین انس و جن برای جنگ با ایشان سرگشته شدند. و هشتاد سال به وی بر روی منبرها که برابر با کانال‌های ماهواره‌ای امروزی است، دشنام داده شد، اما در نتیجه نسلی آمدند و فرموده‌های علی (علیه السلام) را خواندند و حقیقت را دریافتند و بر قبر معاویه آب دهان انداختند.

این‌ها امروز بر این شرط‌بندی می‌کنند که سهم احمد الحسن مانند سهم علی (علیه السلام) باشد، اما آیا آن‌ها از این که نسلی خواهد آمد و آنچه احمد الحسن نگاشته را مطالعه خواهند کرد و حقیقت را در خواهند یافت و بر روی قبرهایشان آب دهان خواهند انداخت، در امان خواهند بود؟! البته اگر قبرهایی برای آنان باقی بماند]. سید احمد الحسن (علیه السلام) - صفحه شخصی در فیسبوک.

و چند روز بعد، انصاری دیگر را بدون هیچ اتهام گناهی، جز این که به سید احمد الحسن (علیه السلام) ایمان دارند!!! دستگیر کردند پس چه کسی شمشیر خود را برای مقابله و مبارزه، با دیگری تیز کرده است و چه کسی دنباله‌رو صهیونیست‌ها در سیرت و سیاست است و رفتاری معتدلانه دارد؟!

و لا حول و لا قوة الا بالله.

۲. قائم در عصر ظهور (جواب س ۱):

اما گفته شما: (۱- شما در معرفی خودتان به چند حدیث اشاره کرده‌اید و نتیجه گرفته‌اید که لفظ قائم اشاره به دو نفر دارد... بسیار خوب فرض کنیم تا این جا را پذیرفته‌ایم... پیروان شما، شما را قائم آل محمد به معنی خاص می‌دانند یعنی همان کسی که شرق و غرب عالم را از عدل و داد پر می‌کند و اساساً کم کم فقط شما را قائم آل محمد معرفی می‌کنند. آیا خود شما هم بر همین عقیده‌اید یا از رفتار برخی از انصار خود بیزار می‌جوئید؟).

اول: (ادعای شما مبنی بر این که انصار، اسم قائم را به سید احمد الحسن (علیه السلام) اختصاص می‌دهند نه غیر، تنها یک افترا می‌باشد و منبعی بابت این اتهام خود ارائه ندادی، آیا کتابی از کتب منتشر شده انصار امام مهدی (علیه السلام) را به ما نشان می‌دهی تا آن چیزی که بر انصار افترا بسته‌ای را ثابت کنی؟!)

دوم: عقیده ما این است که لفظ (قائم) بعد از رسول الله محمد ﷺ یک صفت می‌باشد که تمام اوصیای آل محمد (علیهم السلام) با آن وصف شده‌اند و مخصوص یک شخص از آنان (علیهم السلام) نیست. در زمان قیام مقدس، دو حجت وجود دارد که اطاعتشان واجب است، یکی امام مهدی محمد بن الحسن عسکری (علیه السلام) و دیگری وصی و فرستاده‌ی ایشان، مهدی اول، یمانی موعود، سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌باشد.

۲.۱. حجت‌های الهی، همگی قائم می‌باشند:

روایاتی که بیان می‌کنند حجت‌های از آل محمد (علیهم السلام) همگی قیام کننده به حجت و حق و قیام کننده به امر الهی و به امر حجت قبل از خود می‌باشند، بسیارند و این بعضی از آنهاست تا برای شما بیان کنند آنچه را در فوق ذکر کردم:

عن ابي جعفر (علیه السلام)، قال للحکم: (یا حکم، کلنا قائم بأمر الله. قلت: فأنت المهدي؟ قال: کلنا نهدی إلى الله. قلت: فأنت صاحب السيف؟ قال: کلنا صاحب السيف ووارث السيف. قلت: فأنت الذي تقتل أعداء الله ويعز بك أولياء الله ويظهر بك دين الله؟ فقال: یا حکم کیف أكون أنا وقد بلغت خمساً وأربعين [سنة]؟ وإن صاحب هذا الأمر أقرب عهداً باللبن مني وأخف على ظهر الدابة). (۳۴)

ابی جعفر (علیه السلام) به حکم فرمودند: (ای حکم! همه ما قائم به امر خدا هستیم. عرض کردم: شما مهدی هستید؟ فرمودند: همه ما به سوی خدا هدایت می‌کنیم. عرض کردم: شما صاحب شمشیر هستید؟ فرمودند: همه ما صاحب شمشیر و وارث آن هستیم. عرض کردم: این شما هستید که دشمنان خدا را ریشه کن می‌کنید و به واسطه شما، اولیای خویش را عزیز می‌گرداند و دین الهی را ظاهر می‌کند؟ فرمودند: ای حکم چگونه آن‌گونه باشم در حالی که در سن چهل و پنج سالگی پا گذاشتم؟! حال آن که صاحب این امر (که تو می‌پرسی) از من به دوران شیرخوارگی نزدیک‌تر و هنگام سواری چالاک‌تر است).

عن ابي عبد الله (علیه السلام) أنه سئل عن القائم فقال: (کلنا قائم بأمر الله، واحد بعد واحد حتى يجيء صاحب السيف، فإذا جاء صاحب السيف جاء بأمر غير الذي كان). (۳۵)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: (همه ما قائم به امر خدا هستیم. یکی پس از دیگری تا آن که صاحب شمشیر بیاید. پس اگر صاحب شمشیر بیاید، با امری که قبلاً نبوده، می‌آید).

۳۴. الشيخ الكليني - الكافي باب (إن الأئمة عليهم السلام كلهم قائمون بأمر الله تعالى هادون اليه).

۳۵. همان.

عن عبد الله بن سنان قال: قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): ﴿يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ﴾ قال: (إمامهم الذي بين أظهرهم وهو قائم أهل زمانه). (۳۶)

عبد الله ابن سنان گوید: به امام صادق (عليه السلام) عرض کردم: ((روزی که هر گروه از مردم را با امامشان فراخوانیم) فرمودند: امامی که برایشان ظاهر شده است و او قائم اهل زمانش است).

عن الإمام الرضا (عليه السلام) في حديث طويل ذكر فيه فضائل وخصائص الإمام، قال: (... مفروض الطاعة، قائم بأمر الله عز وجل، ناصح لعباد الله، حافظ لدين الله...). (۳۷)

امام رضا (عليه السلام) در حدیثی طولانی در فضایل و ویژگی‌های امام می‌فرماید: (... امام مفترض الطاعة است (واجب است از وی پیروی شود)، قیام کننده به امر خدا است، نصیحت کننده بندگان خدا است، حافظ دین خدا است...).

روی الشيخ الصدوق عن أبي جعفر الثاني محمد بن علي (عليه السلام) في حديث لقاء الخضر (عليه السلام) بأمر المؤمنين (عليه السلام): (... فقال الرجل (أي الخضر (عليه السلام): أشهد أن لا إله إلا الله، ولم أزل أشهد بها، وأشهد أن محمدا رسول الله، ولم أزل أشهد بها، وأشهد أنك وصيه والقائم بحجته) بعده - وأشار) بيده إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) ولم أزل أشهد بها، و أشهد أنك وصيه والقائم بحجته - وأشار إلى الحسن (عليه السلام). وأشهد أن الحسين بن علي وصي أبيك والقائم بحجته بعدك، وأشهد على علي بن الحسين أنه القائم بأمر الحسين بعده، وأشهد على محمد بن محمد بن علي أنه القائم بأمر علي بن الحسين، وأشهد على جعفر بن محمد أنه القائم بأمر جعفر بن محمد، وأشهد على علي بن موسى أنه القائم بأمر موسى بن جعفر، وأشهد على محمد بن علي أنه القائم بأمر علي بن موسى، وأشهد على محمد بن محمد أنه القائم بأمر محمد بن علي، وأشهد على الحسن بن علي أنه القائم بأمر علي بن محمد، وأشهد على رجل من ولد الحسن بن علي لا يكتفى ولا يسمى حتى يظهر أمره فيملاً الأرض عدلاً كما ملئت

۳۶. همان.

۳۷. الكافي - الشيخ الكليني: ج ۱ ص ۲۰۲، الامالي - الشيخ الصدوق: ص ۷۷۸، وفي كتاب الغيبة - محمد بن إبراهيم النعماني: ص ۲۲۹، و غيرها من المصادر.

(جور). (۳۸)

شیخ طوسی از ابی جعفر ثانی محمد بن علی (علیه السلام) در حدیث دیدار حضر نبی با امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: (... آن مرد (حضر نبی (علیه السلام) گفت: شهادت می‌دهم که خدایی جز الله نیست و شهادت می‌دهم که محمد فرستاده‌ی خداست و همواره به آن شهادت می‌دهم و شهادت می‌دهم که شما وصی او و قیام کننده به حجت او (بعد از او) _ و با دست خویش به امیر المؤمنین (علیه السلام) اشاره کردند_ و همواره به آن شهادت می‌دهم و شهادت می‌دهم که شما وصی او و قیام کننده به حجت او می‌باشی _ و با دست خویش به حسن (علیه السلام) اشاره کرد_ و شهادت می‌دهم که حسین بن علی وصی پدر تو و قیام کننده به حجت او بعد از تو می‌باشد. و شهادت می‌دهم که علی بن حسین قیام کننده به امر حسین بعد از او می‌باشد. و شهادت می‌دهم که محمد بن علی قیام کننده به امر علی بن حسین می‌باشد. و شهادت می‌دهم که جعفر بن محمد قیام کننده به امر محمد بن علی می‌باشد. و شهادت می‌دهم موسی بن جعفر قیام کننده به امر جعفر بن محمد می‌باشد. و شهادت می‌دهم علی بن موسی قیام کننده به امر موسی بن جعفر می‌باشد. و شهادت می‌دهم که محمد بن علی قیام کننده به امر علی بن موسی می‌باشد. و شهادت می‌دهم که علی بن محمد قیام کننده به امر محمد بن علی می‌باشد. و شهادت می‌دهم که حسن بن علی قیام کننده به امر علی بن محمد می‌باشد. و شهادت می‌دهم بر مردی از فرزند حسن بن علی که بردن نام و کنیه او حرام است تا آن زمان که امرش آشکار گردد، پس زمین را پر از عدل و داد می‌کند همان‌گونه که پر از ظلم و ستم گشته است).

عن یونس بن عبد الرحمن، قال: (دخلت علی موسی بن جعفر (علیه السلام) فقلت له: یا ابن رسول الله، أنت القائم بالحق؟ فقال: أنا القائم بالحق ولكن القائم الذي يطهر الأرض من أعداء الله عز وجل ويملاؤها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً هو الخامس من ولدي، له غيبة يطول أمدھا خوفاً علی نفسه، یرتد فیھا أقوام ویثبت فیھا آخرون. ثم قال: طوبی لشیعتنا، المتمسکین بجلنا فی غیبة قائمنا، الثابتین علی مولاتنا والبراءة من أعدائنا، أولئك منا ونحن منهم، قد رضوا بنا أئمة، ورضینا

بهم شیعة، فطوبی لهم، ثم طوبی لهم، وهم والله معنا في درجاتنا يوم القيامة). (۳۹)

علی بن ابراهیم از یونس بن عبد الرحمن روایت می کند که خدمت حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام) رسیدم و عرض کردم: یا ابن رسول الله ﷺ شما قائم به حق هستید؟ فرمودند: من قیام کننده به حق هستیم و لیکن آن قائم که زمین را از دشمنان خدا پاک می کند و جهان را پر از عدل و داد می سازد پس از این که از ظلم و جور پر شده باشد پنجمین فرزند من است و برای وی غیبتی خواهد بود که گروهی در هنگام غیبت او مرتد می شوند و جماعتی هم ثابت قدم می مانند، پس از این فرمود: خوشا به حال شیعیان ما که دست از ریسمان ولاء ما بر ندارند و به غیبت قائم ما ثابت باشند، هر کس در دوستی ما پا بر جا باشد و از دشمنان ما تبری جوید از ما خواهد بود، آنان از امامت ما راضی بوده و ما هم از متابعت و تشیع آنها نسبت به خودمان رضایت داریم، خوشا به حال آنان، به پروردگار سوگند آنها روز قیامت با ما در یک درجه خواهند بود).

عن عبد العظیم بن عبد الله الحسینی، قال: (قلت لمحمد بن علی بن موسی (علیه السلام): إني لأرجو أن تكون القائم من أهل بيت محمد الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت جوراً وظلماً، فقال (علیه السلام): يا أبا القاسم، ما منا إلا وهو قائم بأمر الله عز وجل، وهاد إلى دين الله، ولكن القائم الذي يطهر الله عز وجل به الأرض من أهل الكفر والجحود، ويملاًها عدلاً وقسطاً، هو الذي تخفى على الناس ولادته، ويغيب عنهم شخصه، ويحرم عليهم تسميته، وهو سمي رسول الله ﷺ وكنيه...).

(۴۰)

عبد العظیم بن عبد الله حسینی گوید به محمد بن علی بن موسی (علیه السلام) عرض کردم من امیدوارم شما همان قائم خاندان محمد (علیه السلام) باشید که زمین را پر از عدل و داد کند چنانچه پر از ظلم و ستم شده است، فرمودند: ای ابو القاسم نیست امامی از ما جز آن که قائم به امر خدای عز و جل است و رهبر به دین خداست ولی آن قائمی که به وسیله او خدای عز و جل زمین را از اهل کفر و جحود پاک می کند و آن را پر از عدل و داد می کند او آن چنان کسی است که

۳۹. کمال الدین وتمام النعمة-الشيخ الصدوق: ص ۳۶۱.

۴۰. همان ص ۳۷۸-۳۷۷.

ولادتش بر مردم نمان است و شخصش از دیده‌ها پنهان و بردن نامش بر آنها حرام است و او همنام و هم کینه رسول خداست).

عن کمیل بن زیاد، قال: (أخذ أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام) بيدي فأخرجني إلى ظهر الكوفة..... إلى أن قال: اللهم بلي لا تخلو الأرض من قائم بحجة (إما) ظاهر مشهور أو خاف مغمور لئلا تبطل حجج الله وبيئاته، وكم ذا وأين أولئك، أولئك والله الأقلون عدداً، والأعظمون خطراً، بهم يحفظ الله حججه وبيئاته حتى يودعوها نظراءهم ويزرعوها في قلوب أشباههم...^(۴۱))
 کمیل بن زیاد گفت امیر المؤمنین (علیه السلام) دست مرا گرفت و از کوفه خارج کرد... تا آنجا که می‌فرماید: (آری، هرگز زمین خالی از حجت نیست که قیام با دلائل برای خدا نماید یا ظاهر و آشکار باشد و یا پنهان و بی‌مناک تا حجت و دلائل خدا باطل نشود اما چقدر هستند آنها و کجایند. به خدا قسم تعداد آنها از همه کمتر است و مقامشان از همه بالاتر، به وسیله ایشان خدا دلائل و براهین خود را حفظ می‌کند تا به شخصیت‌هایی نظیر خود بسپارند و در دل مردمی پاک سرشت بذر آن را بکارند...).

عن أمير المؤمنين (عليه السلام)، قال: (وإنما الأئمة قوام الله على خلقه، وعرفاؤه على عباده، لا يدخل الجنة إلا من عرفهم وعرفوه، ولا يدخل النار إلا من أنكرهم وأنكروه).^(۴۲)
 امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: (همانا امامان از جانب خدا قیام کننده بر خلق خدایند، و شناسانندگان او به بندگانش هستند. کسی به بهشت نرود جز آن که آنان را شناخته باشد، و آنان او را شناخته باشند، و به دوزخ در نشود جز آن که منکر آنان بود، و آنان وی را نپذیرفته باشند، و محرم نساخته).

و "قوام" جمع "قائم" است [قائم] به چند شکل جمع بسته می‌شود یکی از آنها (قوام) است، همان‌گونه که علامه مجلسی گوید: (القوام جمع قائم، مانند کفار و کافر)^(۴۳) و او کسی

۴۱. همان ص ۲۹۱-۲۹۰.

۴۲. فحج البلاغة: ج ۶ ص ۴۱-۴۰.

۴۳. بحار الأنوار: ج ۳۲ ص ۶۳.

است که به امر خدا قیام می‌کند و با حجت قیام می‌کند و به امر حجت‌های (علیه السلام) قبل از خود قیام می‌کند.

و عن أبي عبد الله (عليه السلام)، قال: (.. ونحن قوام الله على خلقه و خزانة على دينه...). (۴۴)

ابی عبد الله (علیه السلام)، فرمودند: (... به خدا قسم ما قائمان الهی بر خلق و نگهبانان بر دین او هستیم...).

و عن أبي جعفر (عليه السلام)، أنه قال لقتادة: (ويحك يا قتادة إن الله جل وعز خلق خلقاً من خلقه فجعلهم حججه على خلقه فهم أوتاد في أرضه، قوام بأمره، نجباء في علمه، اصطفاهم قبل خلقه أظلة عن يمين عرشه). (۴۵)

امام باقر (علیه السلام)، فرمود: (وای بر تو ای قتاده خداوند گروهی از آفریده‌های خود را حجت بر مردم قرار داده آنها او تا دو استوانه‌های زمین هستند و قیام کنندگان به امر او و برجستگان دانش قبل از آفرینش آنها را برگزید به صورت سایه‌ای در طرف راست عرش).

این‌ها یازده روایت از ائمه اطهار (علیهم السلام) - و روایات دیگری نیز هست - آشکار می‌کنند که همه آنان (علیهم السلام) قوام می‌باشند و هر کدام از ایشان (علیهم السلام)، قائم.

۲.۲. مهدی اول (علیه السلام) قائم و مهدین (علیهم السلام) قوام هستند:

همان‌گونه که آنها (محمد و آل محمد (علیهم السلام)) مهدین را، قوام (قیام کنندگان) نامیده‌اند: عن ابن قولويه، قال: حدثني أبي، عن سعد بن عبد الله، عن أبي عبد الله محمد بن أبي عبد الله الرازي الجاموراني، عن الحسين بن سيف بن عميرة، عن أبيه سيف، عن أبي بكر الحضرمي، عن أبي جعفر (عليه السلام)، قال: (قلت له: إي بقاع الأرض أفضل بعد حرم الله (عز وجل) وحرم رسوله (صلى الله عليه وآله وسلم)، فقال: الكوفة يا أبا بكر، هي الزكية الطاهرة، فيها قبور النبيين المرسلين وغير المرسلين والأوصياء الصادقين، وفيها مسجد سهيل الذي لم يبعث الله نبياً إلا وقد صلى فيه، ومنها يظهر

۴۴. بصائر الدرجات - للصفار: ص ۳۳.

۴۵. الكافي: ج ۲ ص ۶۳.

عدل الله، وفيها يكون قائمه والقوام من بعده، وهي منازل النبيين والأوصياء والصالحين). (٤٦)
 از ابی بکر حضرمی و او از حضرت ابی عبد الله (علیه السلام) یا ابو جعفر (علیه السلام) نقل نموده،
 می گوید: محضر مبارکش عرضه داشتم: بعد از حرم خداوند عزّ و جل و حرم رسول خدا (صلی الله علیه و آله)
 چه مکانی از زمین از امکانه دیگر برتر و اشرف می باشد؟

حضرت فرمودند: (ای ابو بکر، آن زمین کوفه می باشد، این زمین پاک و پاکیزه بوده و در
 آن قبرهای انبیاء مرسل و غیر مرسل و اوصیاء انبیاء بوده و در آن مسجد سهیل قرار دارد، از
 خصوصیات این مسجد آن است که حق تعالی هیچ پیغمبری را مبعوث نفرموده مگر آن که وی
 در آن نماز خوانده است و نیز از آن عدل الهی ظاهر و آشکار می گردد و در آن قائم حق تعالی
 و قیام کنندگان بعد از او می باشند و آن منازل انبیاء و اوصیاء صالح می باشد).

پس این قائمان چه کسانی هستند غیر از مهدیین دوازده گانه که بعد از ائمه دوازده گانه
 (علیهم السلام) می آیند همان گونه که در وصیت رسول الله (صلی الله علیه و آله) و روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است و
 ذکر برخی از آنها گذشت:

عن أبي عبد الله (عليه السلام): (إنّ منا بعد القائم (عليه السلام) اثنا عشر مهدياً من ولد الحسين (عليه السلام)). (٤٧)
 ابی عبد الله (علیه السلام) فرمودند: (همانا از ما بعد از قائم دوازده مهدی از فرزند حسین (علیه السلام)
 می باشند).

و این قوام چه کسانی هستند غیر از دوازده امام عدل که در مسجدی که امام مهدی (علیه السلام)
 در کوفه، بعد از قیام حضرتش بنا می کنند، همان گونه که امام علی (علیه السلام) خبر دادند، نماز
 می خوانند:

عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب (عليه السلام)، قال: (وليبنين بالحيرة مسجد له خمسمائة باب
 يصلي فيه خليفة القائم عجل الله تعالى فرجه؛ لأن مسجد الكوفة ليضيق عنهم، وليصلين فيه اثنا
 عشر إماماً عدلاً). (٤٨)

٤٦. کامل الزیارات - جعفر بن محمد بن قولویه: ص ٧.

٤٧. منتخب الأنوار المضيئة: ص ٣٥٤-٣٥٣، مختصر بصائر الدرجات: ص ٤٩، بحار الأنوار: ج ٥٣ ص ١٤٨.

٤٨. تهذيب الأحكام - الشيخ الطوسي: ج ٣ ص ٢٥٤-٢٥٣.

امام علی (علیه السلام) فرمود: (در حیره مسجدی بنا خواهد شد که پانصد درب خواهد داشت در آن خلیفه و جانشین قائم عجل الله تعالی فرجه نماز خواهد خواند. زیرا مسجد کوفه برای آنان کوچک و تنگ می شود، در آن دوازده امام عدل نماز خواهند خواند).

اگر چه آنچه گذشت، کفایت می کند، اما جهت تأکید بیشتر روایات دیگر و به غیر این روایات، روایات بسیاری وجود دارد که برایت بیان می کنند که لفظ قائم در زمان قیام مقدس، در روایات اهل بیت (علیهم السلام) برای اشاره به نشانه‌ای از نشانه‌های ظهور آمده است، یعنی مقصود از آن، همان مهدی اول (علیه السلام) و یمانی آل محمد (علیهم السلام) است که قبل از ظهور امام محمد بن حسن (علیه السلام) حضور دارند.

عن أبي عبد الله (عليه السلام): (اختلاف بني العباس من المحتوم، والنداء من المحتوم، و خروج القائم من المحتوم...) (۴۹)

ابی عبد الله (علیه السلام) می فرماید: (اختلاف بنی عباس از محتومات و نداء از محتومات و خروج قائم از محتومات می باشند...).

عن أبي حمزة الثمالي، قال: (قلت لأبي عبد الله (عليه السلام): إن أبا جعفر (عليه السلام) كان يقول: خروج السفیانی من المحتوم، والنداء من المحتوم، وطلوع الشمس من المغرب من المحتوم، وأشیاء كان يقولها من المحتوم. فقال أبو عبد الله (عليه السلام): واختلاف بني فلان من المحتوم، وقتل النفس الزكية من المحتوم، وخروج القائم من المحتوم...) (۵۰)

ابی حمزه ثمالی می گوید: به ابی عبد الله (علیه السلام) عرض کردم: همانا ابا جعفر (علیه السلام) می فرمودند: خروج سفیانی از محتومات و نداء از محتومات و طلوع خورشید از سمت مغرب از محتومات و چیزهای دیگر را از امور محتوم می فرمودند. ابا عبد الله (علیه السلام) فرمودند: (و اختلاف بنی فلان از محتومات و قتل نفس زکیه از محتومات و خروج قائم از محتومات می باشند...).

و اکیداً علامت و نشانه یک چیز بوده و به آنچه دلالت می کند، چیزی دیگری است و امام (علیه السلام) در صدد بیان نشانه‌های حتمی ظهور امام مهدی (علیه السلام) می باشد، پس آن قائمی که

۴۹. الكافي - الشيخ الكليني: ج ۸ ص ۴۸۴-۳۱۰.

۵۰. كتاب الغيبة - الشيخ الطوسي: ص ۴۳۵.

خروجش، از نشانه‌های حتمی ظهور امام مهدی (علیه السلام) است، چه کسی می‌تواند باشد غیر از مهدی اول یمانی آل محمد (علیهم السلام)؟! و در انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) تفصیل کافی و وافی برای هر آن‌که توضیح بیشتر خواهد، وجود دارد.

۳. نقش امام مهدی (علیه السلام) و مهدی اول (علیه السلام) در زمان ظهور (جواب س ۳):

گفتی که: (۳). علت این‌که پیروان شما سعی در پُر رنگ‌تر نشان دادن شما از حضرت حجت دارند چیست و این دعوت چگونه دعوتی است که قرار است برای بیعت گرفتن برای حضرت حجت باشد اما عملاً آن‌قدر شما را پُر رنگ نشان می‌دهد که عملاً جایی برای حضرت حجت باقی نگذاشته و حتی اکثر القاب حضرت حجت را هم بر شما تطبیق می‌دهند... آیا شما از این موضوع باخبرید و یا این‌که از رفتار برخی از انصار در این مورد اعلام براءت می‌کنید؟)

سید احمد الحسن (علیه السلام) وصی و فرستاده امام مهدی (علیه السلام) و زمینه ساز برای ایشان و قائم (قیام کننده) به امر ایشان است و سید احمد الحسن (علیه السلام) نقش اصلی زمینه‌سازی برای برپایی دولت عدل الهی را عهده‌دار می‌باشند، و ابتلاء و آزمایش اُمت در زمان ظهور به واسطه ایشان می‌باشد، و این موضوع را بسیاری از روایت آشکار کرده‌اند. و این به معنای لغو نقش امام مهدی (علیه السلام) نیست، بلکه سید احمد الحسن (علیه السلام) وصی و فرستاده‌ای از جانب ایشان می‌باشد.

برای مثال می‌گوییم: هنگامی که خداوند سبحان و متعال، رسولی می‌فرستد، پناه به خدا، این به معنای لغو شدن نقش خداوند می‌باشد؟! و هنگامی که ملک الموت ارواح را می‌ستاند، این بدان معناست که نقش خداوند منتفی شده است، یا ملائکه موکل از سوی ملک الموت، هنگامی که ارواح را می‌ستانند، این بدان معناست که نقش ملک الموت لغو شده است؟! متعال فرمود:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾^(۵۱) (خدا روح مردم را هنگام مرگشان به

تمامی باز می‌ستاند).

و متعال فرمود: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ﴾^(۵۲) (و خدا شما را آفرید سپس [جان] شما را می‌گیرد).

و نیز فرمود: ﴿وَقُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ﴾^(۵۳) (بگو فرشته مرگی که بر شما گمارده شده جانتان را می‌ستاند آن‌گاه به سوی پروردگارتان بازگردانیده می‌شوید).

و هم‌چنین فرمود: ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةَ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾^(۵۴) (و اگر ببینی آن‌گاه که فرشتگان جان کافران را می‌ستانند بر چهره و پشت آنان می‌زنند و [گویند] عذاب سوزان را بچشید).

و در هر حال اگر چه سید احمد الحسن (علیه السلام) به امر الهی قیام کرد، در حالی که وصی و فرستاده امام محمد بن حسن (علیه السلام) می‌باشد، آن امر از ناحیه امام مهدی (علیه السلام) و فعل منسوب به ایشان (علیه السلام) و انجام دهنده‌ی اصلی و حقیقی این امر خداوند می‌باشد.

اما در مورد القاب، برایمان آشکار کن، القابی که به سید احمد الحسن (علیه السلام) نسبت داده‌ایم چیست و کدام القاب هستند که اصلاً در قرآن و روایات اطهار (علیهم السلام) وجود ندارند؟ و امام معصوم و صادق از سوی خداوند، از مصداق القاب الهی خیر می‌دهد و ثابت شد که سید احمد الحسن (علیه السلام) حجت و معصوم است، پس اگر کلامی بگویند، گفتارش حجت و دلیل قطعی و یقینی می‌باشد، و شما تاکنون یکی از آن‌ها را ذکر کردی و آن قائم می‌باشد و از آن‌چه گذشت، آشکار شد، که آل محمد (علیهم السلام) همه با این لفظ وصف می‌شوند و مهدی اول در روایات نیز با آن وصف می‌شود.

آری، القاب دیگری هم هست که مخصوص آل محمد (علیهم السلام) می‌باشند، اما برخی‌ها که از آنان (آل محمد (علیهم السلام)) نیستند بدون دلیل، آن‌ها را غصب کرده و به خود نسبت دادند از جمله: (اهل ذکر) و (آیه الله) و (آیه الله العظمی) که فقهای آخر الزمان و علمای بی‌عمل آن‌ها را بدون آن‌که بر آنان خُرده بگیرید و انکار کنید، مال خود کرده‌اند، پس سبحان الله!!!

۵۲. النحل: ۷۰.

۵۳. السجده: ۱۱.

۵۴. الأنفال: ۵۰.

۴. جنبنده زمین (دابة الأرض) در زمان ظهور (پاسخ سؤال ۴):

گفتی که: (پیروان شما، شما را دابة الأرض معرفی می کنند آیا خود شما هم بر همین باورید؟)
خداوند می فرماید: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ
كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ * وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾ (۵۵)

(و چون قول [عذاب] بر ایشان واجب گردد جنبنده‌ای را از زمین برای آنان بیرون می آوریم که با ایشان سخن گوید که مردم [چنان که باید] به نشانه‌های ما یقین نداشتند * و آن روز که از هر امتی گروهی از کسانی را که آیات ما را تکذیب کرده‌اند محشور می گردانیم پس آنان نگاه داشته می شوند تا همه به هم بیوندند).

در کتاب متشابهات جلد چهار نوشته سید احمد الحسن (علیه السلام) در پاسخ به سؤال شماره ۱۴۵ به این بیان این مورد پرداختند:

(الف) جنبنده، انسان است.

(ب) مصداق جنبنده در عالم رجعت: امام علی (علیه السلام) می باشد.

(ج) قبل از رجعت در زمان قیام قائم (علیه السلام) نیز جنبنده‌ای موجود است، همان گونه که در روایات از آنها (علیهم السلام) نقل شده است.

(د) جنبنده در زمان قیام مقدس از نشانه‌ها و علامات می باشد.

(هـ) علت مؤاخذه و سرزنش مردم توسط جنبنده، عدم ایمان و عقیده آنان به آیات است و این آیات رؤیای صادقه و مکاشفات می باشند.

و علاوه بر جواب سید (علیه السلام) تفصیلی در کتاب استاد احمد حطاب به نام (قیام گر مشرق و دابة الأرض) در این باره موجود است و برای آن که این نوشته نیز خالی از فایده واقع نگردد ان شاء الله خالی از لطف نخواهد بود، اگر بر نکاتی که امام (علیه السلام) بیان کردند، تمرکز کنیم و لو به صورت اجمالی.

و قبل از آن می گویم:

در آنچه گذشت، گفتم که القاب و نامها و صفاتی که در قرآن یا روایات از ائمه (علیهم السلام)

مذکور است، مصادیق آنها را تنها از سوی خداوند و صادقان، معصومین (علیهم السلام) می‌شناسیم، و ثابت شده است، که سید احمد الحسن (علیه السلام) خبر دهنده‌ای صادق از سوی خداوند است؛ زیرا وی حجت است با دلیل، پس فرموده او حجت است و این در پاسخ‌گویی کفایت می‌کند ولی برای توضیح بیشتر و دفع شبهات، اندکی این کلام را توضیح می‌دهم:

۴.۱. جنبنده‌ی زمین، انسان است و او در رجعت امیر المؤمنین علی (علیه السلام) می‌باشد:

روایات بسیاری از اهل بیت (علیهم السلام) موجود است، که بیان می‌کنند، جنبنده در این آیه یک انسان می‌باشد:

قال رجل لأبي عبد الله (علیه السلام): (بلغني أن العامة يقرؤون هذه الآية هكذا: (تَكَلَّمَهُمْ) أي تجرحهم، فقال (علیه السلام): (كَلَّمَهُمَ اللهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ مَا نَزَلَتْ إِلَّا تُكَلَّمَهُمْ مِنَ الْكَلَامِ).^(۵۶)

مردی به ابی عبد الله (علیه السلام) عرض کرد: (به من خبر رسیده که عامه این آیه را چنین می‌خوانند (تَكَلَّمَهُمْ) یعنی آنان را مجروح می‌کند، حضرت فرمودند: خداوند آنان را در آتش جهنم مجروح سازد، نازل نشده است جز به این صورت (تُكَلَّمَهُمْ) یعنی این که از نوع کلام با آنان سخن بگوید).

وعن أبي عبد الله (علیه السلام): (إنَّ النبيَّ ﷺ قال لعلي (علیه السلام): يا دابة الله).^(۵۷)

ابی عبد الله (علیه السلام) فرمودند: (همانا پیامبر ﷺ به علی (علیه السلام) فرمودند: ای جنبنده‌ی خدا).

عن علي (علیه السلام) قال: (أنا دابة الأرض).^(۵۸)

امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: (من جنبنده زمین هستم).

و عنه (علیه السلام) أنه قال: (أنا باب المقام، وحجة الخصام، ودابة الأرض...)^(۵۹).

و نیز فرمودند: (من درب مقام و حجت خصم کنندگان و جنبنده‌ی زمین هستم...).

۵۶. بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۵۳.

۵۷. مختصر بصائر الدرجات: ص ۴۳.

۵۸. بحار الأنوار: ج ۳۹ ص ۲۴۳.

۵۹. بحار الأنوار: ج ۴۱ ص ۵.

عن أبي جعفر (علیه السلام) أنه قال: (أي شيء يقول الناس في هذه الآية: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾، فقال: هو أمير المؤمنين (علیه السلام). (۶۰)

از ابی جعفر (علیه السلام): (مردم در مورد این آیه چه می گویند: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾، حضرت فرمودند: او امیر المؤمنین (علیه السلام) است).

وعن الرضا (علیه السلام) في قوله تعالى: ﴿أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ﴾، قال (علیه السلام): (علي (علیه السلام)). (۶۱)

و امام رضا (علیه السلام) در مورد فرموده‌ی خداوند: (أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ) فرمودند: او علی (علیه السلام) است)

پس (دابة الأرض) در آیه، انسان و امیر المؤمنین (علیه السلام) در عالم رجعت می باشد.

۴.۲. در زمان ظهور مقدس نیز جنبنده‌ای است که با مردم سخن می گوید:

ولی روایات دیگری وجود دارد، که در آنها، جنبنده در زمان قیام قائم است، و اینها نمونه‌هایی از آنها است:

- عن النبي (صلى الله عليه وآله) في حديث دابة الأرض تخرج قبل خروج السفياي الذي يحكم ثمانية أشهر ثم بعد ذلك يظهر القائم (علیه السلام): (في العشرين بعد ستمائة الجرح والقتل وتمتلئ الأرض ظلماً وجوراً، وفي العشرين بعدها يقع موت العلماء... وفي التسعين تخرج دابة الأرض ومعها عصا آدم وخاتم سليمان...). (۶۲)

۶۰. بحار الأنوار: ج ۵۲ ح ۱۱۲ باب الرجعة ص ۳۹.

۶۱. (بسیاری از روایات به این که جنبنده در رجعت علی (علیه السلام) است، اشاره دارند. بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۵۳، و مدینه المعجز- للبحراني: ج ۳ ص ۹۰، و غیر ذلك).

۶۲. جامع الأخبار: ص ۱۳۵.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث، جنبنده زمین که قبل از خروج سفیانی که هشت ماه حکومت می‌کند، سپس بعد از آن قائم علیه السلام ظهور می‌کند: (در بیست بعد از ششصد جراحت‌ها و کشتارها است و زمین از ظلم و جور لبریز می‌شود، و در بیست بعد از آن واقع شود مرگ عالمان و در نود بعد از آن برون آید دابة الارض، و با وی باشد عصای آدم علیه السلام و انگشتر سلیمان...).

و عن امیر المؤمنین علیه السلام فی قوله تعالى: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾، قال علیه السلام: (وما يتدبرونها حق تدبرها، ألا أخبركم بآخر ملك بني فلان. قلنا: بلى يا أمير المؤمنين. قال: قتل نفس حرام في يوم حرام في بلد حرام من قوم من قريش، والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ما لهم ملك بعده غير خمس عشرة يوم).^(۶۳)

و امیر المؤمنین علیه السلام در مورد فرموده خداوند: ﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾، فرمودند: (و در مورد آن، آن‌گونه که شایسته است تدبر نمی‌کنند، آیا شما را از آخرین ملک بنی فلان آگاه کنم، گفتیم: آری یا امیر المؤمنین. فرمودند: کشته شدن نفس حرام در ماه حرام، در سرزمین حرام، توسط قومی از قریش، سوگند به کسی که دانه را شکافته و هسته خرما را با خطی نصف کرده، بعد از آن حکومتی برایشان باقی نخواهد ماند جز پانزده روز).

و عن ابي جعفر علیه السلام فی قوله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ عَلَىٰ أَنْ يُنَزِّلَ آيَةً﴾^(۶۴) (وسیریکم فی آخر الزمان آیات، منها دابة الأرض، والدجال، ونزول عیسی بن مریم، وطلوع الشمس من مغربها).^(۶۵)

ابی جعفر علیه السلام در مورد فرموده‌ی خداوند: (خدا قادر است که پدیده‌ای شگرف فرو فرستد). فرمودند: (و در آخر الزمان (خداوند) نشانه‌هایی بر شما، نمایان خواهد کرد از جمله: جنبنده‌ی زمین و دجال و نزول عیسی بن مریم و طلوع خورشید از مغرب).

۶۳. کتاب الغیبة - النعمانی: ص ۲۵۹.

۶۴. الأنعام: ۳۷.

۶۵. تفسیر القمی: ج ۱ ص ۱۹۸.

وعن أبي عبد الله (عليه السلام): (سأله رجل: متى يكون خروج القائم (عليه السلام)؟ فقال (عليه السلام): إذا شاء من له الخلق والأمر. قال: فله علامة قبل ذلك؟ قال (عليه السلام): نعم، علامات شتى، خروج دابة الأرض من المشرق ودابة من المغرب، وفتنة تضل أهل الزوراء "أي بغداد" (...).^(٦٦)

از ابی عبد الله (علیه السلام): (مردی از ایشان پرسید: خروج قائم چه هنگام خواهد بود؟ فرمودند: هر گاه که صاحب خلق و امر بخواهد. عرض شد: آیا قبل از آن نشانه‌هایی است؟ فرمودند: آری نشانه‌های مختلف، خروج جنبنده زمین از سوی مشرق و خروج جنبنده‌ای از سوی مغرب و وقوع فتنه‌ای که اهل زورا (بغداد امروزی) در آن گمراه می‌شوند...).

وعن الإمام الصادق (عليه السلام): (... ثم تظهر دابة الأرض بين الركن والمقام فتكتب في وجه المؤمن مؤمن، وفي وجه الكافر كافر، ثم يظهر السفیاني ويسير بجيشه إلى العراق...)^(٦٧).

و امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (... سپس جنبنده زمین در بین رکن و مقام ظهور می‌کند و بر چهره مؤمن می‌نویسد که این مؤمن است و بر چهره کافر می‌نویسد که این کافر است، سپس سفیانی ظهور می‌کند و به همراه لشکرش به سوی عراق رهسپار می‌شود...).

وعن الإمام المهدي (عليه السلام): (سأله علي بن إبراهيم بن مهزيار: متى يا بن رسول الله؟ (أي القيام)، فقال لي: في سنة كذا وكذا تخرج دابة الأرض من بين الصفا و المروة ومعه عصا موسى وخاتم سليمان...)^(٦٨).

از امام مهدی (علیه السلام): علی بن مهزیار از ایشان می‌پرسد: (... هنگامه آن (یعنی قیام) چه وقت خواهد بود ای فرزند رسول الله ﷺ؟ حضرت به من فرمودند: در سال چنین و چنان و جنبنده زمین از بین صفا و مروه خروج می‌کند و همراه او عصای موسی و خاتم سلیمان است...).

و روایات بسیار است که بیان می‌کنند، در زمان قیام قائم (علیه السلام) جنبنده‌ای وجود دارد که

۶۶. بحار الأنوار: ج ۸۳ ص ۶۲.

۶۷. الرجعة - للأستراآبادي: ص ۱۰۰.

۶۸. بشارة الإسلام: ص ۲۳۶.

با مردم سخن می‌گوید، و این قبل از رجعت است همان‌گونه که از ائمه (علیهم‌السلام) روایت شده است.

۴.۳. قیام قائم قبل از رجعت است:

بی شک قیام قائم (علیه‌السلام)، نخستین ایام الله عز و جل، غیر از روز رجعت می‌باشد (با هم یکی نیستند)، بلکه قبل از آن است، همان‌گونه که از آنان (علیهم‌السلام) روایت شده است:
عن أبي جعفر (علیه‌السلام)، قال: (أيام الله عز وجل ثلاثة: يوم يقوم القائم، ويوم الكرة، ويوم القيامة).^(۶۹)

ابی جعفر (علیه‌السلام) می‌فرمایند: (روزهای خداوند (ایام الله)، سه روز می‌باشند: روز قیام قائم و روز رجعت و روز قیامت).

عن الصادق (علیه‌السلام)، عن أبيه (علیه‌السلام)، قال: (أيام الله عز وجل ثلاثة، يوم يقوم القائم و يوم الكرة و يوم القيامة).^(۷۰)

امام صادق (علیه‌السلام) از پدرش (علیه‌السلام) نقل می‌فرمایند که فرمودند: (روزهای خداوند، سه روز می‌باشند: روزی که قائم قیام می‌کند و روز رجعت و روز قیامت).
و سید احمد الحسن (علیه‌السلام) نیز در مورد رجعت کتابی نگاشته‌اند.^(۷۱)

۴.۴. برای جنبنده زمین دو مصداق است: امام علی (علیه‌السلام)، در رجعت، و مهدی اول، قبل

از قیام قائم (علیه‌السلام):

در نتیجه، جنبنده زمین که قبل از قیام مقدس با مردم سخن می‌گوید، نیز انسان می‌باشد و به واسطه این انسان، حق از باطل جدا می‌شود و کافر از مؤمن متمایز می‌شود، یعنی او حجتی

۶۹. الخصال - الشيخ الصدوق: ص ۱۰۸.

۷۰. معاني الأخبار - الشيخ الصدوق: ص ۳۶۶-۳۶۵.

۷۱. [کتاب "رجعت سومین روز از روزهای بزرگ خدا- سید احمد الحسن (علیه‌السلام)، یکی از انتشارات انصار امام مهدی (علیه‌السلام)].

معصوم و صاحب ولایت الهی می‌باشد و در زمان ظهور مبارک و قبل از قیام امام محمد بن الحسن (علیه السلام) هیچ حقی یافت نمی‌شود مگر در یک مرد، و او یمانی و مهدی اول است، پس او مصداق جنبنده مذکور در آیه، در این زمان می‌باشد.

و در باب این مسأله، در کتاب (قیام‌گر مشرق و دابة الأرض) نوشته استاد احمد خطاب (حفظه الله) به تفصیل سخن به میان آمده است، که در سایت انصار امام مهدی (علیه السلام) موجود است. به آن مراجعه شود.

و در هر حال از مصداق وصف (جنبنده‌ی زمین) در زمان قیام مقدس کسی نمی‌تواند پرده بردارد، مگر حجتی معصوم (علیه السلام)، و حجت‌های در زمان قیام مقدس و قبل از برپایی دولت عدل الهی، تنها دو حجت می‌باشند و آن‌ها: امام مهدی محمد بن الحسن (علیه السلام) و قبل از ظهور ایشان سید احمد الحسن، مهدی اول (علیه السلام) می‌باشند، پس هر گاه یکی از آنان از مصداق مورد نظر خبر دهند، آن، خودش می‌باشد؛ زیرا گفتار و قول معصوم حجت می‌باشد همان‌گونه که به مرور و تکرار گذشت.

شبهه‌ای باقی ماند که آن را در این جا می‌آوریم و به آن پاسخ می‌دهیم ان شاء الله.

۴. ۵. شبهه و پاسخ آن: رجعت قبل یا در زمان ظهور مقدس به وقوع می‌پیوندد؟

یک درک و فهم اشتباه میان فقهاء و پیروان‌شان وجود دارد و آن، این است که رجعت در زمان قیام مقدس اتفاق می‌افتد و منشأ این توهم برخی روایات متشابه است که در آن‌ها، برای رجعت زنده شدن عزیز را مثال می‌زنند، یا روایتی که در آن‌ها قائم را به علی (علیه السلام) و انصارش را به اصحاب کهف و برخی گذشتگان شیعه، هم‌چون سلمان فارسی و مالک اشتر و غیرشان، تشبیه کرده‌اند.

و علی‌رغم این که سید احمد الحسن (علیه السلام) در آن چه منتشر کردند، به وضوح بیان کرده‌اند که رجعت در عالم دیگر غیر از این عالم ماده و جسمانی و بعد از قیام مقدس، تحقق می‌یابد و امکان مراجعه به کتاب (رجعت سومین روز از روزهای بزرگ خدا) وجود دارد، با این که، با این وجود شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند، هم‌چنین بیان کردند که حتی با کوتاه آمدن در برابر آن درک و فهم اشتباه، جای هیچ اشکال وارد کردنی به دعوت حق، وجود ندارد. و خیلی

خلاصه‌وار می‌گوییم:

اول: آیا مانعی است که لفظ (الرجعة یا الکرة) دارای مصادیق متعدد و در عوالم متعدد و اوقات متعدد باشد؟! و پاسخ این است که خیر، هیچ مانع و دلیلی بر محصور بودن لفظ رجعت، در رجعت بعد از انقضاء و پایان یافتن حکومت مهدیین وجود ندارد، و همین در رد شبهه کفایت می‌کند.

پس اگر این موضوع واضح گشت، می‌گوییم:

دوم: در روایات دلیل بر آن است که رجعت، دو رجعت است، که در اولی به مثل و مانند، صورت می‌گیرد، همان‌گونه که سید احمد الحسن (علیه السلام) بیان کردند: [رجعت دوتا است: رجعتی در قیام قائم به مثل و مانند است، و رجعتی در عالم (مخصوص) رجعت، "الأولی" ^(۷۲) که رجوع با انفس و اجساد متناسب با آن عالم بعد از آن که خداوند آنان را نسبت به حال گذشته خود و امتحان اول و دوم، دچار نسیان و غفلت ساخته، صورت می‌پذیرد...]. ^(۷۳)

در نتیجه روایاتی که علی (علیه السلام) یا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) را در زمان قائم ذکر می‌کنند، مقصود از آنها کسی است که نظیر محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و علی (علیه السلام) هستند و او قائم (علیه السلام) می‌باشد و همچنین روایاتی که مثلاً رجوع مالک اشتر و... و ما شابه را ذکر می‌کنند، مقصود از آنها، خود شخص مالک اشتر نیست بلکه به شخصیتی شبیه و نظیر او در میان انصار و اصحاب امام (علیه السلام) اشاره دارد که عمل کرد و اوصافی همانند عمل کرد و اوصاف مالک اشتر دارد.

و در آنچه گذشت، مثالی از قرآن در مورد وفات نفس از جانب خداوند و عزرائیل و ملائکه مأمور به اجرای امر عزرائیل، ذکر شد و تعارضی در آن و همچنین در مواضع دیگر قرآن و روایاتشان (علیهم السلام) وجود ندارد.

و به این روایت اکتفاء می‌کنم و هر کس خواهان معرفت بیشتر است به کتاب (توحید) و (همگام با بنده‌ی صالح) و کتاب (رجعت سومین روز از روزهای بزرگ خدا) و (متشابهات) کتب سید احمد الحسن (علیه السلام) و همچنین به کتاب (قیام‌گر مشرق و دابة الأرض) اثر استاد احمد

۷۲. [اشاره به آیه: ﴿وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾ القصص: ۷۰، ویراستار].

۷۳. کتاب رجعت سومین روز از روزهای بزرگ خدا- سید احمد الحسن (علیه السلام).

حطاب و دیگر انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) مراجعه کند.

عن عبایة الأسدي: (أن أمير المؤمنين (عليه السلام) قال: لأبنين بمصر منبرا، ولأنقضن دمشق حجراً حجراً، ولأخرجن اليهود والنصارى من كل كور العرب، ولأسوقن العرب بعصاي هذه. قال: قلت له: يا أمير المؤمنين، كأنك تخبر أنك تحيى بعد ما تموت؟ فقال: هيهات يا عبایة ذهبت في غير مذهب يفعلها رجل مني). (۷۴)

امام علی (علیه السلام) در روایتی که عبایه اسدی آن را نقل کرده، می‌فرماید: (من در آینده در مصر منبری خواهم ساخت و دمشق را سنگ به سنگ خراب کنم و یهود و نصاری را از سرزمین‌های عرب بیرون کنم و اعراب را با این عصای خود برانم، عرض کردم: یا امیر المؤمنین گویی شما خبر می‌دهید که بعد از مردن زنده می‌شوید و این کارها را انجام می‌دهید؟ فرمودند: هیهات ای عبایه! به مذهب دیگری شدی (کنایه از این که اشتباه متوجه شدی)، مردی از نسل من این کارها را انجام خواهد داد).

۵. شبهه نقص قرآن (پاسخ س ۵):

گفتی: (شما معتقدید از قرآن کم شده است... ممکن است یکی از سوره‌هایی را که معتقدید در قرآن بوده و حذف شده لطفاً ارائه دهید؟).

پاسخ به شبهه در چند نکته:

۵.۱. یادآوری:

در آغاز و قبل از پاسخ، فقط به عنوان یادآوری، می‌گوییم: طبق تعبیر خود، سؤال کننده (آقای شروین) حکم کردند که نقص - اگر پیدا شود یا کسی قائل به آن باشد - باید سوره کاملی یا مجموعه‌ای از سوره‌ها باشد.

آیا وجود اختلاف در سطح یک حرف یا مجموعه‌ای از حروف یا یک کلمه یا کلماتی پراکنده یا در یک جا، را نمی‌تواند به عنوان نقص یا زیادت نسبی، دانست؟!

۵.۲. سید علیه السلام در کجا فرموده که در قرآن نقص وجود دارد؟!

در کلام سید احمد الحسن علیه السلام آنچه را که صاحب شبهه بدان به عنوان عقیده یا قول صریح از سوی سید علیه السلام، اشاره کرده است، وجود ندارد، بلکه موجود، این است که بسیاری از علماء و بزرگان فقهای اصولیون شیعه به تحریف قائل بوده، به آن تصریح می‌کنند و علمایی از اهل سنت و در کتبشان و آنچه که روایت کرده‌اند و نزدشان صحیح می‌باشد، نیز به این امر قائل هستند.

و موجود آن است که برخی علماء که از تحریف سخن گفته‌اند، آن را بدان سبب دانسته‌اند که قرآن با قواعد وضعی صرف و نحو و بلاغت و مشابه آن، مخالفت دارد، همان‌گونه که در کلام آخوند خراسانی و کلام مشکینی خواهد آمد.

اما آنچه سید احمد الحسن علیه السلام فرمودند، آن است که قرائت و تلاوتی خاص اهل بیت نبی علیهم السلام موجود است، و به شما فرمودند که فقط آن را همانند قرائت‌های هفتگانه‌ای که در نزد شما مقبول است، بدانید.

۵.۳. یک شبهه و پاسخ آن: سخن در مورد تحریف، از نقص یا تغییر بعضی کلمات با توجه به

روایاتی که از معصومین علیهم السلام و از بعضی صحابه وارد شده، تجاوز نمی‌کند:

شاید منشأ شبهه (به هر حال این شبهه‌ای که مطرح است و برای مطرح کردن و روشن ساختن حق در مورد آن استخاره کردم، در حالی که از خداوند درخواست دارم که انصار و جوینده حق به فضل و منت خدا، از آن استفاده کنند)، نزد پرسنده، همان متن متشابه بر جاهل به آن، باشد که در کتاب "گوساله" به تألیف سید احمد الحسن علیه السلام آمده است، که در آغاز دعوت مبارک و در زمان دعوت سری، به منظور زمینه‌سازی برای اعلان و آشکار ساختن دعوت مبارک و برای هوشیار کردن امت و علماء و طلبه‌ها نسبت به اشتباهاتی که در آن افتاده‌اند و ممکن بود آنان را از جمله دشمنان مهدی علیه السلام در هنگامه ظهور، قرار دهد، و در آن کتاب مسأله گوساله و سامری که با تمام دعوت‌های الهی تکرار می‌شود، و انحراف امت‌ها بعد از غائب شدن حجت برای مدتی از ایشان و انحراف امت اسلامی بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و

بعد از غیبت امام (علیه السلام)، را تبیین کردند، سپس به روشنگری‌هایی از عمل اصلاحی که مهدی (علیه السلام) در هنگام ظهور، به آن دست می‌زنند، پرداختند. سپس به مسأله تحریف قرآن نزد اهل سنت و شیعه و آنچه که از اختلاف مسلمین شیعه و سنی در آن رخ داده است، پرداختند. پس ادله دو گروه را مطرح کرده و آن را به مناقشه و بحث کشیدند، همان‌گونه که مسائل دیگری که امت در آن‌ها از حق منحرف شده است، مانند مسئله تشریح با دلیل عقلی، را نیز به مناقشه و بحث کشیدند و ادله کسانی که قائل به دلیل عقلی در تشریح و قائلان به وقوف در مقابل نصوص را مطرح کرده، به بحث پرداخت. و غیره.

و در این‌جا موضع شبهه از کلام سید احمد الحسن (علیه السلام) را نقل می‌کنیم، و آن متنی است که بعد از مناقشه و بحث ادله فریقین (سنی و شیعی) آوردند، فرمودند: [و خلاصه: قول به تحریف، از قول به نقص یا تغییر بعضی کلمات با توجه به روایاتی که از معصومین (علیهم السلام) و از بعضی صحابه وارد شده، فراتر نمی‌رود. و هر دو- یعنی نقص و تغییر بعضی کلمات- به قرآن بودن آنچه که در دست ما است، خدشه وارد نمی‌سازد، زیرا قول به نقص به معنی این است که آنچه که در دست ما است جزئی از قرآن است، پس اشکالی در از خدای سبحان بودن آن نیست.

اما قول به تغییر بعضی کلمات مثل: (أمة به أئمة)، و (اجعلنا به اجعل لنا)، و (طلح به طلع)، آن شبیه است به قول به قرائات هفت یا ده‌گانه که امروزه مورد قبول همه مسلمین است، و آن‌ها به کسی که با هر کدام از این قرائات، با وجود اختلاف بعضی کلمات چه در لفظ و چه در معنی در قرائات مختلف، تلاوت کند، اشکال نمی‌گیرند].

پس سید (علیه السلام) در این متن هرگز به اثبات با نفی نقص و کاستی نپرداخته‌اند، بلکه فقط به رد اشکال مطرح شده بر قرائت و تلاوت اهل بیت (علیهم السلام) و روایاتشان (علیهم السلام) پرداختند و این‌که آنچه در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده از قول به نقص در برخی کلمات یا تغییرشان فراتر نمی‌رود! در واقع هر دو امر موجود هستند و (مسلمانان) منکر آن نمی‌شوند، زیرا برای قرآن، قرائت‌های متعدد و مقبولی می‌باشد، لا اقل هفت قرائت از آن‌ها که مشهور بوده و بینشان اختلاف است: کاستی یا فزونی (نسبی) و تغییر برخی کلمات و با وجود آن، کسی به سبب این اضافه‌ها یا کاستی‌ها در مصاحف (یا قرائت‌های) مختلف به قرآن خدشه و طعن وارد

نمی‌سازد.

و امام (علیه السلام) از قرائت اهل بیت (علیهم السلام) دفاع می‌کرد و شیعه را به خصوص و مسلمانان را به طور عام را متذکر و هوشیار می‌کرد تا این که دچار خطاء و اشتباه نشوند و با مهدی (علیه السلام) آن هنگام که بیاید، به سبب این که با قرائت و تلاوت جدش رسول الله (صلی الله علیه و آله) و پدران ائمه (علیهم السلام) قرآن را قرائت خواهد کرد، به مبارزه برنخیزند، و قرآن را بر او تأویل نکنند، همان گونه که در روایات از آنان (اهل بیت) (علیهم السلام) آمده است.

سبحان الله، خداوند تعالی و خلفایش (علیهم السلام) مردم را نسبت به هیچ چیزی بر حذر نکردند، مگر این که مردم در آن گرفتار شدند. پس بعد از اعلان دعوت، همان چیزی واقع شد که سید احمد الحسن (علیه السلام) از آن هشدار داده بودند، مثلاً هنگامی که سوره‌ی قدر را بر اساس قرائت پدران (علیهم السلام) قرائت کردند، آنان دنیا را زیر و رو کردند.

و جهت سودمندی بیشتر، کلام سید احمد الحسن (علیه السلام) که سال‌ها پس از کتاب گوساله آمد، را نقل می‌کنم، و بعد از این که، مبارزه این مدعیان علم و معرفت و دفاع از دین با مهدی (علیه السلام) تحقق پیدا کرد و شیخ علاء سالم از ایشان در آن زمان پرسید و این پاسخ ایشان است، تا حق طلب، از آن سودمند گردد و کسی که هنوز در غفلت به سر می‌برد، هوشیار گردد و حجت بر معاند تمام شود.

فرمودند: [آنها می‌گویند که احمد الحسن قائل به قرائت (بکل أمر) است و این مخالف نسخه مکتوب امروزی است، و هر کس خلاف نسخه مکتوب امروزی بخواند، باطل است، آیا این چنین نیست؟]

بنا بر این استدلال از سوی آنها، فقهای شیعه اصولیون همه باطل خواهند بود؛ زیرا آنها به بیش از این قائل هستند، فقط به کتب فقهی آنها مراجعه کن و نمی‌گویم پژوهش (کن)؛ زیرا آنها مملو از قائل بودن به قرائت‌ها هستند و این یکی، این قرائت را ترجیح می‌دهد و دیگری آن یکی قرائت را، بلکه به کتب فتوا در قرائت از کتاب نماز مراجعه کن، خواهی یافت که آنان می‌گویند که سوره‌های قرآن (۱۱۲) تا است و نه (۱۱۴)، و قائل به زیادت دو بسم الله هستند، پس آنها خود را باطل می‌کنند؛ زیرا آنان با نسخه مکتوب مخالفت کردند، این اولاً.

ثانیاً: کتاب کفایة الأصول و نقد و پی‌نوشت مشکینی بر آن را داری؛ زیرا این نسخه را در حوزه نجف تدریس می‌کنند و به نقد آن عمل می‌کنند. در کفایة (الأصول) سخن در مورد

حجیت ظاهر قرآن وجود دارد، آیا از قبل بر تو گذشته است؟ آیا کلام صاحب کتاب و نقد مشکینی بر آن درباره مسئله تحریف قرآن را خوانده‌ای؟ آن را بخوان، خواهی دید که صاحب کتاب تحریف را ترجیح می‌دهد و مشکینی تحریف را با اعتبار و اخبار تأکید می‌کند. اخبار که واضح است، و منظورش از اعتبار اشکال در بلاغت و انقطاع (از هم گسیختگی) در کلام و اشکال در نحو... الی آخر است.

پس اینان علماء و بزرگان فقهای اصولیون قائل به تحریف هستند و آن را صراحتاً بیان می‌کنند، اما ما فقط به آنان گفتیم که قرائت اهل بیت (علیهم السلام) را به عنوان قرائتی همانند قرائت‌های هفت‌گانه‌ی مقبول نزد خودتان، بدانید، پس مشکل کجاست؟!

به خدا سوگند، روزی به یک وهابی گفتم: قرائت اهل بیت را همانند دیگر قرائت‌های هفت‌گانه‌ای که با آن قرائت می‌کنید، بدانید، ساکت شد و جوابی نداد و سختم را پذیرفت، پس اینان را چه شده؟! با وجود این که این وهابی می‌گفت که اهل بیت قائل به تحریف قرآن هستند و احتجاج می‌کرد، ولی اینان را حسد کور کرده، سخن را نمی‌فهمند. (۷۰)

وا عجباً بر شیعه آخر الزمان که چگونه منکر قرائت آل محمد (علیهم السلام) می‌شود، با وجود روایات بسیاری از ایشان (علیهم السلام) که شیعه خود را بر قرائت قرآن همان‌گونه که مردم عامه قرائت می‌کنند (یعنی بر اساس قرائات هفت‌گانه و غیر از آن، که در زمان آنان موجود است) توصیه می‌کنند تا هنگامی که قائم ظهور کند و به قرائت اهل بیت (علیهم السلام)، قرائت کنند!!!

وا عجباً چگونه منکر فقهای شیعه و علمایشان و بسیاری از بزرگان آنان نمی‌شوید! در حالی که از تحریف قرآن سخن می‌گویند و به آن تصریح می‌کنند و در این باره، بر اساس قواعد وضعی مانند مخالفت قرآن با نحو و مخالفت قرآن با آنچه که به عنوان قواعد بلاغت قرار دادند، به زعم و خیال خود، استناد می‌کنند؟!

شگفتا و شگفتی‌ام پایانی ندارد، چگونه شگفت زده نشوم در حالی که قرن‌ها پیش ما را از وقوع چنین حوادثی خبر داده‌اند، یا چگونه شگفت زده نشوم در حالی که ما را نسبت به گرفتار آمدن در چنین اموری بر حذر داشته‌اند!!!

چگونه شما و علماء و فقهایتان و تمام مسلمانان، قرائت‌های قرآنی نقل شده توسط اشخاص غیر معصوم (بلکه در ثقه بودن آنان و یا لا اقل در تعدادی از آنان خدشه وارد است) (۷۶) را می‌پذیرید در حالی که بین قرائت‌های آنان و مصحف‌های چاپ شده، اختلافات و کاستی و فزونی و تغییر کلمات و حرکات که از آنها ملزم به اختلاف در رسم و معنا و احکام و عقائد می‌شود، اما قرائت اهل بیت نبی خودتان را نمی‌پذیرید!!! در حالی که اطمینان و یقین دارید که طبق نص معروف رسول الله ﷺ نزد تمام مسلمانان، آنان علیهم السلام ثقل دومی هستند که هرگز از قرآن جدا نمی‌شوند.

[... و سبب آنها (قرائت‌های هفت‌گانه)، این است که: آنها بعد از آن که عثمان مردم را به یک مصحف جمع نمود - یعنی یک رسم الخط - و نه یک قرائت؛ زیرا در آن نه نقطه، و نه حرکات و نه همزه بود، و رسم الخط را به صورت‌های متعدد بنا بر تصور هر قاری خواندند و قرائت‌ها زیاد شدند، و در زمان امویان، حکومت اموی مردم را به قرائت قاریان معتبر نزد مردم و نزد سلطنت وحدت داد، و این که مصحف - با نقطه و حرکات و همزه‌ها - با قرائت‌های دیگری نوشته و قرائت شود را رد کردند و هفت قرائت را قبول نمودند و ما بقی را رد کردند، و تاریخ قرآن در دست است، پس با کتب و آنچه که نزد خودشان است، و آنچه در کتب تاریخ نگاشته شده است، بر آنها احتجاج کنید.

۷۶. [ترجمه قاریان هفت‌گانه همان‌گونه که شیخ علاء سالم خدا حفظش کند، آن را آورده است: (۱- عبد الله بن عامر: ... گمان می‌شد که او از "حمیر" باشد، و در نسبش اغماز می‌شد... در ۸ هجری متولد، و در سال ۱۱۸ درگذشت. ۲- عبد الله بن کثیر: .. فارسی الأصل، و حافظ ابو علاء الهمدانی گوید: او نزد ما مشهور و شناخته شده نیست، در مکه سال ۴۵ متولد و در سال ۱۲۰ درگذشت. ۳- عاصم کوفی: او فرزند ابی النجود است... عجللی گفت: .. و او عثمانی بود. در سال ۱۲۸ درگذشت. ۴- ابو عمرو بصری: ... گفته می‌شود او از سرزمین فارسیان بود... و در مسجد جامع اموی مشغول تعلیم مردم بود... در سال ۶۸ متولد و در سال ۱۵۴ درگذشت. ۵- حمزه کوفی: او فرزند حبیب بن عماره است... و سفیان ثوری گوید: حمزه از مردم در قرآن و واجبات پیشی گرفت... در سال ۸۰ متولد و در سال ۱۵۶ درگذشت. ۶- نافع مدنی: او نافع بن عبد الرحمن بن ابی نعیم است. ابن الجزری گوید: "اصل او از اصفهان (اصفهان) است، در سال ۱۶۹.. در وی احمد و یحیی اختلاف کردند، پس احمد گوید: او منکر الحدیث است، و یحیی گوید: ثقه است. ۷- کسایی: او علی بن حمزه بن عبد الله بن بھمن بن فیروز اسدی است، مولا و بزرگ آنان از فرزندان پارس است... ابو عبید در کتاب القراءات گوید: "کسایی قرائت‌ها را انتخاب می‌کرد، پس از قرائت حمزه مقداری برگزید و باقی را رها کرد. او رشید را آموزش داد، سپس فرزند وی امین را... در سال ۱۸۹ درگذشت)]. سید خوئی - البیان: ص ۱۲۶.

و همه قرائت‌های هفت‌گانه در زمان ائمه (علیهم‌السلام) شایع بود و با همه آن‌ها قرآن را می‌نوشتند و با همه آن‌ها قرائت می‌کردند، و فرموده سید (علیه السلام): همان‌طور که مردم می‌خوانند، بخوانید، یعنی: با قرائتی که مردم با آن می‌خوانند و آن هفت قرائت یا بیشتر است و یکی نیست، و تا امروز کسی که شناختی به قرائت‌های هفت‌گانه دارد با تمام آن‌ها قرائت می‌کند، مانند عبد الباسط، و او با قرائت‌های هفت‌گانه تلاوت می‌کند و هرگاه به کلمه‌ای که برای آن دو و یا سه قرائت باشد، برسد آن را بیش از یک بار و هر بار با یک قرائت تکرار می‌کند].^(۷۷) پایان فرمایشات سید (علیه السلام).

۴.۵. نمونه‌ای از نقص و فزونی، در مصحف‌های امروزی موجود و مقبول نزد مسلمانان:

بسیاری از مردم با متأسفانه (و ترجیحاً صاحب شبهه و سؤال از میان آنان) نمی‌دانند که قرائت‌ها و مصاحف چاپی مختلف از قرآن کریم چه در زمینه گفتار و چه در رسم الخط و چه در معانی، وجود دارند و در بین آن‌ها اختلافاتی است که از این اختلافات الزام به اختلاف در عقیده و در احکام می‌شود، بلکه بین برخی، فزونی و نقص در کلمات و حروف می‌باشد، که این امر در این‌جا، برای ما حائز اهمیت است. قرائت‌های مقبول نزد تمام مسلمین شیعه و سنی، حد اقل هفت قرائت است، بلکه علمای شیعه و سنی، بیش از هفت قرائت را قبول دارند. و در این‌جا یک مثال خواهم زد و هر کس خواهان توضیح و تفصیل بیشتر است به کتب قرائت‌ها و کتب تاریخ قرآن مراجعه کند:

مصحف منتشر شده در سرزمین‌های شرقی (همچون عراق و ایران) بیشتر بر اساس قرائت (حفص از عاصم) یکی از قرائت‌های هفت‌گانه می‌باشد و در آن آیه ۲۴ سوره‌ی حدید این‌چنین خوانده و نوشته می‌شود: ﴿الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾.^(۷۸)

در حالی که در دو قرائت نافع و ابن عمر همین آیه چاپ شده در (مصحف ورش) با نقص کلمه (هو) خوانده و نوشته می‌شود. این‌گونه: ﴿الَّذِينَ يَبْخُلُونَ وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبُخْلِ وَمَنْ

۷۷. کتاب همگام با بنده صالح، یکی از انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام).

۷۸. الحدید: ۲۴.

يَتَوَلَّ فَإِنَّ اللَّهَ الْعَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٧٩﴾.

بنا بر این، مصحف ورش چاپ و منتشر شده در مغرب عربی دارای نقص کلمه (هو) نسبت به مصحف حفص که اکثراً در شرق منتشر شده، می‌باشد!!! یا ممکن است امر را بر عکس کنی و بگویی که مصحف حفص یک کلمه (هو) در مقایسه با مصحف ورش، اضافه کرده است!!! پس کدام یک مصحف حقیقی است ورش یا حفص؟! و در کدام یک اضافه است و در کدام یک نقص؟!!

و کاستی‌ها و فزونی‌های بسیار و اختلافات متعددی است اما در صدد تبیین و آشکار ساختن آن‌ها نیستم و آن‌چه که ذکر شد، کفایت می‌کند. (برای توضیح بیشتر به کتاب (بر قرآن و قرائت اهل بیت (علیهم‌السلام) چه گذشت) جزء اول - نوشته شیخ علاء‌السالم مراجعه شود). اما اگر خواهان تفصیل بیشتری هستی به انتشارات انصار امام مهدی (علیه‌السلام) و حتی کتب علمای قرائت‌ها، چه اهل سنت یا شیعه مراجعه کن.

۵.۵. فتوای سیستانی و سید خامنه‌ای به جایز بودن قرائت قرآن با قرائت‌های مختلف:

• فتوای سیستانی:

این متن فتوای سیستانی به جایز بودن قرائت قرآن، نه فقط محصور و محدود به قرائت‌های هفت‌گانه، بلکه به قرائت به مطلق آن‌چه که موافق با راه و روش عربی باشد: (شایسته است که قرائت، طبق قرائت‌های متعارف هفت‌گانه باشد و هر چند که قرائت بر نهج عربی، قوی‌تر باشد و هر چند که با آن در حرکات مبنی و معرب مخالفت کند...^(۷۹)).

• فتوای سید خامنه‌ای به صحت قرائت قرآن مبنی بر روایاتی غیر از روایت حفص عن

عاصم:

متن خبر را همان‌گونه که شبکه جهانی اخبار قرآنی (ایکنا) در تهران در سایت خود در اینترنت، منتشر کرد، را نقل می‌کنم و در آن فتوای سید خامنه‌ای است درباره‌ی صحت قرائت، به غیر از قرائت حفص عن عاصم:

(سه شنبه ۲۸ / ژوئن / ۲۰۱۱، ساعت ۰۸:۴۲، شماره‌ی خیر: ۸۱۶۳۸۶ _ درس احکام فقهی حول قرآن کریم / دفتر مقام رهبری در پاسخ به ایکننا: قرائت قرآن به روایاتی غیر از روایت حفص عن عاصم صحیح است).

تهران _ ایکننا: دفتر مقام رهبری انقلاب اسلامی در ایران آیت الله العظمی سید علی خامنه‌ای، تلاوت قرآن کریم با روایاتی غیر از روایت حفص عن عاصم را جایز دانستند. و خیرگزاری جهانی قرآنی (ایکننا) افزود که این پاسخ در استفتای خیرگزاری ایکننا جهت آگاهی حول صحت تلاوت قرآن کریم توسط شیعه به روایاتی غیر از روایت حفص عن عاصم آمده است.

و موضوع اختلاف قرائت‌ها از موضوعاتی به حساب می‌آید که حول آن سؤالات متعددی بین قاریان قرآن کریم وجود دارد، از جمله این که آیا تلاوت قرآن کریم با این قرائت‌های مختلف از نظر شرعی، صحیح است.

و این متن استفتاء است: (و آیا تلاوت قاریان شیعه با روایاتی غیر از روایت حفص عن عاصم صحیح است؟).

و این پاسخ دفتر مقام معظم رهبری در ایران آیه الله العظمی سید علی خامنه‌ای به این استفتاء: **این امر صحیح است.**

http://ca.iqna.ir/ar/news_deail.php?ProdID=816386

۶. صیحه یا نداء (جواب س ۶):

گفتی: (برخی از پیروان شما می‌گویند ندای آسمانی به نام شما سر داده می‌شود آیا شما بر این عقیده‌اید یا نظرتان با آنها متفاوت است؟)

اگر قرآن می‌خواندید، حال خود و حال سید احمد الحسن (علیه السلام) را در آن می‌یافتید، و اگر به روایات اهل بیت (علیهم السلام) مطلع می‌شدید، در می‌یافتید که به خدا قسم قائمشان (علیهم السلام) و شیعه‌اش و آنچه که از دست شما خواهند کشید را، توصیف کرده‌اند.

ان شاء الله به این سؤال‌ها پاسخ خواهیم داد:

_ نداء یا صیحه در کجا به وقوع می‌پیوندد و منادی کیست؟

— چه کسی نداء را می شنود؟

— مضمون نداء چیست؟

— حکمت و فایده این نداء چیست؟

سپس به نتیجه می‌رسیم که: نداء در عالم رؤیا و مکاشفه، به نام مهدی اول می‌باشد. روایات بسیاری از ائمه علیهم‌السلام موجود است که بیان می‌کنند، نداء یا صیحه به اسم قائم علیه‌السلام می‌باشد، و هر کدام از استاد احمد خطاب خدا حفظش کند در کتاب خود (فصل الخطاب) و شیخ علاء السالم خدا حفظش کند، در کتاب خود (معرضان بر خلفاء الله) مفصل به این موضوع پرداخته‌اند، و ما تنها در این جا به ذکر برخی متون، به همراه بیانی خلاصه‌وار بر دلالت آن متون در چند نکته می‌پردازیم:

۱. ۶: نداء یا صیحه در کجا خواهد بود و منادی چه کسی است؟

• دو صیحه یا دو نداء:

دو صیحه و نداء هستند که با دعوت قائم علیه‌السلام همراه می‌باشند و آن دو صیحه جبرائیل و صیحه ابلیس، یا صیحه حق و صیحه باطلی که به دنبال آن می‌آید، پس بعد از هر صیحه حقی، صیحه باطلی وجود دارد، و همان‌گونه که مردم دعوت حق و دعوت کننده به حق را می‌شنوند، ناگزیر باید مورد امتحان قرار گیرند و از شیاطین جن و انس شبهاتی را بشنوند که به وسیله آن، خواهان پوشاندن حق و گمراه ساختن خلق از راه مستقیم می‌باشند.

• صیحه جبرائیل از آسمان است و صیحه ابلیس از زمین:

اهل بیت علیهم‌السلام با تمام حکمت مکان دو صیحه را جدا کردند، و آشکار ساختند که صیحه جبرائیل علیه‌السلام از آسمان و صیحه ابلیس (لع) از زمین است.

عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال: (ينادي مناد من السماء أول النهار... ثم ينادي إبليس في آخر النهار من الأرض).^(۸۰)

ابی عبد الله علیه‌السلام فرمودند: (در ابتدای روز، منادی از آسمان نداء می‌دهد... سپس ابلیس در

آخر روز از زمین نداء می دهد).

وعن أبي جعفر محمد بن علي (عليه السلام): (صوت من السماء وهو صوت جبرائيل [باسم صاحب هذا الأمر واسم أبيه]، والصوت الثاني من الأرض وهو صوت إبليس اللعين...^(۸۱)).
و ابی جعفر محمد بن علی (علیه السلام) می فرماید: (صوتی از آسمان و آن صوت جبرئیل (علیه السلام) می باشد (به اسم صاحب این امر و نام پدرش) و صدای دوم از زمین و آن صدای ابلیس ملعون می باشد...).

• شبهه‌ای و پاسخ به آن: آن آسمان، آسمان این زمین نمی تواند، باشد.

شاید کسی گوید: مقصود از آسمانی که صیحه جبرائیل از آن است، آسمان همین زمین می باشد، و همه اهل زمین صدا را می شنوند؟
پاسخ در چند نکته است:

- صدا در این عالم مادی، نیروی مکانیکی است که نیاز به ماده متراکم دارد تا از طریق امواج حامل آن، در آن ماده منتقل شود، و برای صوت امکان پذیر است در هر واسطه‌ای که تراکم کافی را دارا باشد، منتقل شود (صوت، تنها در هوا یا گازها منتقل نمی شود، بلکه در مایعات و جامدات نیز امکان انتقال دارد)، و واضح است که مقصود از صدای دوم در این جا، صدایی است که در هوا پخش می شود، نه صدایی که از آب صادر و در آن منتقل شود یا از ماده جامدی صادر و در آن منتقل شود، بلکه این موضوع از سوی اهل بیت (علیهم السلام) در روایات به صراحت بیان شده است:

عن أبي عبد الله (عليه السلام)، عن ابيه (عليه السلام) أنه قال: (... فيؤمن أهل الأرض إذا سمعوا الصوت من السماء... فإذا كان من الغد صعد إبليس في الهواء حتى يتواری عن أهل الأرض، ثم ينادي...^(۸۲)).

۸۱. کتاب الغیبه- الشیخ محمد بن ابراهیم النعمانی: ص ۲۵۴.

۸۲. کتاب الغیبه- الشیخ محمد بن ابراهیم النعمانی: ص ۲۶۱-۲۶۰.

امام صادق (علیه السلام) از پدرش (علیه السلام) نقل می‌فرماید که فرمودند: (... پس اهل زمین، اگر صدا را از آسمان بشنوند، ایمان می‌آورند... سپس فردای آن روز شیطان به هوا بالا می‌رود به طوری که از نظر مردم روی زمین ناپدید می‌شود آن‌گاه صدا می‌زند...).

بنا بر این، (صوت ابلیس) از زمین و در (جو) هوا می‌باشد، پس اگر صیحه جبرائیل (علیه السلام) مادی و در آسمان این عالم مادی می‌بود، در این حالت یا در لایه اطراف (جو) زمین است یا در فضای خارجی.

احتمال اول: اگر صیحه جبرائیل (علیه السلام) در هوا باشد، پس یعنی این که صیحه اولی نیز از زمین می‌باشد؛ زیرا هوا جزئی از آن است، و ابلیس نیز در جو بالا رفته تا این که از دیدگان اهل زمین ناپدید گردد!!! (... فردای آن روز شیطان به هوا بالا می‌رود به طوری که از نظر مردم روی زمین ناپدید می‌شود آن‌گاه صدا می‌زند...).

پس چرا اهل بیت (علیهم السلام) در روایات خویش بین دو صوت فرق نهاده‌اند؟! و حکمت این جدا سازی و فرق نهادن از سوی اهل بیت (علیهم السلام) چه بود، اگر هر دو صوت، از زمین و در هوا می‌بود؟!

و هر کس چنین گوید، سفاقت را به آنان (علیهم السلام) نسبت داده و آنان (علیهم السلام) مبرا هستند. و آنان حکیمان ناطق از سوی حکیم مطلق و تعالی می‌باشند و او از آن چه که ظالمان می‌گویند، منزّه و متعال است.

احتمال دوم: صدای جبرائیل (علیه السلام) یک صوت مادی، شنیداری و صادر از آسمان این عالم جسمانی است که خارج از جو قرار دارد، و خالی از لطف نیست که به تبیان عدم امکان پذیر بودن این امر، و لو به شکل مختصر پردازیم و بهانه‌های معاندین را از بین ببریم و توهم کسانی که نسبت به فیزیک صوت و قانون انتقال آن، جاهل‌اند را دفع کنیم.

می‌گوییم: فضای این آسمانی که در آن هستیم یا فضای خارجی (خارج از جو) نمی‌تواند امواج صوتی مکانیکی را انتقال دهد و آن به این خاطر است که به استثنای اجرام آسمانی، فضا علی‌رغم خلأ مطلق نبودن، دارای ماده متراکم به میزان کافی برای ایجاد لرزش سپس ایجاد ارتعاشاتی که نیروی مکانیکی را به شکل موج‌های صوتی به زمین منتقل کنند، نیست، و بر این اساس حتی از انفجارات بزرگی که در خورشید به وقوع می‌پیوندند، صدای قابل‌شمعی به

گوش نمی‌رسد، بلکه آنچه می‌رسد امواج الکترومغناطیس است؛ زیرا این امواج به حامل خارجی انرژی، نیاز ندارند.

بنا بر این، برای این که صوتی از آسمان در زمین شنیده شود، ناگزیر آن صوت باید در هوا باشد، و بیان غیر ممکن بودن صیحه جبرئیل (علیه السلام) در هوا گذشت؛ زیرا این به معنی این است که آن (صیحه جبرئیل (علیه السلام)) نیز از زمین خواهد بود، پس در این صورت این به معنی این خواهد بود که هم صیحه جبرئیل (علیه السلام) و هم صیحه ابلیس (لع) هر دو در هوا خواهند بود.

و در نتیجه: پس مراد از آسمانی که صیحه جبرئیل در آن به وقوع می‌پیوندد، آسمان این زمین نمی‌تواند باشد و در نتیجه، صوت یا صدا، صدایی مادی نیست.

و این همان فرموده سید احمد الحسن (علیه السلام) است: (اگر صیحه جبرئیل در آسمان این زمین بود، هر دو صیحه از زمین و در جو حاصل می‌شدند) که موافق و محکم به قول پدران بزرگوارش (علیه السلام) است. (۸۳)

۶.۲. چه کسی صیحه را می‌شنود و آیا همه آن را می‌شنوند؟

۶.۲.۱. این آسمان که آسمان این زمین نیست، کدام آسمان است؟

- جبرئیل (علیه السلام) فرشته است و او یک روح می‌باشد و جسدی مادی نیست و عالم جبرئیل (علیه السلام)، عالم ملکوت است. پس صیحه یا نداء در عالم ملکوت اتفاق می‌افتد و به عبارت دیگر یک صدای ملکوتی بوده و جنبه مادی ندارد. پس کسانی که صوت ملکوتی را می‌شنوند یا بهتر است بگوییم (صدای ملکوتی را درک می‌کنند) کسانی هستند که وجودی در ارواح، ملائکه و ارواح بنی آدم، دارند. (۸۴)

- اما آنچه که برای ما اهمیت دارد، درک کردن این صوت ملکوتی توسط انسان است، حال این که در این عالم جسمانی و ماده حضور دارد. و هر آنچه که روح انسان از عالم

۸۳. فصل الخطاب - احمد خطاب: ج ۱ ص ۸۰، از انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام).

۸۴. [زیرا هر انسانی روح یا نفسش در ملکوت، حقیقتش است. (به آنچه سید احمد الحسن (علیه السلام) در باره آسمان‌ها و عوالم در کتب مختلف خویش مانند متشابهات، جواب‌های روشنگرانه، گزیده‌ای از تفسیر فاتحه و غیره مراجعه کنید)].

ملکوت درک می‌کند، به آن در این عالم ماده و جسمانی توجه نمی‌کند، یا آن را نمی‌فهمد، بلکه اکثر مردم از آن غافل هستند؛ زیرا آنان به وسیله جسد مادی و حجاب ماده که در آن غوطه‌ور هستند، محجوب (در ورای حجاب ماده و جسم مادی خود) هستند.

آری، هر کس روحش با عالم ملکوت درآویخته باشد، نسبت به این صوت و ندای ملکوتی غافل نیست و در ملکوت می‌شنود، جسد مادی‌اش مانع و سد راه او نمی‌شود، همان‌گونه که امام علی (علیه السلام) این‌گونه بودند، در کوفه راه می‌رفتند و با ارواح سخن می‌گفتند. پس کسی که این‌گونه باشد، صیحه جبرئیل (علیه السلام) را به صورت مستقیم درک خواهد کرد و هم‌چنین ممکن است او، از خلال مکاشفه یا رؤیای صادقه‌ای که دارای چیزی است که بر صدقش و وجودش از عالم ملکوت دلالت می‌کند، هم‌چون محتوی بودن آن به کلمات الله و معصومین (علیهم السلام) که شیطان به شکل آنان در نمی‌آید، آن را درک کند.

سید احمد الحسن (علیه السلام) فرمودند: [همان‌گونه که در روایات واضح است، جبرئیل (علیه السلام) در آسمان یعنی در عالم ملکوت نداء می‌دهد... صیحه از آن جبرئیل (علیه السلام) می‌باشد و جبرئیل فرشته است، پس صیحه او در عالم خودش یعنی عالم ملکوت رخ می‌دهد. او به فرشته موکل به امر رؤیا نداء می‌دهد و آن فرشته به ملائکه موکل به امر رؤیا که تابع خودش‌اند، و گوش به فرمان او هستند و رؤیایها را به مردم نشان می‌دهند، نداء می‌دهد، و هم‌چنین جبرئیل (علیه السلام) در آسمان صیحه می‌زند، پس همه ارواح می‌شنوند]. (۸۵)

۶.۲.۲. شبهه‌ای و پاسخ به آن: آیا هر انسانی این صدا را خواهد شنید؟

احتمالاً برخی از معاندین و جاهلان نسبت به حقیقت امر گفته‌اند که: تسلیم شدیم (قبول کردیم) که صیحه در عالم ملکوت است، ولی طبق روایات، باید حتماً همه مردم آن را بشنوند. پاسخ به شبهه در چند نکته:

۲.۶.۲.۲. دلیلی مبنی بر این که هر کسی نداء را خواهد شنید، وجود ندارد، بلکه دلیل بر

خلاف آن است.

دلیلی وجود ندارد که صیحه یا صوت را تمام اشخاصی که در این عالم مادی هستند، می شنوند و درک می کنند، بلکه دلیل، خلاف آن را نشان می دهد و آن هنگامی بود که ذکر کردیم، که صیحه در عالم ملکوت رخ می دهد و صدا در آن مادی نبوده و در هوا منتقل نمی شود، و قوانین این عالم مادی بر آن سیطره ندارند و برای این که آن صدای ملکوتی به زمین برسد، باید ارواح مردم از عالم ملکوت دریافت کننده باشند، یا به صورت مستقیم یا به وسیله ارسال ملائکه و نازل کردن آن بر مردم.

و خداوند می فرماید: ﴿قُلْ لَوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَسُولًا﴾^(۸۶) (بگو اگر در روی زمین فرشتگانی بودند که با اطمینان راه می رفتند البته بر آنان [نیز] فرشته‌ای را به عنوان رسول از آسمان نازل می کردیم)، یعنی ملائکه که موجودات مقدسی هستند، نازل نمی شوند مگر بر نفوس مقدس و طاهر و اگر بر غیر این نفوس نازل شوند، معمولاً با عذاب و صیحه نازل می شوند، در این جا (نزول ملائکه) برای تبلیغ رسالت و برای دعوت به قائم (علیه السلام) و شناساندن ایشان و حق وی است، نه صیحه عذاب.^(۸۷) پس هر کس بدون دلیل، به این گفته متمسک شود، او بی شک فقط عناد می ورزد و حق و حقیقت را خواهان نیست، به کلام وی اعتناء نمی شود و هیچ ارزش علمی برای کلام او نخواهد بود.

۲.۶.۲.۲. دلیل عقلی بر غیر ممکن بودن شنیدن نداء توسط هر فرد.

گذشت، و بیان کردیم که صیحه، صدا مادی نمی باشد، پس چگونه صدای عادی باشد، در حالی که نیازمند انتقال در جو بوده تا مجموعه‌ای از مردم، آن را از خلال جو بشنوند، چه برسد به این که هر فردی بر روی کره زمین آن را بشنود، پس این امر مستوجب معجزه‌ای است که

۸۶. الإسراء: ۹۵.

۸۷. [به تفسیر آیه کریمه توسط سید احمد الحسن (علیه السلام) در کتاب متشابهات ج ۳، سؤال شماره ۱۰۳، مراجعه شود].

حد اقل سه قانون فیزیکی، را نقض کند:

(الف) ارتعاشات صوتی بدون داشتن منبع جسمی مادی.

(ب) انتشار صدای مادی در تمام جو زمین.

(ج) تغییر امواج صوتی طبق خصوصیات هوای شخص شنونده با توجه به لغت و زبان وی.

و این یعنی معجزه شکننده و قاهر که اگر اتفاق بیفتند، مجالی برای شک و تردید در آن و هم‌چنین مجالی برای امتحان و آزمودن خلق با صیحه دوم که از زمین بر می‌خیزد، باقی نمی‌ماند. پس برای آن که امتحانی وجود داشته باشد، باید ابلیس (لع) به ماندی آن صیحه، نداء دهد تا صیحه وی منثنی برای شک و تردید باشد و مجالی برای امتحان باقی بماند همان‌گونه که روایات بیان کرده‌اند، و آیا کسی می‌گوید که خداوند متعال بر دست ابلیس معجزه‌ی مقهور کننده‌ای انجام می‌دهد، در حالی که او به سوی باطل دعوت می‌کند؟! بنا بر این، عقلاً ناممکن است که هر شخصی در زمین، صیحه جبرئیل (علیه السلام) را بشنود.

۳.۶.۲.۲. روایات و متونی که الفاظش عامه است، قطعی الدلاله بر مقصود بودن عمومیتی

که همه را فرا گیرد، نمی‌باشد.

کسی که به آنچه در روایات اهل بیت (علیهم السلام) وارد شده متمسک شود، مانند این فرموده ایشان (علیهم السلام): (پس اهل زمین همه به ندای اول، ایمان می‌آورند) یا (هر قوم، آن را با زبان خود می‌شنود). [از زراره نقل است که گفت: (به امام صادق (علیه السلام) عرض کردم: ندای حق؟ فرمود: به خدا سوگند، تا حدی که هر قومی آن را با زبان خود بشنوند)^(۸۸)،] و خواهان برداشت عمومیتی که همه را فرا گیرد، از آن باشد، مانند کسی است که در صدد پوشاندن خورشید با پرده‌ای است، بدین سبب که عمومیتی که همه را فرا گیرد دارای لفظ مختصی نمی‌باشد، یعنی الفاظ و کلمات عمومیت همه، محتمل بر اختصاص است، و دلیل آن از قرآن و کلام خدا و کلام ائمه (علیهم السلام) و از کلام اهل لغت و کلام بزرگان فقهای شیعه می‌باشد.

و خداوند می فرماید: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾^(۸۹) (ای فرزندان اسرائیل از نعمت‌هایی که بر شما ارزانی داشتم و [از] این که من شما را بر جهانیان برتری دادم یاد کنید). پس خطاب در ظاهر، عام است، اما مراد از آن خاص می باشد و بنی اسرائیل فرزندان یعقوب (علیه السلام) هستند و آنان اسباط می باشند و برتری شان بر عالمیان زمان خود، به سبب اموری است که به آنان اختصاص داده شده است، اما در غیر از این (مقام)، مقصود از اسباط، اوصیاء (علیهم السلام) و عاقلانه نیست که کافری از آنان (بنی اسرائیل) بر عالمیان برتری یابد، بلکه حتی اوصیاء از فرزند یعقوب نبی (علیه السلام) بر آل محمد (علیهم السلام) برتری ندارند. و خداوند می فرماید: ﴿إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ﴾^(۹۰) (من [آنجا] زنی را یافتیم که بر آنها سلطنت می کرد و از هر چیزی به او داده شده بود و تختی بزرگ داشت). مقصود خدای سبحان، بلقیس بوده و او با وجود این همه، هرگز از اشیاء بسیاری که خداوند به وسیله آنها، مردان را بر زنان برتری داده، به او بخشیده نشده بود.

و خداوند می فرماید: ﴿... رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ أَلِيمٌ * تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا...﴾^(۹۱) (... بادی است که در آن عذابی پر درد [هفته] است * همه چیز را به دستور پروردگارش بنیان کن می کند...)، و بادهای اشیای بسیاری را باقی گذارد و ویران نکرد. و می فرماید: ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَعَثَةٌ فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ﴾^(۹۲) (پس چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند درهای هر چیزی را بر آنان گشودیم تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند شاد گردیدند ناگهان [گریبان] آنان را گرفتیم و یکباره نومید شدند)، و مقصود خداوند، دولتشان در دنیا و آنچه که برای آنان قرار داده، می باشد و اکیداً آن همه چیز نیست.

و آیات در این باب بسیارند و اما کلام اهل بیت (علیهم السلام) نیز دارای کلام محکم و متشابه بوده

۸۹. البقرة: ۴۷.

۹۰. النمل: ۲۳.

۹۱. الأحقاف: ۲۵-۲۴.

۹۲. الأنعام: ۴۴.

و کلام عامی که منظور از آن خاص بوده و کلام خاصی که منظور از آن عمومیت است. و به همین ترتیب، همانند کلام خداوند سبحان و متعال.

و روایات بسیار زیادند، از جمله:

روی العلامة المجلسي في بحار الأنوار: عن الإمام الصادق (عليه السلام) أنه قال: وسألوه (اي أمير المؤمنين (عليه السلام)) صلوات الله عليه عن الخاص والعام في كتاب الله تعالى فقال: ان من كتاب الله آيات لفظها الخصوص والعموم، ومنه آيات لفظها لفظ الخاص ومعناه عام، ومن ذلك لفظ عام يريد به الله تعالى العموم وكذلك الخاص أيضاً. فأما ما ظاهره العموم ومعناه الخصوص فقوله عز وجل: ﴿يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَأَنِّي فَضَّلْتُكُمْ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾. (۹۳) فهذا اللفظ يحتمل العموم ومعناها لخصوص؛ لأنه تعالى إنما فضلهم على عالم أزمانهم بأشياء خصهم بها، مثل المن والسلوى، والعيون التي فجرها لهم من الحجر، وأشباه ذلك، ومثله قوله تعالى: ﴿إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾. (۹۴). أراد الله تعالى أنه فضلهم على عالمي زمانهم، وكقوله تعالى: ﴿وَأُوْتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ﴾. (۹۵) يعني سبحانه بلقىس وهي مع هذا لم تؤت أشياء كثيرة مما فضل الله تعالى به الرجال على النساء، ومثل قوله تعالى: ﴿تُدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا﴾. (۹۶) يعني الريح وقد تركت أشياء كثيرة لم تدمرها. ومثل قوله عز وجل: ﴿ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ﴾. (۹۷) أراد سبحانه بعض الناس... (۹۸).

علامه مجلسی در بحار الأنوار روایت می‌کند: از امام صادق (عليه السلام) فرمود: (و از وی (یعنی) امیر مؤمنان (عليه السلام)) که درود خداوند بر او باد، درباره خاص و عام در کتاب خدا، پرسیدند. فرمود: بی شک در کتاب خدا آیاتی وجود دارند که لفظشان خاص و عام است، و در آن آیاتی که لفظشان، لفظ خاص است و معنی آن عام است، و از آن جمله، لفظی عام که مقصود

۹۳. البقرة: ۴۷.

۹۴. آل عمران: ۲۳.

۹۵. النمل: ۲۳.

۹۶. الأحقاف: ۲۴-۲۵.

۹۷. البقرة: ۱۹۹.

۹۸. بحار الأنوار: ج ۹۰ ص ۲۳.

خداوند متعال از آن عمومیت و نیز اختصاص است. و اما آنچه ظاهرش عام و معنی‌اش اختصاص است، فرموده عز و جل است: (ای فرزندان اسرائیل از نعمت‌هایی که بر شما ارزانی داشتم و [از] این که من شما را بر جهانیان برتری دادم یاد کنید). پس این لفظ محتمل بر عموم است و معنی آن خاص؛ زیرا خداوند متعال بی‌شک آنان را بر عالمیان زمان خود با اشیائی که به آنان اختصاص داد، برتری داد، از جمله "من" و "سلوی" و چشمه‌هایی که از دل سنگ برای آنان جاری ساخت، و امثال این، و همانند این فرموده خداوند متعال: (به حقیقت خدا آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان برگزید). مقصود خداوند این است که آنها بر جهانیان زمان خودشان برتری داد، و همانند این گفته خدای متعال: (و از هر چیزی که او داده شده بود و تختی بزرگ داشت). مقصود خدای سبحان، بلقیس بوده و او با وجود این همه، هرگز از اشیاء بسیاری که خداوند به وسیله آنها، مردان را بر زنان برتری داده، به او بخشیده نشده بود، و مثل این قول خداوند متعال: (همه چیز را به دستور پروردگارش بنیان کن می‌کند...) یعنی باد و بادهای اشیای بسیاری را باقی گذارد و ویران نکرد. و مثل این قول خداوند عز و جل: (بعد از آن به طریقی که همه مردم باز می‌گردند، رجوع کنید)، مقصود خداوند بعضی از مردم بود...).

وفي تفسير علي بن ابراهيم عن أبي حمزة، قال: (سألت أبا جعفر (عليه السلام) عن قول الله: ﴿فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ﴾، (يعني فلما تركوا ولاية علي بن أبي طالب (عليه السلام) وقد أمروا به ﴿فَتَحْنًا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ﴾، (يعني دولتهم في الدنيا وما بسط لهم فيها...)).^(۹۹)

در تفسیر علی بن ابراهیم از ابی حمزه، که گفت: (از ابا جعفر (علیه السلام) درباره قول خداوند پرسیدم: (پس هنگامی که آنچه را که به آنان تذکر داده شده بود، فراموش کردند)، یعنی هنگامی که ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) را رها ساختند و در حالی که به (اطاعت) ایشان امر شده بودند. (درب‌های همه چیز را بر آنان گشودیم)، یعنی دولت آنان در دنیا و آنچه در آن برای آنان فراخ گشته بود...).

و روایات با این مضمون بسیارند؛ در صورت تمایل به کتب تفسیر و حدیث مراجعه شود.

و اما گفته‌های علماء و فقهاء:

از باب مثال، نه بر شمردن همه، می‌توان به گفته‌های شیخ مفید در "الفصول المختارة"^(۱۰۰)، و هم‌چنین به "التذکرة بأصول الفقه"^(۱۰۱) و به گفته‌های سید مرتضی در کتاب "الذریعة"^(۱۰۲) و گفته‌های شیخ طوسی^(۱۰۳) مراجعه کرد.

۴.۶.۲.۲. توجیه نصوص دال بر عمومیت:

اگر کوتاه آمده و گفتیم، الفاظ در روایات وارده از ائمه (علیهم‌السلام) مانند این فرموده ایشان: (همه اهل زمین) یا (هر قوم با زبان خودش) به معنای عمومیتی است که شامل همه می‌شود، ولی

۱۰۰. (... عمومیت نزد ما صیغه‌ای ندارد...). الفصول المختارة - الشيخ المفید: ۱۵۲.

۱۰۱. (... و هر لفظی در صیغه جمع سودمند است بدون در نظر گرفتن جنسیت و ترکیب آن، در حقیقت در بردارنده یک مفهوم عام است. علاوه بر آن، به خصوص همانند فرموده خداوند عز و جل است: "فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ"، "درب‌های همه چیز را بر آنان گشودیم) (در بردارنده یک مفهوم عام است)، اما هرگز درب‌های بهشت و درب‌های دوزخ را به روی آنان نگشوده است. و می‌فرماید: "ثُمَّ اجْعَلْ عَلَى كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا"، "سپس بر هر کوه، قطعه‌ای از آنان را قرار ده"، در حالی که خداوند به بعضی کوه‌ها اشاره کرده (و نه تمام کوه‌های عالم). و مانند گفته کسی که بگوید: (فلان کس به همراه عجیب و غریبی تمام (با تمام عجائب و غرائب دنیا) به سوی ما آمد. و مثل‌ها در این زمینه، بسیارند و لفظ "کل" در عبارات مذکور، به عنوان لفظ عام به کار می‌رود و از لحاظ دیگر به سبب ناتوانی در حمل کل محتوا، به صورت خاص به کار می‌رود).

۱۰۲. (فصلی در ذکر دلالت و یاد آوری بر این‌که: عموم مستغرق، لفظ خصوصی ندارد و مشترک بودن الفاظی که در آن ادعای استغراق می‌شود طبق نظر کسانی که آن را این چنین تلفظ می‌کنند، ادعای می‌کنند که آن برای استغراق می‌باشد که گاهی اوقات در مورد خاص به کار می‌رود و گاهی در مورد عام. آیا نمی‌بینید شخصی که می‌گوید: کسی که به خانه‌ی من وارد شود، به او اهانت می‌کنم یا او را گرامی می‌دارم. مقصودش چیزی جز اشخاص خاص نمی‌باشد و هرگاه خواهان عمومیت بخشیدن به آن باشد و بگوید: با علماء دیدار کردم و قصد (رفتن) شرفاً را کردم. و در حالی که، گاهی قصد ذکر عموم را دارد و گاهی قصد ذکر خصوص. و این امر، در آنچه که مثلش خلاف واقع نگردد، به صورت ضرورت آشکار است. و آنچه که در استفاده الفاظ در دو چیز آشکار می‌گردد، وجه مشترک در بینشان و قرار داده شدن برای آنهاست، جز این‌که با ما موافقت داشته و یک دلیل قطعی و یقینی به ما بدهد مبنی بر این‌که آنان در استفاده و استعمال یکی از آن دو مجاز هستند و این جمله به اشتراک این الفاظ، خاتمه می‌دهد. و احتمال آن، جنبه‌ی عمومی و خصوصی است که بر آن اعتماد کردیم). ذریعة اصول الفقه سید مرتضی ج ۱ ص ۲۰۲-۲۰۱.

۱۰۳. (... (لفظ) عموم، بر مذهب بسیاری از اصحاب ما، صیغه‌ای ندارد...). اقتصاد - شیخ طوسی: ص ۱۲۸.

نمی‌توان به قطع و یقین رسید که هر شخصی در زمین، صدا را از "آسمان" می‌شنود و آن با ارائه یک فهم (برداشت) امکان‌پذیر، اثبات می‌شود و این فهمی (برداشتی) که تقدیم خواهیم کرد _ که از باب تَنْزُل (کوتاه آمدن) می‌باشد _ بسیار قابل قبول است و ممکن است از خلال آن، بین آن و آنچه که با دلیل ثابت کردیم، جمع صورت گیرد.

و آن بر این نحو می‌باشد:

هر انسانی دارای نفس و روح می‌باشد؛ پس برای او در عالم ملکوت، وجود و هستی است و در نتیجه هر انسانی در عالم ملکوت، صحیه را می‌شنود به عبارت دیگر روح او صحیه را می‌شنود؛ اما هر کسی که روح او، صحیه را در عالم ملکوت شنیده باشد، در این عالم جسمانی و مادی، آن را به خاطر نخواهد آورد؛ بلکه اغلب مردم نسبت به آنچه که می‌شنوند، غافل‌اند؛ و مثال آن در قرآن موجود است، خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾^(۱۰۴) (و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستم گفتند چرا گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگویید ما از این [امر] غافل بودیم).^(۱۰۵)

و خداوند می‌فرماید: ﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ﴾^(۱۰۶) (خدا را فراموش کردند و او [نیز]

آنان را دچار خودفراموشی کرد).

پس درک نفس یا روح، حقیقتی است در عالم ملکوت که الزاماً درک انسان در عالم جسمانی در حالی که وی به وسیله جسد خود محجوب است، نسبت به آن حقائقی که در ملکوت مشاهده کرده را، موجب نمی‌شود. و در کل آنچه که قصد بیان آن را داشتیم، فهم صحیحی _ لا اقل قابل قبول _ برای جمع بین روایات بود؛ آن هم بعد از این که به این موضع کوتاه آمدیم که مقصود از روایات، شنیدن صحیه جبرئیل (علیه السلام)، که در ملکوت می‌باشد، توسط همه مردم است.

۱۰۴. الأعراف: ۱۷۵.

۱۰۵. [به تفسیر آیه توسط سید احمد الحسن (علیه السلام) در متشابهات ج ۲ سؤال شماره ۶۳، مراجعه شود].

۱۰۶. الحشر: ۱۹.

۵.۶.۲.۲. روایتی که دارای بیانی است مبنی بر: شنیدن صدا در زمین، جنبه عمومیت

ندارد.

هر چند در آنچه قبلاً تقدیم شد، برای حق طلب، کفایت می‌کند؛ اما مشکلی نخواهد بود، اگر به امر دیگری اشاره کنیم، و آن امر مهم و گران‌بهاء، از آل محمد (علیهم‌السلام) که قبلاً نقل کردیم، بسیار واضح و آشکار است، آن هنگام که امام صادق (علیه‌السلام) فرموده پدر خویش (علیه‌السلام) را ذکر کرد: (... پس اهل زمین ایمان می‌آورند، اگر که صدا را از آسمان بشنوند،...) (۱۰۷)

به فرموده حضرت (علیه‌السلام) توجه کنید: (اگر که صدا را از آسمان بشنوند)، پس ایمان، مشروط به شنیدن صدا از آسمان می‌باشد و اگر قرار بود همه اهل زمین آن صیحه را بشنوند، حضرت می‌فرمود: (... هنگامی که صدا را بشنوند ...)، یا می‌فرمود: (... در حین شنیدن صدا...)!!!

۶.۶.۲.۲. مسک ختام و فصل خطاب

سید احمد الحسن (علیه‌السلام) فرمودند: [آن هنگام که ابن ملجم، بر علی (علیه‌السلام) ضربتی وارد ساخت، همه مردم صیحه جبرئیل را نشنیدند و اگر همه مردم می‌شنیدند، همه آن را نقل می‌کردند؛ پس اگر در این عالم ماده می‌بود، همه مردم آن را می‌شنیدند، چه چیز مانع شنیدن این صدا می‌شد، اگر در این عالم ماده به وقوع می‌پیوست، و آن صیحه، مانند صیحه جبرئیل در زمان ظهور موعود می‌باشد]. (۱۰۸)

به عبارت دیگر این صدا نمی‌تواند جنبه مادی داشته باشد؛ حتی اگر فرض کنیم که مثلاً شنیدن آن محصور به یک مکان معین است؛ زیرا به محض این که یک شخص در یک مکان، آن صدای مادی را بشنود، لاجرم همه موجودین در آن مکان نیز صدا را می‌شنوند؛ کما این که این حالت و طبیعت همه صداهای مادی می‌باشد.

۱۰۷. الغیبة للشیخ النعمانی: ۲۶۱-۲۶۰.

۱۰۸. فصل الخطاب - احمد خطاب: ج ۱ ص ۸۰، کتابی از انتشارات انصار امام مهدی (علیه‌السلام).

۶.۳. شبهه‌ای و پاسخ به آن: چگونه نداء، علامت و حجت باشد در حالی که هر شخصی

آن را نمی‌شنود؟

*شبهه: اگر هر کسی صدا و نداء را نشنود، پس چگونه می‌تواند نشانه‌ای برای ظهور مهدی (علیه السلام) باشد و دلیل بر حجیتش چیست؟!

پاسخ به شبهه: کافی است عده‌ای که عقلاً هم دست شدن آن‌ها بر کذب محال باشد، آن را بشنوند و برای مردم نقل کنند؛ اگر روایت اشخاص مختلف با زبان مختلف و از دیار مختلف که به پیشینه عقائد مختلفی منتسب هستند متواتر گردد، و بر این روایت اتفاق نظر یابند که نداء و صیحه‌ای را شنیدند که به اسم یک مرد و اسم پدرش می‌باشد و او صاحب امر یا قائم یا مهدی یا امیر است، حجیت نداء و صیحه اثبات شود و این چنین مقصود و مُراد از روایات اهل بیت (علیهم السلام) نیز تحقق یابد.

و برای توضیح بیشتر می‌گوییم: اگر تعدادی از اشخاص در یک زمان تقریباً واحد که اصلاً بیش از این سابقه نداشته است که با هم ملاقات داشته باشند و از دیار مختلفی که هزاران کیلومتر با یکدیگر فاصله دارند و دارای زبان‌های مختلفی هستند، مثلاً یکی از آن‌ها عربی از عراق و دومی عربی از مصر و سومی فارسی زبان و چهارمی ترک و هم‌چنین آمریکایی و فرانسوی و آلمانی و اسپانیایی و سوئدی و روس با ادیان و عقائد مختلف یهودی و مسیحی و شیعی و سنی و وهابی به تو خبر دهند که هر کدام از آنان، رؤیایی دیده که در آن قرآن یا ملائکه یا انبیاء و ائمه (علیهم السلام) حضور داشتند و به آنان از وجود مردی به اسم فلان فرزند فلان خبر می‌دادند که او صاحب حق است؛ پس به قطع و یقین این ندائی ملکوتی بوده که این اشخاص شنیده‌اند.

سپس هر کدام از آنان این اخبار را برای اقوام خود و مردم هم زبان خود نقل کردند، و این چنین هر مردمی با زبان خود این موضوع را نقل کردند و روایات دیگری از اشخاص دیگر این امر را تأیید کردند تا تعداد به ده‌ها نفر رسید، سپس امر این‌گونه ادامه یافت و آوازه و شهرت آنان در جای جای کره زمین منتشر شد. سپس اگر روایتشان را بر نصوص صحیح عرضه بداری و آن را موافق با آن‌ها بیابی؛ پس حتماً این ندائی ملکوتی برای تمام عالم و هر قوم

با زبان خودش می‌باشد، و کسی که به رؤیا و مکاشفه و عالم غیب ایمان دارد، اگر که آن صدا را بشنود، به آن ایمان می‌آورد. [در واقع این امر در دعوت قائم آل محمد (علیه السلام)، مهدی اول، سید احمد الحسن (علیه السلام) محقق گشت و هزاران رؤیا و مکاشفه را صدها شخص با جنسیت و زبان و کشورهای مختلف روایت می‌کنند که همگی شهادت می‌دهند که **احمد الحسن (علیه السلام)** فرزند امام مهدی (علیه السلام) است و وی حق است!!!].

۶.۴. مضمون صحیح آسمانی این است: اسم قائم و اسم پدرش و کنیه او.

اکنون که منشأ صحیح و این که کجاست و چگونه است بیان شد، پاسخ به سؤال استنکاری شما امکان‌پذیر است؛ و کافی است روایات مقدس ایشان (علیهم السلام) را طلب به سخن گفتن کنیم، تا بدانیم که مقصود از صحیح شناساندن صاحب امر و قائم (علیه السلام) از طریق شناساندن وی به اسم خود و اسم پدرش است و در نتیجه می‌توان فهمید که مقصود، شخصی است که امرش از مردم مخفی است و درباره وی اعلان نشده است، و این حالت درباره امام مهدی محمد بن حسن عسگری (علیه السلام) - جاثمان به فدای او - این گونه نیست. (۱۰۹)

و این برخی از روایات هستند که این قائم (مورد نظر) و صاحب امر را توصیف می‌کنند، که برای شناساندن وی به اسم او و اسم پدرش، نداء داده می‌شود:

عن أبي عبد الله (عليه السلام) أنه قال: (أما إن النداء من السماء باسم القائم في كتاب الله ليبين. فقلت: فأين هو أصلحك الله؟ فقال: في "طسم تلك آيات الكتاب المبين"، قوله: "إن نشأ نزل عليهم من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعين". قال: إذا سمعوا الصوت أصبحوا وكأنا على رؤوسهم الطير). (۱۱۰)

فضیل بن محمد از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده که آن حضرت فرمود: (بدانید آن نداء که از آسمان به نام قائم است در کتاب خدا بسیار روشن است، عرض کردم: آن در کجا است خداوند حال شما را اصلاح فرماید؟ فرمود: در "طسم تلك آيات الكتاب المبين" که (خداوند) می‌فرماید: "اگر بخواهیم نشانه‌ای از آسمان بر ایشان فرو فرستیم تا گردن‌های ایشان برای آن

۱۰۹. (به امام مهدی (علیه السلام) به صراحت سخن گفته شده و امر ایشان آشکار است، ویراستار).

۱۱۰. الغيبة- النعماني: ص ۲۷۱.

خاضع و ذلیل گردد" آن حضرت فرمود: هنگامی که صدا را بشنوند هم چون کسانی که پرده بر سرشان نشسته باشد بی حرکت بمانند).

عن أبي عبد الله (عليه السلام) أنه قال: (ينادي باسم القائم، فيؤتى وهو خلف المقام فيقال له: قد نودي باسمك فما تنتظر؟ ثم يؤخذ بيده فيبايع).^(۱۱۱)

ابی عبد الله (امام صادق (علیه السلام) فرمودند: (قائم را به نام بخوانند و در پشت مقام به خدمتش برسند و عرض کنند: نام شما اعلام شده است منتظر چه هستید؟ سپس دستش را می گیرند و بیعتش می کنند).

عن أبي جعفر (عليه السلام) أنه قال: (إنَّ المنادي ينادي: إنَّ المهدي [من آل محمد] فلان بن فلان باسمه واسم أبيه، فينادي الشيطان: "إن فلانا وشيعته على الحق - يعني رجلا من بني أمية -").^(۱۱۲)

ابو جعفر، امام باقر (علیه السلام) فرمود: (آن نداء دهنده چنین نداء خواهد داد: (مهدی [از آل محمد] فلانی فرزند فلانی است؛ بنام خودش و نام پدرش، پس شیطان هم نداء خواهد داد که (فلانی و پیروانش بر حقاند- و مقصودش مردی از بنی امیه باشد).

عن زرارة بن أعين، قال: (سمعت أبا عبد الله (عليه السلام) يقول: ينادي مناد من السماء: "إنَّ فلاناً هو الأمير"، وينادي مناد: "إنَّ علياً وشيعته هم الفائزون". قلت: فمن يقاتل المهدي بعد هذا؟ فقال: إنَّ الشيطان ينادي: إنَّ فلاناً وشيعته هم الفائزون لرجل من بني أمية. قلت: فمن يعرف الصادق من الكاذب؟ قال: يعرفه الذين كانوا يروون حديثنا ويقولون إنه يكون قبل أن يكون، ويعلمون أنهم هم المحقون الصادقون).^(۱۱۳)

شنیدم ابا عبد الله امام صادق (علیه السلام) می فرمود: (نداء دهنده‌ای از آسمان نداء خواهد داد که فقط فلانی امیر است. و آواز دهنده دیگری آواز دهد که فقط علی و شیعیانش پیروزند. عرض کردم: پس از این آواز چه کسی با مهدی می جنگد، فرمود: شیطان آواز می دهد که فلانی و

۱۱۱. همان.

۱۱۲. کتاب الغيبة- النعماني: ص ۲۷۲.

۱۱۳. همان.

شیعیانش پیروزند - از برای مردی از بنی امیه). عرض کردم: چه کسی می‌تواند راست‌گو را از دروغ‌گو بشناسد؟ فرمود: کسانی آن را می‌شناسند که حدیث ما را روایت می‌کنند و قائل به وقوع آن هستند پیش از آن‌که واقع شود و می‌دانند که بر حق و راست‌گو هستند).

عن أبي عبد الله (عليه السلام) إنه قال: (إنه ينادي باسم صاحب هذا الأمر مناد من السماء: ألا إن الأمر لفلان بن فلان ففي م: القتال؟). (۱۱۴)

ابی عبد الله (علیه السلام) فرمودند: (منادی) از آسمان به نام صاحب این امر نداء می‌دهد، آگاه باشید که امر از آن فلان فرزند فلان است پس این جنگ و کارزار برای چیست؟).

عن أبي عبد الله (عليه السلام) إنه قال: (لا يكون هذا الأمر الذي تمدون إليه أعناقكم حتى ينادي مناد من السماء: ألا إن فلاناً صاحب الأمر، فعلى ما القتال). (۱۱۵)

ابا عبد الله (امام صادق) (علیه السلام) فرمود: (این امری که شما گردن‌ها به سوی آن کشیده‌اید - و به انتظارش هستید - نخواهد شد تا آن‌گاه که منادی از آسمان نداء دهد: فلانی صاحب امر است، پس جنگ برای چیست؟).

وعن أبي عبد الله (عليه السلام): (يشمل الناس موت وقتل حتى يلجأ الناس عند ذلك إلى الحرم فينادي مناد صادق من شدة القتال فيم القتل والقتال؟ صاحبكم فلان). (۱۱۶)

ابی عبد الله (علیه السلام) فرمودند: (قتل و مرگ چنان مردم را فرا گیرد که به خانه خدا پناه برند. آن‌گاه از بس کار جنگ سخت می‌شود، گوینده‌ای صادق بانگ می‌زند که: بر سر چه موضوعی جنگ و خون ریزی می‌کنید؟ صاحب شما فلانی است).

اگر چه روایات خیلی زیاد هستند، این مقدار برای طالب حق کفایت می‌کند.

۱۱۴ . کتاب الغيبة - النعماني: ص ۲۷۴ .

۱۱۵ . مکيال المكارم - محمد تقي الاصفهاني: ج ۲ ص ۱۷۴ .

۱۱۶ . کتاب الغيبة - النعماني: ص ۲۷۵ .

۶.۵. فایده از این نداء چیست و چگونه ممکن است به محض شنیدن اسم صاحب امر او

شناخته شود؟

از آن چه گذشت، روشن شد که ندای آسمانی به اسم قائم (علیه السلام) و اسم پدرش و برای بیان حق وی است و به آن شناخته می شود.

عن ابن ابي يعفور، قال: قال لي أبو عبد الله (عليه السلام): (امسك بيدك هلاك الفلاني، وخروج السفيناني، وقتل النفس، وجيش الخسف والصوت). قلت: وما الصوت هو المنادي؟ فقال (عليه السلام): نعم، وبه يعرف صاحب هذا الأمر). (۱۱۷)

عبد الله بن ابي يعفور روایت نموده که حضرت صادق (علیه السلام) به من فرمود: (نابودی فلانی و آمدن سفیانی و کشته شدن مرد پاکدل و فرو رفتن لشکر در زمین و صدا از آسمان را به عنوان علامت در دست خود نگاه دار. عرض کردم: صدا کدام است؟ همان گوینده است؟ فرمود: آری! به همین صدای آسمانی صاحب الأمر شناخته می گردد).

پس اگر مقصود از قائم (علیه السلام) در این جا امام مهدی محمد بن الحسن (علیه السلام) باشد که افراد دور و نزدیک نیز از نام ایشان آگاهند؛ در این صورت چگونه ممکن است که مردم شخص او را به محض شنیدن اسم او و اسم پدر و کنیه یا نسب بشناسند؟!

یعنی اگر منادی از آسمان نام (مهدی، محمد بن الحسن) را نداء دهد، یا تعدادی از اشخاص به سوی ما بیایند و بگویند که این نداء را شنیدند و شروط صدق، همان گونه که آنها را ذکر کردیم، نیز بر آنان تحقق یافت، پس اشکال این خواهد بود: مردم چگونه صاحب این اسم را بشناسند؟ که اصلاً در کتب از قرن ها پیش که از حد تواتر هم گذشته، موجود است، و چه کسی به مصداق صاحب حق اشاره خواهد نمود؟!

پس لا اقل باید شخصی مدعی شود که او محمد بن الحسن است و در حقیقت نامش محمد و نام پدرش حسن باشد و نزد مردم شناخته شده باشد؛ پس آیا این امر بر کسی که قرن ها در غیبت بوده و بر پدرش که از قرن سوم هجری وفات یافته، قابل انطباق می باشد؟!

اگر نام (محمد بن الحسن) می بود، از آن مستفاد نمی شد، جز این که امام دوازدهمی که شیعه بدان قائل اند، حق است، و این موضوع با دلیل نقلی قطعی از قرن ها پیش اثبات شده است و نیازی به نداء برای اثبات آن در زمانی که مردم نیازمند شناخت مصداق خارجی در زمان شان و دلیلی بر حقانیت صاحب اسم هنگامی که ظهور کند و به امر برخیزد دارند، نیست!!! پس آشکار شد که مقصود از نداء به اسم (محمد بن الحسن علیه السلام) نیست و هم چنین آشکار گشت که مقصود، شخصی ظاهر و شناخته شده می باشد؛ تا اسم بر او دلالت کند و وی به آن (اسم) شناخته شده باشد؛ به عبارت دیگر او قبل از نداء یا ملازم آن، صاحب دعوت بوده تا نداء به اسم او دلیلی بر حق وی و حقانیت او و صدق ادعایش باشد و تا با آن نداء و با آنچه از نصوص که در مورد وی در کتب وارد شده، بر مردم احتجاج کند.

عن مالك الجهني، قال: (قلت لأبي جعفر عليه السلام: إنا نصف صاحب هذا الأمر بالصفة التي ليس بها أحد من الناس، فقال: لا والله لا يكون ذلك أبداً، حتى يكون هو الذي يحتج عليكم بذلك ويدعوكم إليه). (۱۱۸)

مالک جهنی گوید: (به امام باقر علیه السلام عرض کردم ما صاحب این امر را با صفتی وصف می کنیم که احدی از مردم چنان نیست. امام باقر علیه السلام فرمود: نه والله که چنین نخواهد بود تا زمانی که خود بر شما بدان احتجاج کند و شما را به خود دعوت کند).

پس صاحب امر است که با اسم خویش بر مردم محتج می شود؛ نه برعکس. و پیداست مهم ترین صفات و اولین آن ها، نام می باشد.

عن المفضل: (... يا مولاي، فكيف يدري ظهور المهدي عليه السلام وإنّ إليه التسليم؟ قال عليه السلام: يا مفضل، يظهر في شبهة ليستبين، فيعلو ذكره ويظهر أمره وينادي باسمه وكنيته ونسبه، ويكثر ذلك على أفواه المحققين والمبطلين والموافقين لتلزمهم الحجة بمعرفتهم به، على أنه قد قصصنا ودلنا عليه ونسبناه وسميناه وكنيناه وقلنا سمي جده رسول الله صلى الله عليه وآله وكنيته لثلا يقول الناس ما عرفنا له اسما ولا كنية ولا نسباً، والله ليتحقق الإيضاح به وباسمه ونسبه وكنيته على ألسنتهم حتى ليسميه بعضهم لبعض، كل ذلك للزوم الحجة عليهم، ثم يظهره كما وعد به جده صلى الله عليه وآله في قوله عز وجل: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ

المُشْرِكُونَ ﴿۱۱۹﴾.

مفضل می گوید: (... ای مولای من چگونه از ظهور مهدی با خبر شده و تسلیم امر ایشان شویم؟ حضرت فرمودند: ای مفضل! او در وضع شبهه‌ناکی آشکار می‌شود، تا این که امرش روشن شود و نامش بالا رود و کارش آشکار گردد، و نام و کنیه و نسبش برده شود، و آوازه او در زبان پیروان حق و باطل و موافقین و مخالفین زیاد برده می‌شود؛ تا این که به واسطه شناختن او حجت بر مردم تمام شود. به علاوه ما داستان ظهور او را برای مردم نقل کرده‌ایم و نشان داده‌ایم و نام و نسب و کنیه او را برده و گفته‌ایم که: او هم‌نام جدش پیغمبر خدا و هم کنیه اوست تا مبادا مردم بگویند اسم و کنیه و نسب او را نشناختیم، به خدا سوگند کار او به واسطه روشن شدن نام و نسب و کنیه‌اش که بر زبان‌های مردم بالا گرفته، محقق می‌شود. به طوری که نام وی را برای یک‌دیگر بازگو می‌کنند. همه این‌ها برای اتمام حجت بر آن‌هاست. سپس او را ظاهر می‌گرداند، همان طور که به جدش در این گفته وعده داده: (اوست که رسول خود را با هدایت و دین حق فرستاد؛ تا دین او را بر تمام ادیان غالب گرداند، هر چند مشرکان اکراه داشته باشند...).

چرا به اسم و کنیه و نسب او نداء داده می‌شود و فایده آن در چیست؟! و این چگونه حجت را بر مردم ملزم می‌کند؟! و از یک اسم، چیزی ملزم نمی‌شود الا این که امام دوازدهم محمد بن الحسن (علیه السلام) می‌باشد و از نداء نیز ملزم نمی‌گردد، الا نشانه‌ای در مورد زمان ظهور! و الا چگونه ممکن است مردم، آن شخص (مصدق خارجی او را) را به محض شنیدن نداء به اسم بشناسند، اگر مقصود (محمد بن الحسن (علیه السلام)) باشد که در غیبت بوده؟ یا چگونه در مورد نسب او تحقیق کنند، در حالی که هیچ یک از پدران بزرگوارش در میان مردم نیستند؟ و کیست که بدو اشاره کند و شخص وی را برای مردم نمایان سازد؟

و اگر امر تنها به اثبات این که اسم امام مهدی (علیه السلام)، محمد بن الحسن (علیه السلام) یا اعلان آن در زمان ظهور، متعلق می‌شد، برای این مفهوم مجال مقبولیت و پذیرش وجود داشت، اما موضوع، به شناخت مصداق خارجی مربوط می‌شود و عاقلانه نیست که اسم بر شخصیتی دلالت کند

که پیشاپیش و قبل از ادعاء با آن اسم شناخته شده نباشد. پس اسم و اسم پدر و کنیه، صفاتی است که بر حقانیت شخص موصوف و شناخته شده با آنها، بدون هیچ جدلی دلالت می‌کند؛ به عبارت دیگر باید این شخص موجود باشد و با اسمش و اسم پدرش و کنیه‌اش شناخته شده باشد، سپس ادعاء کند که مهدی یا قائم یا امیر ... است. پس، صیحه (نداء) در هنگام ادعایش یا بعد از آن جهت تصدیق حقانیت او و صدق ادعایش، در می‌گیرد.

در نتیجه: نداء به (اسم مردی شناخته شده در شخصیت و عیناً ظاهر در میان مردم) و از آنان مخفی است که آن نام قائم به حق موجود در متون، می‌باشد. و آن به خاطر این که مشهور و معلن نزد منتظران امام مهدی علیه السلام است که نام قائم، محمد بن الحسن علیه السلام نزد شیعه اشاره و نزد اهل سنت، نام او مانند نام پیامبر صلی الله علیه و آله و نام پدرش مانند نام پدر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد.

پس آیا در زمان ظهور مقدس، حجتی واجب الاطاعه غیر از امام محمد بن الحسن علیه السلام وجود دارد که عنوان قائم بر او صدق کند؟ - و در گذشته ذکر شد که لفظ قائم صفتی است برای تمام حجت‌های الهی - و شخصیت ایشان در میان مردم، شناخته شده باشد و نداء در تعریف حق او و امر او مفید واقع گردد؟ یا سؤال را این‌گونه مطرح کنیم: آیا نصوص ذکر کرده‌اند که اسمی مخفی برای قائم به حق، غیر از اسم آشکار برای همگان و زبان‌زد خاص و عام، موجود است؟!

آری، آن (اسم) قائم به حق، اول مهدیین دوازده‌گانه از اوصیای امام مهدی علیه السلام در وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله است، وصیتی که امام صادق علیه السلام از پدران خویش علیهم السلام نقل کرده است و متن وصیت به طور کامل تقدیم شد: (... اولین مهدیین، برای او سه نام است نامی مانند نام من و نام پدرم، و آن عبد الله و احمد و نام سومش مهدی است، و او اولین ایمان آورندگان می‌باشد).

و احمد توصیف شده به عنوان اولین ایمان آورندگان، در زمان ظهور موجود بوده و حجت معصوم می‌باشد و صفت (قائم) بر او صدق کرده و او صاحب نام مخفی بر مردم است.

عن الباقر علیه السلام أنه قال: (له إسمان - أي للقائم - اسم یخفی واسم یعلن، فأما الذي یخفی

فأحمد، وأما الذي يعلن فمحمد).^(۱۲۰)

امام باقر (علیه السلام) فرمودند: (برای او (قائم) دو نام است، نامی پنهان و نامی آشکار. اما نامی که پنهان می‌شود، احمد و نامی که آشکار می‌شود محمد است).

و او همان کسی است که امام صادق (علیه السلام) او را از اصحاب قائم از اهل بصره نامیده است: (... و از بصره... احمد...)^(۱۲۱). زیرا امام علی (علیه السلام) [در روایات] روشن کردند که اولین مهدی (علیه السلام) (به عبارت دیگر: اولین ایمان آورندگان به ایشان در زمان ظهور) از بصره می‌باشد. از جمله آن روایات:

(... ألا وإن أولهم من البصرة...)^(۱۲۲)

(... آگاه باشید که اولین آنان از بصره است...)

و امام باقر (علیه السلام) ایشان را با اوصاف جسمانی غیر از اوصاف امام مهدی (علیه السلام) توصیف کردند؛ فرمودند: (... ذاك المشرب حمرة، الغائر العينين، المشرف الحاجبين، العريض ما بين المنكبين، برأسه حزاز وبوجهه أثر، رحم الله موسى).

(او شخصی است سرخ و سفید دارای چشمانی گود و فرو رفته و ابروانی پرپشت و برجسته و شانه‌ای پهن و بر سرش حزاز (پوسته‌ای که از سر فرو می‌ریزد) و بر صورتش اثری است خداوند موسی را رحمت کند).^(۱۲۳)

و او امیر و فرمانده‌ای است که نامش شعار گنج‌های طالقان و درفش‌های مشرقی می‌باشد که هم رکاب شدن با او و یاری او بر همگان واجب است.

عن الباقر (علیه السلام): (إنَّ لله تعالى كنزا بالطالقان ليس بذهب ولا فضة، اثنا عشر ألفاً بخراسان شعارهم: أحمد، أحمد، يقودهم شاب من بني هاشم على بغلة شهباء، عليه عصابة حمراء، كأني

۱۲۰. کمال الدین و تمام النعمة: ص ۶۵۳.

۱۲۱. بشارة الإسلام (عربی): ص ۱۸۱.

۱۲۲. بشارة الإسلام: ص ۱۴۸.

۱۲۳. کتاب الغيبة - النعمانی: ص ۲۱۵.

أنظر إليه عابر الفرات، فإذا سمعتم بذلك فسارعوا إليه ولو حبواً على الثلج). (۱۲۴)

امام باقر (علیه السلام) فرمود: (برای خدای تعالی گنجی است در طالقان نه طلاست و نه نقره؛ بلکه دوازده هزار نفر در خراسان اند که شعارشان: "احمد... احمد" است و جوانی از بنی هاشم سوار بر قاطری خاکستری رنگ آنها را رهبری می کند و پیشانی بندی قرمز رنگ بر پیشانی دارد، گویی به او می نگریم که از رود فرات می گذرد؛ پس اگر آن را شنیدید به سوی او بشتابید؛ و لو سینه خیز بر یخ).

و او یمانی آل محمد (علیه السلام) موعود می باشد که به سوی حق دعوت می کند و سرپیچی کننده از او از اهل آتش است؛ همان گونه که در روایات ائمه (علیهم السلام) آمده است؛ کسی که نداء به اسمش داده می شود با صدایی که نه از جن است و نه از انس (یعنی صوت جبرئیل (علیه السلام) و ملائکه است).

في كتاب الملاحم والفتن: قال: (أمير الغضب ليس من ذي ولا ذهو لكنهم يسمعون صوتاً ما قاله إنس ولا جان بايعوا فلاناً باسمه، ليس من ذي ولا ذهو ولكنه خليفة يمان). (۱۲۵)

در کتاب ملاحم و الفتن آمده است: که حضرت فرمودند: (امیر الغضب (امیر خشم) از این و آن نیست، ولی آنها صدایی می شنوند که آن را نه انس گفته و نه جن، با اسم فلانی بیعت کنید، که نه از این است و نه از آن بلکه خلیفه ای یمانی است).

وفي الملاحم والفتن للسيد بن طاووس الحسيني: (فيجتمعون وينظرون لمن يباعونه، فبيناهم كذلك إذا سمعوا صوتاً ما قال إنس ولا جان بايعوا فلاناً باسمه ليس من ذي ولا ذه ولكنه خليفة يمان). (۱۲۶)

و در ملاحم و الفتن بن طاووس الحسینی آمده است: (جمع می شوند و به کسی که با او بیعت می کنند، می نگرند؛ و در آن موقع که مشغول بیعت اند صدایی می شنوند؛ که نه انس آن را گفته و نه جن، که می گوید: به اسم فلانی که از این و آن نیست، بیعت کنید که او

۱۲۴. منتخب الأنوار المضيئة: ص ۳۴۳.

۱۲۵. الملاحم و الفتن - للسيد ابن طاووس الحسيني: ص ۲۷.

۱۲۶. الملاحم و الفتن: ص ۸۰.

خلیفه‌ای بمانی است).

و روایات بسیار زیاد می‌باشند و اگر بخواهیم همه را در این مقام برشماریم، سخن به درازا می‌کشد. و سید احمد الحسن (علیه السلام) آن را بیان کردند و انصار خداوند توفیقشان دهد به تفصیل به استدلال با آن، پرداخته‌اند؛ پس هر کس خواهان آن است، بدان مراجعه کند. و تنها بخشی از آن را ذکر کردیم تا جواب خالی از توضیح باقی نماند و امید است که پرسنده یا کسی که این کتاب به دست او می‌رسد و از آن چه نگاشتم، بهره‌مند گردد؛ و ستایش مخصوص خداوند است آن‌گونه که شایسته اوست.

۷. تشخیص سفیانی (پاسخ سؤال ۷):

گفته شما: (با توجه به این که شما می‌فرمایید با حضرت در ارتباطید ممکن است نام سفیانی را معرفی کنید تا وقتی خروج کرد سندی بر حقانیت شما باشد؟).

فرض می‌کنیم که امام (علیه السلام) اسمی را برای شما مشخص کرد، ضابطه و قانونی که به وسیله آن بتوانی سفیانی را در هنگام خروج تمیز دهی چیست؟! مگر غیر از این است که او را به سبب دشمنیش با حق خواهی شناخت؟! پس با شناخت حق، هر باطلی شناخته می‌شود؛ زیرا با حق به مبارزه بر می‌خیزد. اما با معرفت و شناخت باطل، نجات نمی‌یابی؛ زیرا باطل ممکن است علیه باطل دیگر به مبارزه برخیزد. پس برایت آشکار شد که راهی برای شناخت حق با باطل وجود ندارد؛ بلکه باطل به وسیله مخالفتش با حق شناخته می‌شود. سید احمد الحسن (علیه السلام) در کتاب جهاد، درب بهشت می‌فرمایند: [نه هر آن کس که به ظلمت برخورد می‌کند، نور است؛ بلکه شاید او نیز ظلمت باشد و لیکن هر کس که به نور برخورد می‌کند، ظلمت است؛ لذا ناگزیر باید جستجو کنیم و نور را بشناسیم و با آن ظلمات را بشناسیم].^(۱۲۷)

ما می‌دانیم که طریقی از جانب خداوند متعال برای معرفت و شناخت صاحب حق وجود دارد و هر کسی که در رکاب حق نیست، باطل است چه سفیانی باشد، چه غیر او. و شما

مکلف به ایمان آوردن به سفیانی و غیر او نشده‌اید؛ بلکه مکلف به ایمان آوردن به حجت‌ها (علیه السلام) شده‌اید. پس کسی که حجت (علیه السلام) را شناخت، به او هیچ ضرری نمی‌رسد و از رنج جستجو و تحقیق بی‌نیاز می‌شود.

وفي الكافي: عن الإمام علي (عليه السلام): (... واعلموا أنكم إن اتبعتم طالع المشرق سلك بكم مناهج الرسول صلى الله عليه وآله فتداوitem من العمى والصم والبكم، وكفitem مؤونة الطلب والتعسف، ونبذتم الثقل الفادح عن الأعناق، ولا يبعد الله إلا من أبي وظلم واعتسف وأخذ ما ليس له، وسيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون). (۱۲۸)

و در کافی از امام علی (علیه السلام) روایت شده که فرمودند: (... و بدانید که، اگر پیرو قیام‌گر مشرق شوید؛ شما را به حقیقت روشن رسول خدا صلى الله عليه وآله به راه برد و از نادانی و کوری و کری و گنگی بدر آید و از رنج طلب و زور گفتن و زور کشیدن رها شوید و بار سنگین و کمر شکن را از گردن خود به دور اندازید و خدا دور نسازد از رحمت خود جز کسی که سر باز زند و ستم کند و زور گوید و زور کشد و آنچه را حق ندارد، بگیرد و تصرف کند و به زودی بدانند آن کسانی که ستم روا داشتند به چه سر انجامی خواهند رسید).

و قیام‌گر مشرق همان مهدی اول و یمانی موعود، سید احمد الحسن (علیه السلام) می‌باشد و هر کس خواهان مطالعه بیشتر حول این بحث است به کتاب (قیام‌گر مشرق و دابة الأرض) نوشته استاد احمد خطاب (خداوند حفظش کند) مراجعه کند و آن یکی از انتشارات انصار امام مهدی (علیه السلام) می‌باشد و در سایت رسمی منتشر شده است.

سفیانی همان‌گونه که در روایات آل محمد (علیهم السلام) آمده، یک امتحان و آزمایش برای مردم می‌باشد و او امام و رهبر ضلالت و گمراهی است که پیروانی دارد، و با حق به مبارزه برمی‌خیزد. آیا ایمان داری و مطمئن هستی که خودت سفیانی یا مثلاً از پیروان سفیانی نباشی؟! به خصوص این‌که ظاهر روایات بیان می‌کند که برای سفیانی، مصادیقی متعدد وجود خواهد داشت.

اما صدق دعوت، با ادله‌ای که سید احمد الحسن (علیه السلام) بیان کردند، به خصوص وصیت

مقدس، بازدارنده از گمراهی برای متمسکین به آن، ثابت شده است.
و سید احمد الحسن (علیه السلام) در صفحه شخصی خود در فیسبوک هشدار نسبت به سفیانی‌ها، نوشتند و مصداقی از مصداق پرچم سفیانی که امروزه بلند شده است را تبیین کردند:

[به مناسبت: ورود اسیران آل محمد (علیهم السلام) به شام، آن‌چه امروز در سوریه اتفاق می‌افتد. مجدداً دعوت خود را برای گرد آمدن دور پرچم حق مهدوی جهت ایستادگی در برابر قاتلان سفیانی القاعده که در سوریه با پشتیبانی حکومت آمریکا و یاورانش جمع شدند و عراق را گام بعدی خود می‌دانند تکرار کرده و آن را به سوی مسلمانان در هر مکان و به ویژه در عراق سوق می‌دهم]. به صفحه شخصی سید احمد الحسن (علیه السلام) در فیسبوک مراجعه شود.

۸. حل مسئله ریاضی، زتای ریمان (پاسخ به س ۸):

پرسنده می‌گوید: (آیا برای شما امکان دارد حل یکی از مسائل حل نشده در علوم را از شما بپرسم چون جانشین امام باید آن‌قدر علم داشته باشد که علوم مادی بشر در برابر علم او هیچ نیست حتی شخصی مثل آقای رجب‌علی خیاط که یکی از عرفای اخیر بود و سواد چندانی نداشت هم قادر به حل سؤالات سخت الکترو مغناطیس بود. با توجه به این‌که شما خود را جانشین امام و اولین مهدیین و مقربین می‌دانید پس این‌که از شما توقع داشته باشم بتوانید سؤالات مشکل علوم را پاسخ دهید توقع بی‌جایی نیست. سؤال این است آیا قادرید حلی برای فرض زتای ریمان ارائه دهید؟).

ان شاء الله پاسخ را در چند نکته و در قالب چند قسمت بیان خواهیم کرد:

۸.۱. حجیت حل مسئله ریاضی یا در کل علم دانشگاهی در چیست؟

۱.۸.۱. مقدمه چینی: حکمت و هدف از حل یک مسئله معین غیر از مسائل دیگر

چیست؟

قبل از بحث می‌گوییم: باید بر حکمت و هدف از طلب یا سؤال، توفقی داشته باشیم. پس

می‌گوییم: چرا به طور خصوص یک مسئله ریاضی؟ سپس چرا از ریاضیات، مسئله زتا ریمان را انتخاب کرده‌ای؟ در حالی که بسیاری از مسائل ریاضی بی‌پاسخ مانده‌اند، چرا این مسئله مثلاً، نه دیگر مسئله‌ها از بین مسائل مطرح شده توسط هیلبرت؟!

این مسئله (توزیع صفرهای تابع زتا) هشتمین مسئله از بیست و سه مسئله هیلبرت می‌باشد! به علاوه آیا همه دانشمندانی که برای مسائل لا ینحل، راه حلی ارائه دادند، از جمله همین مسائل هیلبرت، معصوم و حجت‌های واجب‌الاطاعه به حساب می‌آیند یا نسبت به آنچه که خبر دادند، صادق هستند؟! (ریاضی‌دانانی مثل جلفوند Gelfond، شنایدر Schneider، ماتیا سویک Matiyasevich، ولادیمیر آرنولد Vladimir Arnold و ماسایوشی ناگاتا Masayoshi Nagata و ... که به یکی از مسئله‌های هیلبرت پاسخ دادند، آیا از معصومین و حجت‌های واجب‌الاطاعه شدند؟! بنا بر این در این حالت، نه تنها خروج از دین اسلام بلکه از تمام ادیان بر تو واجب می‌شد؛ زیرا بسیاری از آنان مسلمان نبوده، بلکه ملحد هستند و به وجود خدا ایمان ندارند!!

۲.۸.۱. راه حل پیش فرض چگونه خواهد بود؟

مسئله ریمان یک مسئله آکادمیک می‌باشد و برای پاسخگویی به آن باید دلایل فروتن برای نقد و بررسی علمی ارائه داد تا دانشمندان از صحت دلایل ارائه شده (یا دلایلی بر نقض فرضیه) اطمینان حاصل کنند و در نتیجه هیچ وجهی برای استدلال با برهان ریاضی در مسئله‌ای ریاضی، بر مسئله عصمت یا صدق ادعای مقامی الهی وجود ندارد تا این که گفته شود که امر یک نشانه و معجزه می‌باشد و این موضوع را در ادامه و در نکاتی به بحث خواهیم پرداخت.

۳.۸.۱. شبهه: آیا حل مسئله لاینحل از ریاضی هم‌چون زتا ریمان، یک نشانه و معجزه به

حساب می‌آید؟

شاید گفته شود که ریاضی‌دانان از حل مسئله ریمان عاجز شدند، پس حل آن یک معجزه و آیه تلقی می‌شود.

می‌گوییم:

اول: ریاضی‌دانان اقرار نمی‌کنند که حل مسئله ریمان یا حل هر مسئله آکادمیک دیگر، یک معجزه به حساب می‌آید، چه برسد به این که اقرار کنند: کسی که راه حلّ این مسئله را بیاورد، از جانب خداوند تأیید شده است؛ چگونه اقرار کنند، در حالی که اکثرشان ملحد هستند و به وجود خدا اعتقاد ندارند و کسانی از این ملحدین هستند که مسائل علمی بسیار پیچیده‌ای را حل نموده‌اند.

دوم: از میان بیست و سه مسئله سخت (مسائل هیلبرت) به بیش از ده مسئله از آنها حل و فصل شده است و تعدادی مطرح باقی مانده است و ریاضی‌دانان تاکنون از حل آنها عاجز مانده‌اند، به علاوه دیگر مسائل ریاضی مطرح شده که اهمیت و دشواری آنها از ریمان کمتر نیست؛ پس خصوصیتی برای مسئله ریمان نیست!

سوم: اگر کوتاه آمده، بگوییم که حل مسئله ریمان برای برخی از ریاضی‌دانان یک معجزه به حساب می‌آید، سپس اگر فرض کنیم که سید احمد الحسن (علیه السلام) راه حلّی را تقدیم کردند؛ پس فیزیک‌دانان نیز مسائلی دارند که در حل و پاسخگوئی به آنها تاکنون عاجز مانده‌اند، بلکه شاید این مسائل سخت‌تر و مهم‌تر از مسئله ریمان به حساب آیند و هم‌چنین زیست‌شناسان و پزشکان و... و به همین ترتیب؛ به عبارت دیگر این موضوع مستلزم احاطه بر تمام علوم دنیوی پیچیده است، طبیعتاً این امر برای کسانی که این علوم پیچیده را درک نمی‌کنند، قانع‌کننده نمی‌باشد؛ پس آنان نیز حل مسائلی در علوم با پیچیدگی کمتر را طلب خواهند کرد؛ مثلاً باید اقتصاد دانان و سیاسی‌ها و روان‌شناسان و لغت‌دانان و... همه را عاجز گرداند و اگر نه حل یک مسئله معین از یک مجال علمی معین بیشتر ادعائی برای شک و تردید است، تا دلیلی بر صدق مدعی.

در نتیجه: نمی‌شود حل یک مسئله آکادمیک معین را دلیلی بر حقایق حجتی از حجت‌های الهی (علیه السلام) دانست. نمی‌توان حل مسائل علمی را اعجازی الهی دانست، مگر این که با احاطه بر تمام علوم، از ساده گرفته تا پیچیده آن باشد.

و این پاسخ سؤالی است که در آغاز مطرح کردیم و اگر چه در این برای آشکار ساختن سفاقت پرسنده، کفایت وجود دارد؛ ولی به تفصیل سخن خواهیم پرداخت، باشد که خداوند با این کلمات با فضل و منت خود به خواهران و برادران انصار و هر حق طلبی منفعت رساند. پس این سؤال را می‌پرسیم و عنوانی را به آن اختصاص می‌دهیم:

۸.۲. شبهه: آیا معصوم (علیه السلام) تمام علوم دنیوی از دشوارترین مسائل تا ساده‌ترین، را می‌داند؟!

لازم است بین آن علم معصوم (علیه السلام) که صفتی ملازم با وی است و با آن شناخته می‌شود، و بین آن علمی که معصوم در هنگام ضرورت برای ادای وظیفه خود به عنوان خلیفه الهی و حاکم و دفاع کننده از دین الهی و رسولان و کتبش و... احتیاج پیدا می‌کند، فرق قائل شد.

و در ذیل، سؤالی و پاسخ آن از سید احمد الحسن (علیه السلام) است، همان گونه که شیخ علاء سالم، در درس عقائد مرحله اول حوزه مهدوی اینترنتی، نقل کردند:

[س/ مسئله‌ای در خصوص علم معصوم وجود دارد و احتمالاً برای بسیاری از انصار موضع شبهه باشد و آن، این است که آیا معصوم به همه چیز داناست... یا بر جهت و بخش معینی از علم احاطه دارد؟

ج: (بر تمام علوم احاطه دارد... از دشوارترین علم تا ساده‌ترین علم دنیوی؛ اما این معجزه بوده و بدون سبب و از روی سفاقت تحقق نمی‌یابد... طبیعتاً علاوه بر علم واجب که علم ادیان است، احاطه بر تمام علوم ضروری است و الا چگونه رهبری کند و چگونه پاسخ دهد، زمانی که پاسخگویی مستلزم احاطه بر علوم می‌باشد. در هنگام ضرورت باید دانا شود. مثلاً: اگر حکومت کرد باید به علم اقتصاد خیره شود و دیگر امور...؛ اما این امور معجزه می‌باشند؛ یعنی: او از زمان تولد و ورودش به این عالم جسمانی، بر این علوم احاطه‌ای ندارد؛ بلکه خداوند در حالت ضرورت، علوم را به او یاد می‌دهد و دقیقاً مانند عصا که به مار تبدیل شد].

و به کسی که معتقد است احاطه بر تمام علوم، صفتی است که معصوم با آن شناخته می‌شود، می‌گوییم:

این عقیده و عقائد باید دارای دلیل یقینی باشد در حالی که این دلیل موجود نیست؛ بلکه دلیل قرآنی و روایی و عقلی و حقیقت واقع، خلاف آن را نشان می‌دهند؛ بلکه حتی عالم و فقیهی از فقهای عقائد که به نظر و قولشان توجه می‌شود، پیدا نمی‌شود که از چنین عقیده باطلی سخن گفته باشد.

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُخَرِّجَكُم إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى. قَالُوا إِنَّا نَحْنُ الْبَشَرُ مِثْلُكُمْ نَرِيدُونَ أَن تَصَدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَآتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ * قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾^(۱۲۹) (پیامبران‌شان گفتند مگر در باره خدا پدید آورنده آسمان‌ها و زمین تردیدی

هست او شما را دعوت می‌کند تا پاره‌ای از گناهانتان را بر شما ببخشد و تا زمان معینی شما را مهلت دهد. گفتند شما جز بشری مانند ما نیستید می‌خواهید ما را از آنچه پدرانمان می‌پرستیدند باز دارید پس برای ما حجتی آشکار بیاورید * پیامبران‌شان به آنان گفتند ما جز بشری مثل شما نیستیم ولی خدا بر هر یک از بندگانش که بخواهد منت می‌نهد و ما را نرسد که جز به اذن خدا برای شما حجتی بیاوریم و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند).

و می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾^(۱۳۰) (بگو من هم مثل شما بشری هستم و [لی] به من وحی می‌شود که خدای شما خدای یگانه است پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به کار شایسته پردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد).

و می‌فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ

۱۲۹. ابراهیم: ۱۱-۱۰.

۱۳۰. الکهف: ۱۱۰.

وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ رَبُّكَ بَصِيرًا ﴿۱۳۱﴾ (و پیش از تو پیامبران [خود] را نفرستادیم جز این که آنان [نیز] غذا می خوردند و در بازارها راه می رفتند و برخی از شما را برای برخی دیگر (وسیله) آزمایش قرار دادیم آیا شکیبایی می کنید و پروردگار تو همواره بیناست).

پس اصل این است که حجت در این عالم جسمانی همانند بقیه مردم است و در مسئله معرفت و شناخت علوم دنیوی در این عالم جسمانی، امکان پذیر نمی باشد که دیگر علوم را بدانند مگر از طریق اکتساب، همانند دیگر مردم. ﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ﴾، (من بی شک بشری مثل شما هستم)؛ و الا از طریق معجزه، و امکان خروج از این اصل وجود ندارد، الا با دلیلی یقینی و قطعی که در دست نمی باشد.

و در سیره ی انبیاء در قرآن کریم و در آنچه که از ایشان (علیهم السلام) روایت شده، روایات بسیاری است (که مجال برای ذکر آنها قد نمی دهد و هر کس خواهان باشد به تحقیق دکتر عبد الرزاق الدیروای (حفظه الله) درباره عصمت مراجعه کند)، برای کسی که در آنها تدبر کند، خلاف این گفته باطل را نشان می دهد.

حجت های الهی (علیهم السلام) مهارت ها و حرفه هایی را می آموختند تا زندگی خود را بگردانند و روزی خود را کسب کنند و اگر بر تمام علوم احاطه داشتند، چه نیازی بود که نزد صاحبان حرفه ها تعلیم ببینند! عیسی (علیه السلام)، یکی از پیامبران اولی العزم و معصوم که حرفه نجاری را نزد یوسف نجار می آموخت و پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به همراه قریش و عمویش ابی طالب (علیه السلام) مسافرت می کرد تا بازرگانی را بیاموزد و آن همانند نجاری خیلی آسان تر از ریاضیات و فیزیک و دیگر علوم آکادمیک است.

و امام حسن (علیه السلام) مؤدبی (معلمی) داشت که نزد او نوشتن را می آموخت؛ همان طور که در داستان اعرابی آمده است؛ اعرابی که آمده بود تا از خلیفه و جانشین رسول الله (صلی الله علیه و آله) در مورد مسئله تخم شتر مرغ پرسد، در حالی که ایشان (امام علی (علیه السلام)) عازم حج بود؛ پس امیر المؤمنین (علیه السلام) او را به سوی حسن (علیه السلام) فرستاد در حالی که نزد معلم بود.

عن أبي عبد الله (علیه السلام): (... فقال أمير المؤمنين: أجل يا أعرابي عليك بالصبي الذي بين يدي

معلمه ومؤدبه صاحب الرواية فإنه ابني الحسن فاسأله فإنه يفتيك. قال الأعرابي: تأمري أن أسأل الصبي الذي بين يدي معلمه لا يفصل بين الخير والشر؟ فقال أمير المؤمنين (عليه السلام): يا أعرابي، لا تقل ما ليس لك به علم واسأل الصبي فإنه يفتيك. فقام الأعرابي إلى الحسن (عليه السلام) وقلمه في يده يخط في الصحيفة ومؤدبه يقول: أحسنت أحسن الله إليك يا حسن... (۱۳۲).

ابی عبد الله (علیه السلام) فرمودند: (... امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: آری، ای اعرابی به نزد کودکی که بین دستان آموزگار و مربی اش صاحب روایت، علم آموزی می کند برو او فرزندم حسن است؛ پس از او سؤال کن که به تو فتوا می دهد. اعرابی گفت: ... مرا امر می کنی که نزد کودکی روم که در بین دستان معلمش علم می آموزد و خیر و شر را از هم تشخیص نمی دهد؟! امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمودند: ای اعرابی در مورد آنچه که نمی دانی سخن مگو. از کودک بپرس او به تو فتوا می دهد. اعرابی برخاست و نزد حسن (علیه السلام) رفت در حالی که کودک قلم به دست و بر روی صحیفه می نگارد و معلم به او می گوید: احسنت، ای حسن، خداوند به تو احسان نموده است...).

و هم چنین امام جواد (علیه السلام) نزد یک مربی و معلم، تعلیم می دید.

عن محمد بن قتیبة، عن مؤدب كان لأبي جعفر (عليه السلام)، قال: (إنه كان بين يدي يوماً يقرأ في اللوح إذ رمى اللوح من يده وقام فرعاً وهو يقول: "إنا لله وإنا إليه راجعون، مضى والله، مات أبي (عليه السلام)". واستعرضني بأي القرآن إن شئت سأفسر لك وتحفظه... (۱۳۳).

محمد بن قتیبه از معلم ابی جعفر (علیه السلام) نقل می کند که گفته است: (روزی نزد من بود و مشغول خواندن از روی لوح بود. ناگهان لوح را انداخت و با حالت فزع از جای خود پرید و می فرمود: "انا لله وانا اليه راجعون، به خدا سوگند که درگذشت، پدرم وفات یافت" .. و هر آیه ای از قرآن را که می خواهی بر من عرضه بدار که برایت تفسیر می کنم و آن را حفظ می کنی...).

۱۳۲. الهداية الكبرى - الحسين بن همدان الخصبي: ص ۱۸۹-۱۸۷، وعنه مستدرک الوسائل - الميرزا النوري: ج ۹ ص ۲۶۶-۲۷۱.

۱۳۳. الثاقب في المناقب - ابن حمزة الطوسي: ص ۵۱۰-۵۰۹، و موسوعة الإمام الجواد (عليه السلام) - السيد الخميني القزويني: ج ۱ ص ۷۶-۷۵.

و روایات بسیار دیگر. پس آیا ایشان (علیهم السلام) وقت خود تلف می‌کردند، اگر به این علوم آگاهی داشتند؟ و آنان (علیهم السلام) از هرگونه بیهودگی و سفاهت پاک و منزه‌اند.

اگر علی (علیه السلام) و حسن و حسین (علیهم السلام) طبابت - که از ریاضیات ساده‌تر است - را می‌دانستند، پس چرا به دنبال طبیب برای معاینه زخم امیر المؤمنین (علیه السلام) که این ملجم ملعون بر فرق سر ایشان ایجاد کرده بود، فرستادند؟! و آوردن طبیب، اگر آنها طبابت می‌دانستند و معصوم هستند به دور از حکمت خواهد بود؛ پس آنان منزه‌اند از آن!

و رسول الله (صلی الله علیه و آله) چه احتیاجی داشتند که مردی را به عنوان راهنمای سفر خود، اجاره کنند آن هنگام که قصد مدینه یا سفر به مکان دیگر را می‌داشتند؟

به علاوه اگر حجت‌های الهی (علیهم السلام) تمام علوم را بر نحوه‌ی ملازمت، دارا می‌بودند (یعنی آنها در هر حین و بدون ضرورت آن علوم را بدانند) در این صورت این امر بزرگترین معجزه بلکه یک معجزه در هم شکننده می‌باشد. پس موسی نبی (علیه السلام) چه نیازی به عصایی که به مار مبدل شد، داشت. و علمای عقائد چه نیازی داشتند که واقعه شیر ده شدن بزام معبد را به عنوان یکی از معجزات پیامبرمان محمد (صلی الله علیه و آله) و ... نقل کنند.

و اگر معصومین (علیهم السلام) تمام این علوم را می‌دانستند، با آن احتجاج می‌کردند و آن به تواتر به ما می‌رسید و اگر این عقیده موجود بود، علماء و فقهای مذهب حق آن را تدوین کرده، به آن اعتناء می‌کردند؛ بلکه آنان - خداوند رحمتشان کند - اجماع طائفه محق را مبنی بر این که این عقیده غلاة^(۱۳۴) است، نقل کرده‌اند. و علماء حتی اتفاق افتادن معجزه را برای شناخت صدق و حقانیت مدعی مقام حجیت واجب نمی‌دانستند.

و به نقل بعضی از گفته‌های علمای پیشین (رحمهم الله) از باب امانت، بسنده خواهم کرد؛ زیرا آنان را از باب احتجاج ذکر نکردم پس با گفته عالم، بر پیروانش احتجاج می‌شود؛ در حالی که برای ما حجت، به شمار نمی‌آید. (به عبارت دیگر الزام حجت، بر تابعانش می‌باشد نه بر ما):

شیخ مفید در پاسخ به اشکال، پیروی موسی (علیه السلام) از خضر می‌گوید: (... احاطه داشتن بر

۱۳۴. (کسانی که معصوم را به مبالغه و دور از حقیقت وصف می‌کنند و چه بسا صفات لاهوت مطلق (الله) را به وی می‌دهند - ویراستار).

هر علمی، از شروط انبیاء (علیهم السلام)، نمی‌باشد و بر باطن همه چیز، احاطه یابند و پیامبرمان محمد (صلی الله علیه و آله) و اهل بیت ایشان که افضل انبیاء و داناترین مرسلین بودند، با این وجود بر علم نجوم احاطه‌ای نداشتند و به آن نمی‌پرداختند و از ایشان گفته‌های شعرگونه سر نمی‌زند و در خور وی نیست. و به نص قرآن ایشان اُمی (خواندن و نوشتن نمی‌دانستند) بوده و با حرفه‌ها و صنایع مختلف آشنایی نداشتند و هنگامی که خواستند به سوی مدینه رهسپار شوند، شخصی راهنما را برای شناخت راه، اجاره کردند و از اخبار می‌پرسیدند و بخشی از اخبار تا زمانی که توسط راست‌گویی از مردم به اطلاع ایشان نمی‌رسید، بر ایشان مخفی باقی می‌ماند... (۱۳۵)

هم‌چنین که اجماع شیعه بر عقیده‌ی خود، مبنی بر عدم مشروط بودن به احاطه بر علوم و صنایع را نقل کرد و آن (عقیده به دانستن تمام علوم توسط معصوم) را در اوائل المقالات به غلاة نسبت داد. (۱۳۶)

و شریف مرتضی می‌گوید: (پناه بر خدا از این که علمی را بر امام واجب کنیم، جز آن‌چه که به اقتضای ولایتش باشد و آن‌چه که از احکام شرعی به وی رجوع داده شود... واجب نیست که امام به حرفه‌ها، شغل‌ها و صنایع و موارد شبیه به این که ارتباطی به شریعت ندارند، دانا باشد. در این امور به اربابش (متخصص آن) رجوع می‌شود و بر امام واجب است که احکام را بداند و در علم به آن‌ها مستقل باشد و در معرفت آن به غیر خودش محتاج و نیازمند نباشد؛ زیرا او سرپرست و ولی برپایی و اجرای آن می‌باشد). (۱۳۷)

۸.۳. شبهه‌ای و پاسخ به آن: حل مسئله‌ای علمی که در خواست‌کننده آن، آن را یک معجزه

به حساب آورده و اگر سید احمد الحسن (علیه السلام) پاسخش دهد، او ایمان خواهد آورد.

شاید گفته شود که پرسنده حل مسئله علمی از نوعی که خود، پیشنهاد داده (فرضیه ریمان) را یک معجزه می‌داند و اگر سید احمد الحسن (علیه السلام) پاسخش را بدهد، او ایمان خواهد

۱۳۵. المسائل العکبرية - الشيخ المفید: ص ۳۴.

۱۳۶. أوائل المقالات - الشيخ المفید: ص ۶۷.

۱۳۷. الشافی - الشریف المرتضی: ص ۱۸۸-۱۸۹.

آورد. پاسخ را چند نکته بیان می‌کنیم:

۳.۸.۱. آیا معجزه یک دلیل است و به وقوع پیوستن آن واجب است؟

معجزه در دعوت‌های الهی، یک دلیل است اما واجب نیست؛ به عبارت دیگر: ممکن است رخ دهد و ممکن است رخ ندهد. و هر گاه معجزه‌ای حاصل شود، حجتی بر هر کسی که به وی رسد، می‌باشد؛ خواه وی شاهد آن باشد، خواه از طریق صحیح برای وی نقل شود.

۸.۳.۲. معجزاتی که مؤید دعوت یمانیه هستند، برای همگان ملزم کننده بوده و تعدادش

بسیار است و مورد اعتماد.

بیان عدم ملازمت بین عصمت و صدق دعوت و بین پاسخگویی به تمام مسائل علمی یا احاطه داشتن بر تمام علوم، گذشت و همچنین بیان سفیه بودن طلب وارده در سؤال. اما اگر موضوع ایمان آوردن منوط به معجزه باشد، پس آیات و معجزات بسیاری مؤید این دعوت مبارک می‌باشند. و از جمله آن‌ها، معجزاتی است که موثق با ویدیو و صوت بوده و شبکه‌های ماهواره‌ای آن را نقل کرده و اطلاع بر آن ممکن است، همان‌گونه که در قسمت خاص برنامه (بین الناس) در تاریخ ۳۱/ ژانویه/ ۲۰۱۲ در شبکه ماهواره‌ای (الدیار) به این صورت است.

- از جمله: معجزه‌ی زنده شدن کودکی به نام (علی سعدون) پس از مرگ که در یک رودخانه افتاد و پدرش قبل از این حادثه به دعوت ایمان نداشت و برای دانستن حقایق دعوت مبارک، از خداوند طلب معجزه می‌کرد. خداوند سبحان کودک را پس از چند ساعت مرگ مطلق که پزشکان از وفات او نیز مطمئن شده بودند، به حیات بازگرداند. و در شبکه فیلم ضبط شده کامل و جزئیات بیشتری از داستان موجود است و آن موثق به صدا و تصویر است و این قصه را مردم عراق نقل می‌کنند و خیلی‌ها هنگامی که این داستان برای آنان نقل می‌شود ایمان می‌آورند.

- و نیز: شفای بیماری که مبتلاء به سرطان بود و او معلم است و اکنون از بیماری خود به صورت کامل شفاء یافته است و داستان خلاصه‌وار او این گونه است: مادر خانم معلم بعد از این که معجزه زنده شدن کودک مرده را در شبکه (الدیار) می‌بیند، گریه کرده، به سید احمد الحسن علیه السلام توسل می‌جوید و در عالم رؤیا سید احمد الحسن علیه السلام را می‌بیند که او را خبر به

شفای دخترش می‌دهد و این امر تحقق یافته و دخترش شفا یافت و خانواده این معلم که دهها نفر هستند، بر این معجزه شهادت می‌دهند در حالی که قبل از این معجزه، به دعوت مبارک ایمان نداشتند.

- از جمله: دو معجزه‌ای که علی کورانی به طور مستقیم در شبکه کوثر در برنامه (مهدی موعود) طلب کرد و آن دو: به هلاکت رسیدن شارون و دیگری منع او از حضور یافتن در برنامه خودش، و این دو معجزه عملاً تحقق یافتند و خود او نیز به تحقق آنها اعتراف کرد، همان‌گونه که در سند منتشر شده در سایت انصار امام مهدی (علیه السلام) موجود است.

- و همچنین: به هلاکت رسیدن خطیب مشهور، علی شکری که به تاختن در مساجد عراق و به بی‌احترامی و تکذیب سید احمد الحسن (علیه السلام) پرداخت. سپس تاختن خود را در مسجد "ابله" بصره در حالی که شهادت خداوند را طلب می‌کرد، پایان داد؛ پس خداوند جز چند روز، به او مهلت نداد، تا این که وی را هلاک کرد.

و از جمله آنها آیات غیبی و اخبار غیبی که بسیارند و انصار مواردی بسیار اندک از آنها را در برخی کتب گردآوری کردند. و امکان رجوع به آن در سایت رسمی وجود دارد.

نتیجه: نشانه‌ها و آیاتی که مؤید سید احمد الحسن (علیه السلام) هستند، بسیار زیاد می‌باشند. و برخی از آن قطع به یقین در صحت و نقل هستند؛ پس همه را بدون استثناء ملزم می‌کند. و الحمد لله رب العالمین.

۳.۳.۸. معجزه شخصی و معجزه پیشنهادی.

آشکار شد که حجت‌های الهی (علیه السلام) با قانونی الهی واجب و کافی برای بیان حق خویش، شناخته می‌شوند؛ اما معجزه، اگر رخ دهد پس آن از رحمت و فضل خداوند است، برای این که بعضی از کسانی نسبت به حق غافل‌اند با آن هدایت شوند. و همچنین بیان شد که هر زمانی که معجزه رخ دهد و انسان از وقوع آن اطمینان حاصل کند، بر او و بر کسی که به وی (خبرش) رسد، حجت باشد.

اما کسی که معجزه یا آیه شخصی طلب می‌کند، وضعیت او از این دو حالت خارج

نیست:

اول: یا این که آن را از خداوند طلب کند و برای آن هیچ شرطی قرار ندهد، جز این که خداوند به او مهربانی کند و وی را مورد رحمت خویش قرار دهد و هدایت را با هر نشانه‌ای که خود سبحانه اختیار کرده، روزی او گرداند و این هیچ اشکالی ندارد و سید احمد الحسن (علیه السلام) همواره طالبان حق را به درخواست کردن از خداوند سبحان و متعال برای نشان دادن حق همان گونه که به غیرشان نشان داده، رهنمود می‌سازد؛ چه از طریق رؤیا و مکاشفه و چه از طریق معجزه‌ای غیبی که خدای سبحان مقرر می‌سازد. و اعمال و ادعیه‌ای وجود دارد که آن را سید احمد الحسن (علیه السلام) بیان کردند، و برای نیل این مقصود می‌توان از آن‌ها استعانت جست.

دوم: یا این که شخص (مثل پرسنده) نوع معجزه جزئیات آن را پیشنهاد دهد و ادعاء می‌کند که حجت باید آن را بیاورد و شرط می‌کند که معجزه باید چگونه باشد و چه زمانی حاصل شود و... و خداوند سبحان سفاقت طلب چنین شخصی را بیان کرده و به طلب او چنین پاسخ می‌دهد: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنُنَّ بِهَا قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾^(۱۳۸) (وبا سخت‌ترین سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند که اگر معجزه‌ای برای آنان بیاید حتماً بدان می‌گروند بگو معجزات تنها در اختیار خداست و شما چه می‌دانید که اگر [معجزه هم] بیاید باز ایمان نمی‌آورند).

و نیز می‌فرماید: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾^(۱۳۹) (و گفتند چرا بر او از جانب پروردگارش نشانه‌هایی [معجزه آسا] نازل نشده است بگو آن نشانه‌ها پیش خداست و من تنها هشدار دهنده‌ای آشکارم).

و اینان که خداوند سبحان و متعال به آنان پاسخ داده است، حالشان و آنچه که طلب می‌کنند را بیان کرده است؛ آنان وقوع یک آیه و معجزه را واجب می‌کنند و آن را شرط قرار می‌دهند و خداوند با تمام وضوح در پاسخ به آنان می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾، (بگو آن نشانه‌ها پیش خداست و من تنها هشدار دهنده‌ای آشکارم).

۱۳۸. الأنعام: ۱۰۹.

۱۳۹. العنکبوت: ۵۰.

پس تصدیق و باور شخص فرستاده (هشدار دهنده‌ی آشکار) مشروط به آوردن معجزه و نشانه نیست و او نیست که مقرر می‌کند که آیتی بیاورد، بلکه آن بدست خداوند متعال است ﴿إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ اگر بخواهد، آن‌ها را جاری سازد و اگر نخواهد، جاری نمی‌سازد. پس، آیات در شناخت صاحب حق، شرط نیستند. و الا اگر شرط و ملازم با هر حجت فرستاده شده می‌بود پس معنای این فرموده‌ی خداوند چه بود: ﴿وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ﴾؟! اینان که خداوند سبحان حالشان و گفته‌هایشان را حکایت کرده است، ادعای می‌کنند که اگر آیه حاصل شود، آنان به طور قطع ایمان خواهند آورد ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنَنَّ بِهَا﴾ (و سوگندهایشان به خدا سوگند خوردند که اگر معجزه‌ای برای آنان بیاید حتماً بدان می‌گروند). به عبارت دیگر: آنان تصور می‌کنند آیه‌ای که فرستاده با خود می‌آورد یا باعث ایمان آوردن از روی قهر و اجبار می‌باشد، یا آنان نوع نشانه‌ای که آنان را از ایمان آوردگان قرار می‌دهد را مشخص می‌کنند و این تعیین و مشخص کردن، نوعی از اجبار می‌باشد. پس در هر دو حالت آنان خواستار و طالب چیزی هستند که باعث ایمان آوردنشان از روی قهر و اکراه باشد.

پس خداوند متعال به آنان پاسخ داده و بیان می‌کند که حتی اگر نشانه حاصل شود_ هر چند که برای حقانیت دعوت، شرط نیست_ آن گونه نیست که آنان فرض می‌دارند و مشروط می‌کنند؛ ﴿وَمَا يُشْعِرُكُمْ أَنَّهَا إِذَا جَاءَتْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾، (و شما چه می‌دانید که اگر [معجزه هم] بیاید باز ایمان نمی‌آورند)، یعنی هرگز بر ایمان آوردن مقهور نمی‌کند و خداوند سبحان بیان کرده که نشانه دارای شبهه است و این امر با قرآن و حکمت، موافق می‌باشد و آ معجزه‌ی مقهور کننده‌ای که برای ایمان به غیب و امتحان، مجالی باقی نمی‌گذارد، اگر اتفاق افتد، ایمان به همراه آن، هرگز پذیرفته نمی‌شود؛ مانند معجزه‌ای که فرعون با چشم خود دید و بعد از این که آب دریا که مانند کوه عظیم بود را لمس کرد، ایمان آورد!

پس چنین اشخاصی در حقیقت بر اساس هوی و امیالشان، معجزه طلب می‌کنند یا این که آن‌ها کیفیت، نوع و زمان آن و... را مشخص می‌کنند؛ و به همین سبب به جزمیت می‌رسند که اگر چنین آیه و نشانه‌ای از جانب فرستاده بیاید، ایمان خواهند آورد و به آن جزمیت یافته‌اند: ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِن جَاءَتْهُمْ آيَةٌ لَّيُؤْمِنَنَّ بِهَا﴾ (سوگندهایشان به خدا

سوگند خوردند که اگر معجزه‌ای برای آنان بیاید حتماً بدان می‌گروند).

خداوند سبحان گفته آن‌ها را رد کرده، می‌فرماید که آیات به دست اوست و اوست که به هر صورت بخواهد آیات را می‌آورد، و این‌که همراه این امر جایی برای ایمان آوردن یا کفر باقی می‌ماند ولی غیر از آن بر خلاف حکمت و قرآن خواهد بود.

۴.۸. سید احمد الحسن علیه السلام موضوعاتی علمی برای بحث و مناظره ارائه می‌دهد.

علاوه بر تعداد بی‌شمار علوم و معارفی که سید احمد الحسن علیه السلام مطرح کردند و با آن تمام علماء و فقهای ادیان، مسلمانان - شیعه و سنی - و یهود و مسیحی را عاجز و درمانده ساخت. و چند روز قبل، سید علیه السلام در صفحه شخصی خود در فیسبوک، مجموعه‌ای از موضوعات علمی مرتبط با تازه‌ترین و پیچیده‌ترین نظریات علمی را مطرح ساختند؛ اما نه برای خود نظریات علمی، بلکه برای حکمتی و هدف الهی؛ و آن دفاع از دین الهی در برابر بی‌خدایی (آتئیسم) است که تعدادی از دانشمندان آکادمیک به آن چشم بسته‌اند. و همچنین برای آشکار ساختن بی‌علم بودن فقهاء و علمای ادیان و عجزشان در دفاع از دین الهی، می‌باشد.

سید احمد الحسن علیه السلام فرمودند: [سعی می‌کنم که موضوعاتی علمی مرتبط با خلق و اثبات وجود خدا یا عدم او را مطرح سازم.

این موضوعات علمی مهم می‌باشند و آنچه در میدان علمی می‌بینم، این است که الحاد (بی‌خدایی) در برابر کسانی که ادعای نمایندگی ادیان می‌کنند، از لحاظ علمی پیروز است و آن هم با معدل بسیار بالا. و این‌ها که نامشان را علماء می‌گذارند، چه مسلمانان شیعه و سنی و وهابی یا مسیحیان و یا یهود، به موضوعات علمی که علمای بیولوژی تکاملی و غیر آن‌ها مطرح می‌سازند، اصلاً بدون فهم آنچه دانشمندان مطرح می‌کنند، پاسخ می‌دهند، پس آن‌ها مانند کسی هستند که مسئله‌ای را به اشتباه شنید و متوجه شد پس به اشتباه پاسخ گفت، و لهذا کتابی نوشتم که الان تقریباً کامل است، و در آن مهمترین نظریات علمی که از لحاظ تجربی یا ریاضی و یا نظری اثبات شده‌اند، را مورد بحث قرار دادم، و ان شاء الله آن را هنگامی که ببینم اشخاصی از لحاظ شناخت، شایستگی آن را داشته باشند تا آنچه را نوشتم متوجه

شوند، منتشر خواهم کرد؛ زیرا که نیاز به اطلاعی نه چندان بد در مورد علمی مانند زمین شناسی تاریخی (یا تاریخ زمین)، و تاریخ قدیم و آرکئولوژی (باستان‌شناسی) و علم بیولوژی تکاملی و فیزیک نظری و کیهان‌شناسی (علم حیات) و مردم‌شناسی (انسان‌شناسی) و علم مهندسی ژنتیک و پزشکی و فلسفه و غیر آن‌ها است.

سؤالاتی برای بحث و مناقشه:

رای و نظرات علمای شیعه، سنی، وهابیت و مسیحیان در مورد نظریه یا همان‌گونه که عامه مردم آن را می‌شناسند، نظریه تکامل یا داروین، چیست؟ و پاسخ علمی منکر، به آن چیست؟

راه اثبات وجود خدایی، ضمن حدود زندگی زمینی برای کسانی که نظریه‌ی تکامل را می‌پذیرند چیست؟

رای و نظر آن‌ها در مورد نظریه‌ی ژن خودخواه چیست؟

رای و نظر آن‌ها در مورد هیگز و بوزون هیگز که مسئول پیدایش ذرات ماده در این جهان است که اخیراً با تجربه‌ی برخورد دهنده‌ی هادرونی بزرگ کشف شده است، چیست؟ رای و نظر آن‌ها در مورد نظریه‌ی ممبران (غشاء) یا ام‌تئوری و وجود بیش از چهار بُعد در این جهان، و یازده بُعد تا الان، چیست؟

رای و نظر آن‌ها در مورد آنچه اخیراً پروفیسور استیون هاوکینگز در مورد اصل جهان و آغازش مطرح ساخت و این‌که ام و کوانتوم‌تئوری برای تفسیر ظهور جهان از عدم کافی هستند و این‌که برای ظهور جهان از عدم به غیر از وجود قانون جاذبه موجود از ابتدا بر حسب نظریه‌ی همه چیز یا نظریه‌ی ام به چیز دیگری نیاز نیست، و این‌که جهان ممکن است بدون نیاز به فرضیه‌ی وجود خدا ظاهر گردد، چیست؟

رای و نظر آن‌ها در مورد آنچه علمای فیزیک می‌گویند که مجموع انرژی مثبت و ماده با انرژی منفی و ماده تاریک (یا ضد ماده) در جهان مادی مساوی با صفر است، چیست؟ آدم بر روی این زمین چه موقع شروع به زندگی کرد، و از آن‌ها تاریخ دقیق نمی‌خواهم بلکه کلی بیان کنند، یعنی مثلاً بگویند ده‌ها هزار سال یا صدها هزار یا میلیون‌ها سال پیش.

طوفان نوح (علیه السلام) در کجا واقع شد؟ طوفان نوح (علیه السلام) چه موقع واقع شد و از آن‌ها تاریخ

دقیق نمی‌خواهم بلکه کلی بیان کنند، یعنی مثلاً بگویند ده‌ها هزار سال یا صدها هزار یا میلیون‌ها سال پیش.

طوفان نوح چگونه واقع شد و چگونه امواج مانند کوه‌ها بودند؟ همان‌گونه که در قرآن ذکر شده است.

آیا طوفان تمام کره زمین را در بر گرفت؟

آیا با طوفان نوح تمامی جانداران زمین به هلاکت رسیدند؟

و اگر پاسخ آن‌ها این بود که شامل تمامی زمین شد و تمامی جانداران یا حد اقل حیوانات بر روی زمین را هلاک کرد، پس تعلیل آن‌ها بر وجود حیواناتی در جزیره‌های دور دست مانند حیوانات کیسه‌دار در استرالیا و حیوان فوسا Fossa در ماداگاسکار و غیره چیست؟

این سؤالات علمی مرتبط به اثبات یا انکار وجود خداست، و لهذا بر کسانی که مدعی نمایندگی ادیان هستند آن‌ها را با جواب‌هایی که موافق با علم حدیث و نه جواب‌های روائی یا متن‌های دینی گمانی الصدور یا دلالت و متعارض با واقع علمی ثابت شده به شکل قطعی، پاسخ دهند؛ مانند حقائق تاریخی جیولوژی زمین و محتویات طبقات آن، پس مانند این متن‌های دینی یا غیر صحیح می‌باشند، یا این‌که تأویل می‌شوند زیرا که با حقائق علمی به اثبات رسیده در تعارض‌اند.

بنا بر این آنچه از فقهای ادیان خواهانیم پاسخ‌های علمی به سؤالات بالا می‌باشند، و گمان می‌کنم که آن‌ها کاملاً از پاسخگوئی به آن‌ها به صورت علمی معتبر عاجزند، بلکه به هر آنچه نوشته شد مطلع شدم و دیدم که فهم و درک اشتباه از مسائل علمی است و پاسخگوئی بر اساس فهم و درک اشتباه خودشان، یعنی این‌که مثلاً نظریه‌ی تکامل را بر اساس فهم و درکشان به گونه‌ای می‌پندارند سپس بر اساس همان فهم و درک اشتباه از مسئله، پاسخ اشتباه می‌دهند، و گمان می‌کنند که به نظریه‌ی تکامل پاسخ دادند در حالی که آن‌ها به قول و فهم اشتباهشان از نظریه‌ی تکامل پاسخ می‌دهند و نه پاسخ به آنچه در حقیقت نظریه‌ی تکامل داروین می‌گوید.

آنچه معتقدم این است که در مرحله‌ای که امروز در آن زندگی می‌کنیم و آنچه در این موضوعات علمی مرتبط به طور مستقیم با دین و اثبات وجود الله سبحانه است بسیار بزرگتر

از آنهایی که مدعی هستند علمای ادیانند، می باشد. و کتابها و سخنان فقهای شیعه و سنی و مسیحیانی که آنها را مطالعه کردم کتابها و سخنان ساده که فقط برای عرضه در بازار محلی ارزش دارند و برای فریب کاری برخی پیروان بی هوش و راضی به جهل نه بیشتر نوشته شده اند، و ممکن نیست پاسخهای آنها شخصی را که اطلاعات بسیار خوبی از علم زیست شناسی تکاملی و علم ژنتیک و فیزیک مثلاً داشته باشد را قانع و متقاعد سازد، بلکه به آنان بر اساس این که آنها ساده لوح و نادان و دروغ گو و نه بیشتر، هستند، نظر می کند.

و ان شاء الله با شما بعضی از سخنان و نوشته های آنها در این صفحه را مورد مناقشه قرار می دهم تا شما به شخصه سطح علمی آنها و آنچه در نزد خود دارند را ببینید، و خواهید دانست چرا آنها راه علمی جهت مواجهه با احمد الحسن را ندارند لذا به کذب و افتراء یا کمک و یاری از نیروهای مسلحی که دست در دست هم دادند پناه می برند تا به دفتر احمد الحسن در نجف یا به منزل احمد الحسن با نیروهای مسلح بزرگ هجوم می کنند، اکنون علت آن برای شما به وضوح نمایان می شود و آن این که وجود احمد الحسن به طور علنی بین مردم آنها را رسوا می کند و جهلشان را آشکار می سازد.

و به شما ان شاء الله همی و خالی بودن علمی و فکری آنها را در این صفحه نشان خواهم داد.

و آنچه از فرهیختگان آرزو دارم این است که همراه با من به خود مقداری زحمت دهند و یاد بگیرند و مطالعه کنند، و به والله قسم وقوع آنها در دست حيله گری که از جهل و نادانی شان در مسأله ای علمی یا دینی معین سوء استفاده می کند و آنها را از حق دور می سازد همان گونه که امروز اتفاق می افتد وقتی که فقهای گمراهی آنها را با دروغ و جوب تقلید غیر معصوم گمراه ساخت، ما را رنج و آزار می دهد.

هر کس رأی و نظری از رأی و نظرات آنها دارد بیاید و این جا مطرح سازد، و ان شاء الله آن را مطالعه کرده و به آن پاسخ خواهم داد.

اما در مورد خودم، بنده به این سؤالات و بیشتر از آنها را در کتاب (توهم الحاد) پاسخ دادم، و ان شاء الله به زودی آن را منتشر خواهم کرد، و هم‌چنین آن حاوی آنچه که ممکن است مناظره‌ی علمی با پروفسور ریچارد داکنز که از برجسته‌ترین علمای معاصر زیست‌شناسی تکاملی شمرده می‌شود، و پروفسور استیون هاوکینگز که ایشان از برجسته‌ترین علمای فیزیک نظری و ریاضیات تطبیقی و متخصص در علم حیات است و برای ایشان نظریه‌ی ثابت شده در اشعاع سیاه چاله‌ها است، نامیده شود، می‌باشد.

منتظر پاسخ مراجع به تمامی این سؤالات می‌باشم تا مناظره بین من و آنها آغاز شود، چنان‌چه موضوعات سابقی را که مطرح کردم را رد می‌کنند. و پیشنهاد می‌دهم که از اساتید دانشگاه‌ها جهت فهم و درک این موضوعات و اصطلاحات کمک و یاری گیرند تا مرا در مناظره خسته نکنند. [۴۰]

و هم‌چنین طرح‌ها و نظریه‌هایی برای تفسیر متون تاریخ قدیم که حتی به دوران سومریان نیز باز می‌گردد، قرار دادند و پندار و نظریات یا فرضیات دانشمندان مبنی بر این که دین صرفاً منشأ انسانی دارد، را نقض کردند. برای کسب اطلاعات بیشتر به صفحه شخصی سید (علیه‌السلام) مراجعه کنید.

و در کلام آخر می‌گویم: سید احمد الحسن (علیه‌السلام) با ادله‌ای آمدند که امر او را آشکارتر و روشن‌تر از خورشید در هنگام ظهر می‌سازد و آن ادله مانند ادله انبیاء و اوصیاء (علیهم‌السلام) می‌باشد و بر هیچ یک از دلایل ارائه شده‌ی دعوت مبارک، حتی یک تناقض علمی وارد نشده است. و تمام آنچه که مخالفان تقدیم کردند، این است:

- یا سکوت خوار کننده و دلالت کننده بر عجز و ناتوانی و شکست.

- و یا القای شبهات و کذب و تهمت و تشهیر همان طور که حال شخص پرسنده‌ای که پاسخ او را در این کتاب دادیم، این‌گونه است. و انصار پاسخ وی را در تعدادی از کتب منتشر شده خود داده‌اند و هر کس خواهان آن کتب است، به آن‌ها مراجعه کند.
- و یا قتل و زندان و شکنجه.

و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم. و الحمد لله رب العالمین.

توفیق مغربی

ربیع الأول ۱۴۳۴ هـ. ق

بهمن ماه ۱۳۹۱ هـ. ش

فهرست کتاب:

- مقدمه: ۷
- ۱- پاسخ به مقدمه مشارکت: ۱۰
- ۱.۱. پاسخ به متهم نمودن انصار: ۱۰
- ۱.۲. استخاره و رؤیا و سلاح تکذیب کننده با آن دو: ۱۱
- ۱.۲.۲. استخاره در دین الهی: ۱۱
- ۱.۲.۲. استخاره در دین الهی به عنوان راهی است برای تشخیص و شناخت حجت خدا بر خلق: .. ۱۲
- ۱.۳. "رؤیا" در قرآن و روایات، دلیلی بر تشخیص حجت خدا است: ۱۴
- ۱.۴. یک شبهه و جواب آن: آیا قرآن به کار یعقوب اقرار می‌کند؛ زیرا رؤیا از جانب شخص معصوم (یوسف) بود؟ ۱۹
- ۱.۵. اقرار رسول الله ﷺ به این که رؤیا وسیله ایمان و راه تشخیص حجت خدا می‌باشد: ۱۹
- ۱.۶. سلاح تکذیب کنندگان رؤیا: استهزاء و تمسخر یا ادعای دیدن رؤیای مخالف از روی کذب و به زور. ... ۲۱
- ۱.۶.۱. یک شبهه و پاسخ به آن: (تناقض رؤیا) اگر روایت دو شخص از رؤیایی که ادعای دیدن آن را دارند تناقض پیدا کرد؟! ۲۱
- ۱.۶.۲. دلیل قطعی دیگر: (موافقت رؤیا با دلیل نص یقینی): ۲۲
- ۱.۶.۳. قانون معرفت و شناخت حجت الهی: ۲۲
- ۱.۶.۴. تطبیق قانون بر سید احمد الحسن (علیه السلام): ۲۳
- ۱.۶.۵. تواتر معنوی وصیت: ۲۵
- ۱.۶.۶. محفوف بودن وصیت به قرائن: ۲۸
- در کتب اهل سنت: ۳۰

- در کتب شیعه: ۳۱
۱. ۶. ۷. دروغ سند: ۳۲
- پاسخ سؤال ۲ / موضع و جهت گیری نسبت به فقهاء و صهبونیست‌ها: ۴۰
۲. قائم در عصر ظهور (جواب س ۱): ۴۹
۲. ۱. حجت‌های الهی، همگی قائم می‌باشند: ۵۰
۲. ۲. مهدی اول علیه السلام قائم و مهدیین علیهم السلام قوام هستند: ۵۵
۳. نقش امام مهدی علیه السلام و مهدی اول علیه السلام در زمان ظهور (جواب س ۳): ۵۸
۴. جنبنده زمین (دابة الأرض) در زمان ظهور (پاسخ سؤال ۴): ۶۰
۴. ۱. جنبندهی زمین، انسان است و او در رجعت امیر المؤمنین علی علیه السلام می‌باشد: ۶۱
۴. ۲. در زمان ظهور مقدس نیز جنبندهای است که با مردم سخن می‌گوید: ۶۲
۴. ۳. قیام قائم قبل از رجعت است: ۶۵
۴. ۴. برای جنبنده زمین دو مصداق است: امام علی علیه السلام، در رجعت، و مهدی اول، قبل از قیام قائم علیه السلام: ۶۵
۴. ۵. شبهه و پاسخ آن: رجعت قبل یا در زمان ظهور مقدس به وقوع می‌پیوندد؟ ۶۶
۵. شبهه نقص قرآن (پاسخ س ۵): ۶۸
- پاسخ به شبهه در چند نکته: ۶۸
۱. ۵. یادآوری: ۶۸
۲. ۵. سید علیه السلام در کجا فرموده که در قرآن نقص وجود دارد؟! ۶۹
۳. ۵. یک شبهه و پاسخ آن: سخن در مورد تحریف، از نقص یا تغییر بعضی کلمات با توجه به روایاتی که از معصومین علیهم السلام و از بعضی صحابه وارد شده، تجاوز نمی‌کند: ۶۹

- ۴.۵ . نمونه‌ای از نقص و فزونی، در مصحف‌های امروزی موجود و مقبول نزد مسلمانان: ۷۴
- ۵.۵ . فتوای سیستانی و سید خامنه‌ای به جایز بودن قرائت قرآن با قرائت‌های مختلف: ۷۵
- فتوای سیستانی: ۷۵
 - فتوای سید خامنه‌ای به صحت قرائت قرآن مبنی بر روایاتی غیر از روایت حفص عن عاصم: ۷۵
۶. صیحه یا نداء (جواب س ۶): ۷۶
- ۶.۱ . نداء یا صیحه در کجا خواهد بود و منادی چه کسی است؟ ۷۷
- دو صیحه یا دو نداء: ۷۷
 - صیحه جبرائیل از آسمان است و صیحه ابلیس از زمین: ۷۷
- ۶.۲ . چه کسی صیحه را می‌شنود و آیا همه آن را می‌شنوند؟ ۸۰
- ۶.۲.۱ . این آسمان که آسمان این زمین نیست، کدام آسمان است؟ ۸۰
- ۶.۲.۲ . شبهه‌ای و پاسخ به آن: آیا هر انسانی این صدا را خواهد شنید؟ ۸۱
- ۶.۲.۲.۱ . دلیلی مبنی بر این‌که هر کسی نداء را خواهد شنید، وجود ندارد، بلکه دلیل بر خلاف آن است. ۸۲
- ۶.۲.۲.۲ . دلیل عقلی بر غیر ممکن بودن شنیدن نداء توسط هر فرد. ۸۲
- ۶.۲.۲.۳ . روایات و متونی که الفاظش عامه است، قطعی الدلاله بر مقصود بودن عمومیتی که همه را فرا گیرد، نمی‌باشد. ۸۳
- ۶.۲.۲.۴ . توجیه نصوص دال بر عمومیت: ۸۷
- ۶.۲.۲.۵ . روایتی که دارای بیانی است مبنی بر: شنیدن صدا در زمین، جنبه عمومیت ندارد. ۸۹
- ۶.۲.۲.۶ . مسک ختام و فصل خطاب ۸۹
- ۶.۳ . شبهه‌ای و پاسخ به آن: چگونه نداء، علامت و حجت باشد در حالی‌که هر شخصی آن را نمی‌شنود؟ .. ۹۰
- ۶.۴ . مضمون صیحه آسمانی این است: اسم قائم و اسم پدرش و کنیه او. ۹۱

- ۶.۵. فایده از این نداء چیست و چگونه ممکن است به محض شنیدن اسم صاحب امر او شناخته شود؟ ۹۴
۷. تشخیص سفیانی (پاسخ سؤال ۷): ۱۰۰
۸. حل مسئله ریاضی، زتای ریمان (پاسخ به س ۸): ۱۰۲
- ۸.۱. حجیت حل مسئله ریاضی یا در کل علم دانشگاهی در چیست؟ ۱۰۲
- ۸.۱.۲. مقدمه چینی: حکمت و هدف از حل یک مسئله معین غیر از مسائل دیگر چیست؟ ۱۰۲
- ۸.۱.۲.۲. راه حل پیش فرض چگونه خواهد بود؟ ۱۰۳
- ۸.۱.۳. شبهه: آیا حل مسئله لاینحل از ریاضی همچون زتا ریمان، یک نشانه و معجزه به حساب می آید؟ ۱۰۴
- ۸.۲. شبهه: آیا معصوم علیه السلام تمام علوم دنیوی از دشوارترین مسائل تا ساده ترین، را می داند؟! ۱۰۵
- ۸.۳. شبهه‌ای و پاسخ به آن: حل مسئله ای علمی که در خواست کننده آن، آن را یک معجزه به حساب آورده و اگر سید احمد الحسن علیه السلام پاسخش دهد، او ایمان خواهد آورد. ۱۱۰
- ۸.۳.۱. آیا معجزه یک دلیل است و به وقوع پیوستن آن واجب است؟ ۱۱۱
- ۸.۳.۲. معجزاتی که مؤید دعوت یمانیه هستند، برای همگان ملزم کننده بوده و تعدادش بسیار است و مورد اعتماد. ۱۱۱
- ۸.۳.۳. معجزه‌ی شخصی و معجزه‌ی پیشنهادی. ۱۱۲
- ۸.۴. سید احمد الحسن علیه السلام موضوعاتی علمی برای بحث و مناظره ارائه می دهد. ۱۱۵